



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

معنوی تفسیر قرآن کریم

«۳۰»

مصطفیٰ نیک اقبال

موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح‌الجنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر معنوی قرآن کریم

نویسنده:

مصطفی نیک اقبال

ناشر چاپی:

نسیم جانان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تفسیر معنوی قرآن کریم جلد ۳۰
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	سوره نبأ
۲۶	سوره نازعات
۳۵	سوره عبس
۴۴	سوره تکویر
۵۱	سوره انفطار
۵۶	سوره مطلقین
۶۴	سوره انشقاق
۷۲	سوره بروج
۷۹	سوره طارق
۸۵	سوره اعلی
۹۶	سوره غاشیة
۱۰۲	سوره فجر
۱۱۳	سوره بلد
۱۲۰	سوره شمس
۱۲۵	سوره لیل
۱۳۱	سوره ضحی
۱۳۷	سوره انشراح
۱۴۲	سوره تین
۱۴۸	سوره علق
۱۵۷	سوره قدر

١٦٨	سوره بینه
١٧٤	سوره زلزله
١٧٩	سوره عادیات
١٨٣	سوره قارعه
١٨٦	سوره تکاثر
١٩٠	سوره عصر
١٩٤	سوره همزه
١٩٩	سوره فیل
٢٠٤	سوره قریش
٢٠٨	سوره ماعون
٢١٢	سوره کوثر
٢١٨	سوره کافرون
٢٢٣	سوره نصر
٢٢٩	سوره مسد
٢٣٣	سوره توحید
٢٣٧	سوره فلق
٢٤٥	سوره ناس
٢٥٠	درباره مرکز

سرشناسه : نیک اقبال، مصطفی، 1355 -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر معنوی قرآن کریم / مصطفی نیک اقبال؛ [برای] موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح الجنان.

مشخصات نشر : لواسان: نسیم جانان، 1400.

مشخصات ظاهری : 30 جلد

شابک : دوره 978-622-98022-1-2 ؛ 430000 ریال 978-622-98022-0-5 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [241] - 247.

موضوع : تفاسیر (جزء 29)

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

شناسه افزوده : موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح الجنان

رده بندی کنگره : BP102/85

رده بندی دیویی : 297/18

شماره کتابشناسی ملی : 7564965

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

(الاسراء:9)

همانا این قرآن ازبهترین راه آدم را به خدا میرساند و به مؤمنانی که نیکی میکنند بشارت میدهد که پاداشی بزرگ در انتظار ایشان است.

ص: 2

نشر «ویراستاران»، میدان انقلاب، خ کارگر جنوبی

خ لبافی نژاد، پلاک 322، واحد 6، 02166919962

خرید اینترنتی با پست رایگان : virastaran.net/f

ویرایش و صفحه آرایی این اثر با ناشر نبوده است.

ص: 3

تفسیر معنوی قرآن کریم

جزء سی

مصطفی نیک اقبال

ص: 4

سپاس خدای را که به ما خاکیان، توفیق انس با قرآن را عطا فرمود و بقدر ظرفیتمان از آب حیات آن سیرابمان کرد.

تفاسیر به روایی و تاریخی و فقهی و ادبی و عرفانی و کلامی و فلسفی و تجربی و موضوعی قابل تقسیم اند. در هر یک از اقسام فوق، غیر از آنکه فهم قرآن مد نظر باشد، ناخواسته تحمیل اندیشه بشری بر قرآن نیز رخ داده است. در این تفسیر سعی بر آن بوده تا برای فهم کلام الله، ذهن از یافته ها و بافته های چهارده قرن تمدن مسلمین منخل گردد تا توان یابد قرآن را همانطور بفهمد که ابوذر و مقداد و سلمان می فهمیدند؛ یعنی بر اساس فطرت الهی و نه ذهن بشری.

و هدف در هر سوره و آیه این بوده تا پیام هدایت بخش آن برای رشد و تعالی انسان درک شود؛ چون قرآن کتاب "هدایت" است.

به همین دلیل این تفسیر به "معنوی" مسمی شد، چون غایتش تفصیل و تبیین و تحویل قرآن به پیامهایی معنوی برای هدایت سالکان بسوی خداست؛ که غرض قرآن بوده.

یعنی در قرآن در پشت این الفاظ، معنایی است که بسوی عالم معنی میبرد. تفسیر معنوی بر فهم و تبیین این معانی متمرکز شده.

این تفسیر تحفه ای است مورانه به سلیمان زمانه، حسین بن علی(ع)، خون خدا، که هر سال از نو میجوشد و حیات میبخشد؛ که بی اشارت و عنایت ایشان صورت نمی پذیرفت.

تعمد بوده که این تفسیر از جزء آخر به اول نوشته و خوانده شود، چون تنزیل تقریباً چنین بوده و فهم، این گونه بهتر راه معنا میسپارد.

لذا هر چند جزء که توفیق تالیف دست داد به این نحو منتشر میگردد و پس از این حقیر نیز ضمن طلب آموزش برایم، چنین کنند. یا لااقل خواننده ترجیحا چنین بخواند.

مصطفی نیک اقبال

سوره نبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این سوره از نبأ عظیم یعنی خبر بسیار مهم و عالم گیر سخن رفته که همان قیامت یا یوم الفصل است. سپس به بیان سرنوشت طاغین و متقین در آن می پردازد.

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (1) عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ (2) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (3)

راجع به چه از هم می پرسند؟ راجع به خبری عظیم. که در آن هرکس گمانی دارد.

تلمیحی در این آیات هست که پرسش بسیار که عادت کم عملان است، ممدوح نیست.

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (4) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (5)

گمان های ایشان درست نیست و بزودی حقیقت آن را خواهند دانست.

آری هرگز درست نمی گویند و به زودی خواهند فهمید.

در یازده آیه بعدی خداوند به بیان خلقت و قدرت خویش می پردازد تا مقدمه ای باشد برای بیان قدرتش در خلق کردن قیامت:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (6)

آیا زمین را چون بستری-گهواره ای- برای شما پهن نکردیم؟

وَالجِبَالِ أَوْتَادًا (7)

آیا کوه ها را چون میخ عامل ثبات زمین قرار ندادیم؟

ص: 1

ظاهراً مقصود نقش کوه‌ها در نگهبانی از لرزش زمین است. چون زمین با این درون مذاب مثل دیگ جوشانی است که دائم در دیگ را می‌خواهد بلرزاند اما کوه‌ها مثل میخ‌هایی پوسته زمین را در جای خود محکم می‌کنند. شاید هم به معنی این است که معیشت مردم در سایه این کوه‌ها و آبی که در آن‌ها ذخیره می‌شود یا رطوبتی که در پشت آن‌ها بدام می‌افتد تامین می‌شود. در اینکه کوه‌ها اوتاد زمین‌اند یک اشاره معنوی هم هست به این که در میان امکان، از شرافت برخوردارند بطوری که وقتی حمل امانت "خلافت الهی" می‌شد، به کوه‌ها نیز عرضه‌اش کردند. کوه محل ریاضت و خلوت اختیار و دریافت وحی الهی هم بوده است.

وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (8)

و شما را جفت جفت آفریدیم.

تا از تناسل، بسیار شوید. وجود زن نعمتی برای مرد و وجود مرد نعمتی برای زن است. این حقیقت بارها در قرآن تکرار شده است.

وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (9)

و خواب شما را باعث سُبَات یعنی آرام گرفتن قرار دادیم.

روز سَبَات هم در شریعت یهود روز استراحت و آرام گرفتن و تجدید قوا با رجوع به درگاه الهی است. توجه بفرمایید که خوابی حقیقتاً سُبَات است که در آن آدمی همه چیز را رها کند و مثل مرگ، خویش را به خدا بسپارد و در آغوش خدا توفی کند و بمیرد. و خدا می‌فرماید نمی‌میرید جز به حال تسلیم. "لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ" توجه بفرمایید که این یک دستور عظیم سلوکی است و ابواب الهی از آن منفتح می‌گردد.

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (10)

آیا شب را لباس و ساتری قرار ندادیم؟

ص: 2

تا در آن به مأوای خویش برگردید و آرام بگیرید؟ توجه بفرمایید که شب را در این آیه یک نعمت الهی دانسته. افسوس که اکثر مردم توفیق بهره بردن از این نعمت را ندارند و شب را درک نمی کنند. یعنی شب و روزشان تفاوتی نمی کند و به جای آرام گرفتن و به خود رجوع کردن، شب را هم به معاشرت و لهو و لغو می گذرانند. شب به گزاف بیدارند و روز در خواب غفلت. شب موطن رجوع به درون و معرفت به نفس و یافتن آرامش در عمق وجود است. افسوس که به سهر (بیدار باشی احمقانه) می گذرد.

وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (11)

آیا روز را معاش شما یعنی بستر زندگی شما قرار ندادیم؟

روز وقت از خود به درآمدن و نوکری دستگاه خدا را کردن است. چگونه؟ با تحصیل روزی و خوراندن آن به آن ها که خدا تکفل شان را به ما سپرده، با نیکی به آنها که خدا امر به احسان به ایشان کرده، با تحصیل علم بندگی، با قیام برای خدا و بسط پایه های دین خدا و امر به نیکی و نهی از بدی، با کارگشایی برای خلق و دستگیری از ایشان و روا کردن حاجات شان.

و همه اینها برای خدا و با خدا و همراه با ذکر خدا و استعانت از خدا.

وَ بَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (12)

آیا بالای سر شما هفت آسمان عظیم را بر نیافرشتیم؟

ظاهراً منظور از این آیه کهکشان ها یا سیارات یا صور فلکی است به قرینه اینکه آیات پس و پیش به عالم مادی دلالت دارند.

وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (13)

آیا چراغی به غایت پرفروغ بر نیافرختیم؟

منظور خورشید است که منشا حیات دنیوی است.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا (14) نُخْرِجُ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا (15) وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا (16)

و از ابرها آبی سرشار فرو نریختیم؟ تا با آن دانه و گیاه برویانیم؟ یا جنگل های انبوه؟

طی یازده آیه گذشته، تصویر زیبایی از جهان و نظم بی مانند آن ترسیم کرده است. حالا سوال اینجاست که خدایی که چنین جهانی ساخته و چنین بزمی آراسته و چنین خرگهی برافراشته، آیا ممکن است همه را بی هدف و بی غایت و از سر تفتن و لهو کرده باشد؟ خیر! قیامت، غایت و فرجام و مقصد خلقت است: "أفحسبتم أنما خلقناكم عبثاً و أنکم إلینا لا ترجعون؟" آیا گمان کرده اید که شما را عبث آفریدیم و پیش ما بر نمیگردید؟

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (17)

همانا یوم الفصل برای همه شما میقات است.

یوم الفصل از اسامی قیامت یا نام موقفی در قیامت است که طاغین و متقین مسیرشان از آنجا از هم جدا می شود. میقات به معنای وعده است برای زمانی خاص و مکانی خاص. مکان و زمان هر دو در میقات شرط اند.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (18)

روزی است که در صور دمیده می شود، پس همه زنده شوید و گروه گروه در صحنه محشر حاضر شوید.

فوج گروهی است که به شتاب و با هم می گذرند. اینکه مردم در آن روز متشکل از گروه هایی هستند بیان دیگر آیه ای است که می گوید در آن روز هر گروهی را با امام شان به سوی محشر می خوانیم: "يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ" پس مردم در آن روز همراه با امام و رهبری که

داشته اند محشور می شوند گرچه قرن ها میان ایشان و مقتدا ایشان فاصله افتاده باشد. بُعد منزل نبود در سفر روحانی.

بعید نیست آنها هم که بی امام و راهبر بوده اند و شیطان را متابعت می کرده اند با همو محشور شوند یا با طاغیانی که الگوی ایشان بوده اند.

یا شاید نفس پرستان در فوج بی امامان چون گله ای بی چوپان و بی صاحب و بی مصاحب محشور شوند.

این ها هر یک بر حسب درکات خویش گوناگون محشور می شوند، مثلاً- زناکاران به شکل خوک و سخن چینان به شکل میمون و رباخواران وارونه و خودپسندان کر و لال و قیس علی هده.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (19)

در آن روز آسمان باز شود و به درهای متعدد بدل گردد.

یعنی مرز میان عالم ماده و معنا برداشته می شود و هر کس راهی به سوی عوالم بُعد در پیش می گیرد.

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (20)

و کوه ها را از جا می کنند و به سرابی از گرد و غبار بدل می کنند.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (21)

آن روز جهنم در کمین است.

گویا تا طعمه های خویش را برگیرد. در امثال این توصیفات جهنم به موجود زنده ای تشبیه شده که جهنمیان را می بلعد و در خویش هضم می کند. امثال این توصیفات در قرآن کم نیست مانند آن جایی که خداوند به جهنم می گوید سیر شدی؟ و او می گوید "هل من مزید؟" یعنی باز تشنه ام.

آری جهنم فرجام طاغیان است؛ زمان های دراز در آن زندانی خواهند بود.

یک کلمه در اینجاست که برای فهمش باید وقت گذاشت چون به نظر می آید غایت سوره، تفهیم همین مطلب و تحذیر از آن باشد. آن کلمه "طغیان" است. فهم طغیان که به قرینه آیات بعد در برابر تقوی و نقطه مقابل آن است از ابواب معارف قرآن یا جوامع الکلم است یعنی کلمه ای است اما دنیایی معارف در آن خفته.

طغیان را چه زیبا سرکشی ترجمه کرده اند؛ ترجمه ای از این زیباتر برای آن نیست. طغیان جَوْلَانِ نفس و خود را نمودن و عرض اندام کردن و فوران آن است. در مقابلش تقوی، خود را حفظ کردن و از خالق حریم گرفتن و حد خود را شناختن و مهار کردن خویشتن و خود را زیر حول و قوه و امر خدا انداختن است. هرچه می کنیم در حال خود خوب بنگریم-مراقبه و محاسبه کنیم- که منشأش خود است یا خدا؛ این طغیان و آن تقوی است.

طغیان باطنش جهنم است لذا به جهنم باز می گردد، لذا گفته جهنم مأب و بازگشت گاه ایشان است. یعنی حقیقت ایشان که هویدا شد خود را جهنمی می یابند و می بینند صید جهنم شده اند و احقابی در جهنم درنگ کرده اند. احقاب جمع حُقَبْ به معنای زمان طولانی است، چنانچه در سوره کهف است که موسی (ع) به دنبال خضر می گردد و می گوید دست بر نمیدارم "وَلَوْ أَمْرِي حُقْبًا" یعنی ولو یک عمر بکشد. در برخی روایات هست که حقب متوسط عمر یک انسان است، یعنی حدود شصت الی هشتاد سال. پس ظاهر این آیه خلود نیست و خلود از آن بر نمی آید و خلود کسی که احقابی در دوزخ بوده، به دلیل دیگری اعمال می شود و امر جداگانه ای از جانب حق می طلبد.

توجه بفرمایید که همه انسان ها مطابق آیه شریفه «إِنْ مَنَكُمُ إِلَّا وَارِدُهَا» وارد دوزخ می شوند؛ سپس خداوند متقین را نجات می دهد و طاغین احقابی باید بمانند تا بخشیده شوند؛ گرچه برخی از طاغین در آنجا خالد خواهند بود. یعنی به حسب زمانی که معروف ماست، هرگز از دوزخ نجات نمی یابند، مگر به خواست خدا. درست مثل زندانی ابد که

مقتضای حکمش برای تمام عمر است و باید همه عمر آنجا باشد اما همین زندانی را حاکم می تواند بعد از مدتی عفو کند. خداوند نیز که حاکم مطلق و مالک حقیقی عالم است می تواند خلود را از کسی که بر او نوشته، بداناً بردارد و این مقتضای باز بودن دست خدا و قدرت قاهره اوست و تنگ نظرها ایراد نکنند که خیر، خدا نباید او را هرگز ببخشد؛ هستی مُلک خداست هرچه خواست می کند. "بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ" دستانش باز است هرچه بخواهد میبخشد.

از امام باقر(ع) روایت است که بعضی از طریق تقوی و بعضی از طریق شهادت و برخی از طریق خلوص و برخی از طریق علم و برخی از طریق نجابت و برخی از طریق رشادت و برخی از طریق تسلیم به فوز میرسند و رستگار میشوند. پایین تر از ایشان مستضعفین اند و پایین تر از مستضعفین، وابستگان به امر خدا هستند که امید است خدا بر ایشان ببخشد. از اینها که بگذریم بقیه مردم مشمول "لَا يَثِينَنَّ فِيهَا أَحْقَابًا" هستند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (24) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (25)

در آنجا خنکی و نوشیدنی نمی چشند؛ در آنجا تنها داغی است و چرکاب.

در تفسیر علی بن ابراهیم است که "برد" به معنای خواب است: در جهنم نمیگذارند جهنمیان بخوابند.

جَزَاءً وَفَاءً (26)

اینها همگی جزایی است وفق ایشان.

یعنی گزاف نیست، بلکه حق ایشان است چون باطن فعل ایشان است. یعنی خود اعمالی که داشتند به ایشان بازگشته و به شکل این جهنم ظهور یافته و آنها را در برگرفته و صید خود کرده است.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً (27) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَاباً (28)

گمان نمی کردند حسابی در پیش باشد و تعالیم انبیاء را تکذیب می کردند.

وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً (29) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً (30)

در حالی که ما هرچه کرده اند را به دقت مکتوب کرده ایم؛ پس عذاب را بچشید که جز عذاب حق شما نیست.

یعنی همه چیز ثبت شده و به شکل عذاب به شما بازگشته است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً (31)

همانا برای متقین مَفَاز است.

از اینجا بیان فرجام متقین است که مقابل طاغین اند. مَفَاز مصدر میمی و به معنی فَوْز است. فوز در لغت به معنی پیروزی ای است که شکست در آن نباشد. امام باقر(ع) در تفسیر این آیه می فرماید یعنی متقین کراماتی دارند. ظاهراً مراد از کرامت، نه معنای لغوی آن بلکه اصطلاحی خاص است. یعنی گاهی علم و قدرت خدا در آنها می جوشد و عجایبی از ایشان سر می زند. این عجایب اولاً و بالذات برای خود ایشان است یعنی نباید کسی خبردار شود و نوعی نصرت الهی است در زندگی ایشان تا پیمودن راه خدا را با یُسْر برای شان قرین سازد. گرچه گاه ندرتاً و استثناً -خدا خواسته و ایشان ناخواسته- خلق نیز خبر دار می شوند تا متوجه خدای ایشان شوند و بفهمند اطاعت حق، حق است و این راه صحیح است.

کرامات بسیاری از امامان(ع) نقل شده و در کتب ضبط شده، چنین خوارق عاداتی از مؤمنین نیز دیده میشود و متواتر است.

فرق کرامات اولیاء با خوارق اهل ریاضت در این هاست:

اولیاء به خدا دعوت می کنند و مدعیان به خود؛ زندگی اولیاء مطابق با تقوی و شریعت الهی است و زندگی مدعیان بر مبنای هوس خویش؛ اولیاء الهی متخلق به اخلاق الهی اند و

مدعیان در فکر اثبات خویش و سلطه بر مریدین؛ اولیاء الهی عالم به کتاب خدایند و مدعیان یا کتاب خدا را نمی شناسند یا آن را تاویل و به رأی خویش تفسیر می کنند.

البته تطبیق این چهار ملاک سخت است و گاهی مدت ها معاشرت نزدیک می خواهد اما در دسترسترین ملاک برای شناخت مدعی همان طور که لفظ به آن دلالت دارد ادعاست: هرکس اظهار علم و قدرت غیبی کرد شیطانی است که باید از او گریخت. در آیه شریف هم کرامات واقعی را به "متّقین" نسبت داده. پس کسی که قدمی خلاف شریعت برمی دارد فاقد برکات و کرامات است و اگر هم قدرتی دارد معمولاً تلقین است و حقیقت ندارد. ندرتاً هم اگر صرف تلقین نباشد، از جانب شیاطین جنّ است. این موجودات میتوانند اخباری از غیب برای کسی بیاورند یا جای اشیاء را عوض کنند.

در روایات مختلف "مفازا" به پیروزی، کرامات، و نیز عصمتِ دوری از فواحش تفسیر شده است.

حَدَائِقُ وَ اَعْنَاباً (32)

حدائق و اعنابی.

حدائق جمع حدیقه به معنای باغی است که با دیوار محصور شده باشد و غریبه نتواند بدان وارد شود. اعناب جمع عنب به معنای انگور است. چرا از میان میوه های بهشتی انگور را ممتاز کرده؟ شاید در همین دنیا نیز انگور برای متّقین خاصیتی معنوی داشته باشد. چنانکه در روایت است که هم و غم را از بین می برد.

سوالی در اینجا بجاست: از میان نعمت های بهشتی، مفازا چنانکه در آیه قبل به نصرتی خاص معنا شد، بهره اش برای مؤمنین از همین دنیا آغاز میشود، گرچه در آخرت به کمال می رسد؛ پس بهره دنیوی مؤمنین از حدائق و اعناب کجاست؟ به زعم حقیر حلول بسیاری از نعمات بهشتی بر مؤمن از همین دنیا آغاز می شود و در برزخ فزون گشته و در آخرت به کمال می رسد. شاید حدائق دنیوی ایشان، حَلَقَ (حلقه های) ذکر و مجالس المؤمنین باشد. شاید عَنَب دنیوی چنانچه گفتیم شفا و برکتی بر مؤمن نازل کند که از دیگران دریغ

ص: 9

می ورزد. شاید اُنس و آرامشی در زندگی زناشویی تجربه کنند که طاغین از آن محروم اند. چنانکه در وصف بهشت ایشان آمده:

وَ كَوَاعِبَ أُنْرَاباً (33)

یعنی: و همسرانی جوان و جذاب.

وَ كَأْساً دِهَاقاً (34)

و پیاله ای لبریز.

راجع به شراب های بهشتی-کافور که آرام بخش بود و زنجبیل که شورآفرین بود و طهور که از ماسوی رهایی می بخشید- در سوره انسان سخن گفتیم.

ظاهراً در اینجا شراب خمر مدنظر است که رهایی می آورد و اوهام و افکار و آمال و علائق را می شوید. فرقتش با شراب طهور این است که ظلمت نفس باقی است؛ گرچه اوهام و افکار و آمال و علائق نفس را شسته.

شراب طهور بالاترین شراب است چرا که خودی را از میان می برد و دوئیتی برجا نمی گذارد.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَا كِذَّاباً (35)

در آنجا نه لغوی می شنوند نه دروغ یا تکذیبی.

پس اگر می خواهیم مجالس ما بهشتی باشد باید از لغو و ناروا برحذرش بداریم.

جَزَاءً مِّنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً (36)

همه این ها پاداشی از جانب خدای توست، عطائی به جا.

شیخ مفید در امالی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که "جزاء حساب" ده، تا هفتصد برابر است.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً (37)

خدای آسمان ها و زمین و آنچه در آن هاست، خدای رحمانی که هیچ کس در محضرش، حق چون و چرا ندارد.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً (38)

آن روز روزی است که روح و ملائکه به صف می ایستند. هیچ کس سخن نمی گوید جز کسی که خدای رحمان به او اجازه دهد و حرف درست بگوید.

از مشکلات این آیه لفظ "روح" است. روح موجود ناشناخته ای است که چند جای قرآن از آن سخن رفته. جمع این آیات و روایات مفسره چنین است که روح، موجود یا موجوداتی اشرف از ملائکه اند که در برخی جاها به کمک ملائکه آمده آن ها را یاری می کنند. یعنی روح نام جنس است و نه یک شخص؛ و مثل ملک و جن و انس به یک گونه از موجودات دلالت دارد. چنانکه در بعضی جاها به شکل نکره آمده: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا... یا راجع به مؤمنین است که: وَآيَدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ. گاهی فرشتگان و حتی جبرئیل که از فرشتگان است روحی را برای نازل شدن وحی یا قدر همراهی می کنند: تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ. یا: يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ. اینکه جبرئیل گاهی روح القدس یا روح الامین نامیده شده به دلیل همراه بودن روحی است در آن هنگام با او. گویا جبرئیل و سایر ملائکه بستر و تشریفات نزول روح اند. یعنی ملازمان روح اند و در رکاب روح.

هم چنان که علامه طباطبائی نیز تذکر داده است که جبرئیل و ملائکه حاملان و ناقلان روح هستند و روح را در تنزلات و ترقیات خود، همراهی می کنند و به همین لحاظ روح به وجهی ملازم ملائکه و جبرئیل است و به وجهی جدای از آنها است.

توجه بفرمایید که روحی که در انسان به نفخه الهی دمیده شده تا او حیات پیدا کند و پس از مرگ انسان به برزخ منتقل می گردد و در قیامت باز متعلق به جسم می شود، اصل وجود انسان است که پرتویی از خداوند است. این روح تنها شباهتش به روحی که مامور الهی است

در "حیات" اوست و اصلاً چون هر دو حیات دارند به اشتراک لفظی روح نامیده شده اند. هر دو به نفخه الهی و صرف خطاب کن بی واسطه موجود شده و از خالق مطلق صدور پیدا کرده اند. مسیح نیز که بی واسطه ی پدر خلق شده روح الله نامیده شده است یعنی مستقیماً به نفخه الهی در بطن مریم، بی پدر حیات یافته است.

در کتاب الغارات از امیرمؤمنان (ع) روایت است که به کسی گفت روح، جبرئیل نیست و غیر از فرشتگان است. آنکس جسارت کرد و به ایشان گفت حرف بزرگی میزنی! علی (ع) فرمود ندانستن این مطلب مال این است که تو علمت را از گمراهان گرفته ای. سپس آیه فوق را تلاوت نمود.

کلینی از امام کاظم (ع) روایت میکند که از جمله کسانی که در آن موطن اجازه سخن می یابند ما مییم که برای شیعیان خود شفاعت میکنیم.

تفسیر فرات کوفی از ابوحمزه ثمالی از امام باقر (ع) روایت میکند که کسی به ایشان فرمود همه طوایف مسلمین مثل شما میگویند "لا اله الا الله". امام (ع) فرمود هیئات که چون به این موطن قیامت رسند، خداوند این قول را از همه ایشان سلب میکند جز شیعیان ما. سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. سپس فرمود این است معنای "اذن له الرحمن".

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَبَأً (39)

آمدن چنین روزی حتمی است. پس هرکس می خواهد راهی به سوی خدا پیش گیرد.

مآب راهی است که انسان را به منزلش باز می گرداند تا در آنجا آرام گیرد. جوار خدا آرامگه حقیقی انسان است و انسان به جز قرب او هرگز آرام نیابد.

این آیه مهمترین آیه سوره و به منزله نتیجه و غایت آن است.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (40)

ما شما را از عذابی نزدیک می ترسانیم؛ روزی که هرکس هرچه را پیش فرستاده می بیند و کافر می گوید کاش خاک بودم.

یعنی کاش نابود می شدم و این روز را نمی دیدم. عذاب قریب میتواند اشاره به لحظات پایانی عمر انسان هم باشد؛ گویا در آن لحظات تمام عمر پیش چشم انسان مرور میشود و بر طبق آنچه کرده، مرگ برایش به شکلی زشت یا زیبا متجسم می گردد و بهشت یا جهنم برزخی آغاز می گردد. خدایا توفیق سربلندی در تمام عقباتی که در پیش داریم، عنایت فرما.

از ابن عباس نقل شده که "یا لیتنی کُنتُ تُراباً" یعنی کاش لگدمال میشدم. علی بن ابراهیم میگوید یعنی کاش علوی میبودم، چون بوتراب لقب امیرمؤمنان(ع) است و او صاحب زمین است.

خلاصه سوره نبا بیان بدفرجامی طاغین و عاقبت خوب متقین است. همه اینها را گفته تا به این آیه برسد که فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا. یعنی راه خدا را در پیش بگیرد و به سوی خدا بازگردد و از متقین شوید.

ص: 13

این سوره هم با چند قسم آغاز می شود که طبق معمول مُجَمَّل و سر بسته بیان شده اند. سپس به احوال قیامت می پردازد و در ضمن آنها قصه موسی را به اختصار تمام به گونه ای که قلیل باشد و دلیل، به عنوان عبرت ذکر می کند. سپس باز به احوال قیامت پرداخته، کلید سعادت و شقاوت را به شکل پندی عظیم در دسترس بشر قرار می دهد؛ که بیان می گردد.

در تفسیر برهان دو روایت هست که از آنها برمیآید که این سوره برای مخفی ماندن از چشم دشمنان کارساز است.

وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا (1) وَ النَّاسِطَاتِ نَشْطًا (2) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (3) فَالسَّابِقَاتِ

سَبَقًا (4) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (5)

قسم به فرشتگانی که برای اجرای فرامین الهی از جای خویش به سرعت کنده شده و به سوی انجام آن کار فرومی آیند، با نشاط به سوی آن کار می شتابند، در حین انجام ماموریت مشغول تسیح گفتند، پس برای انجام کار از هم سبقت می گیرند، و این گونه امور را تدبیر می کنند.

در بیان معنای این پنج قسم، مفسرین اقوال گوناگونی دارند که مشهورترین آنها که به نظر درست تر هم می آید این است که این پنج آیه راجع به فرشتگان است. صریح ترین آیه برای حمل بر فرشتگان آیه پنجم است که آنها را مدبررات امور دانسته. یعنی مجریان فرامین الهی در زمین و زمان؛ برای خلق، بقاء، روزی، تطوّر، تشریح، مرگ، انتقال به نشأت دیگر، زنده کردن مجدد، حساب رسی، عذاب و پاداش. در این صورت از اول سوره معنای آیات چنین می شود که آوردیم.

برخی هم گفته اند مقصود از آیه نخست، فرشتگانی است که جان کفار را که به دلیل علاقه، به دنیا وابسته اند، نزع می کنند یعنی می کنند، آن هم به سختی (=عزقا)؛ آیه دوم را هم گفته اند مربوط به قبض روح مؤمنین است با نشاط و مدارا.

در هر حال از آیات نخست این سوره این حقیقت بدست می آید که دنیا و حوادث آن همه تحت تدبیر قدرت قاهره خداوند است که توسط عمال و خدمت گزاران خویش مثلاً فرشتگان در آن تصرف می کند. پس کسی که با این خدا دوست شد غمی نخواهد داشت. یک نکته هم در عبارت "مُدَبِّرَاتِ أَمْرًا" هست که کمتر مفسری به آن پرداخته و آن اینکه با اینکه این فرشتگان مطیع فرامین الهی اند اما اجمالاً بعضی تدبیرها به خود ایشان تفویض شده است. توجه بفرمایید! و البته این منافی تدبیر خدا نیست.

در مجمع البحرین از امام باقر(ع) روایت است که بیرون کشیدن روح کفار از بدنشان به کشیدن زه کمان تا حد پارگی شبیه است. عُدَّة الداعی روایتی از پیامبر(ص) آورده که ناشطات سگهای دوزخ اند که گوشت و استخوان کفار را با هم فرو میبلعند. نقل قولی از ابن عباس ذیل عبارت "مُدَبِّرَاتِ أَمْرًا" هست که خداوند فرشتگانی در هر مکان دارد. پس اگر در بیابانی درمانده شدید فریاد کنید: ای عباد الله! مرا کمک کنید.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (6) تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (7)

(قسم به اقسام فرشتگان که) لرزشی عظیم در پیش است. و پس از آن اتفاقی دیگر ردیف خواهد شد.

راجفه لرزشی است که می کشد. گویند لرزش راجفه از صدای مهیب صور است که همه را به رعشه انداخته و می کشد، سپس نفخه دوم که از آن به رادفه تعبیر شده همه را زنده می کند. در کتاب مناقب از امام رضا(ع) روایت است که "رادفه" دابة الارض یا امیرالمؤمنین(ع) است.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (8) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (9)

دل هایی در آن روز مضطرب است، چشمان شان نیز از ترس به زمین دوخته شده است.

سه آیه بعد نیز سخن همین هاست:

يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (10) إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (11)

می گویند این ماییم که از عالم قبر برخواسته و بازگشته ایم؟ پس از این که استخوان هایمان متلاشی شده بود؟

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (12) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (13) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (14)

می گویند این بار زنده شدنی است که-به دلیل حساب رسی- خسارت بار است.

خود این زنده شدن-صرف نظر از سختی هایی که در آخرت گریبان گیر کافرین است- تنها یک لحظه سختی دارد و خود را ناگهان زنده و بیدار می بینند.

در تفسیر برهان از قول امام صادق(ع) است که "ساهره" حالت بیداری بالا جبار ارواح است بطوریکه زجر بسیار میکشند، نه میخوانند نه میمیرند.

در اینجا داستان موسی(ع) را بطور خلاصه در یازده آیه می آورد و می خواهد از آن عبرت بگیریم و شرط عبرت گرفتن را خشیت ذکر می کند. این یازده آیه از زیباترین تلخیصات قرآن است و احتمالاً-بر طبق ترتیب نزول- این نخستین بار است که فرشته وحی با محمد(ص) از موسی(ع) سخن می گوید:

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (15) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (16)

آیا داستان موسی را شنیده ای؟ آن گاه که خدا در وادی مقدس طوی او را صدا زد.

وادی، پهنه ای از زمین است که میان چند کوه واقع شده است.

و گفت:

ص: 16

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (17)

به سوی فرعون برو که افسار گسیخته است.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ (18) وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (19)

بگو می خواهی آدم خوبی شوی؟ می خواهی تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا خشیت یابی؟

به نرمی و لطافت این خطاب ها توجه بفرمایید.

فَأَزَاةَ الْآيَةِ الْكُبْرَىٰ (20) فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ (21) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَىٰ (22)

پس معجزه بزرگ-اژدها شدن عصا- را به او نشان داد. اما تکذیب کرد و سرکشی نمود. برخاست و رفت در حالی که بر ضد موسی نقشه می کشید.

فَحَشَرَ فَنَادَىٰ (23) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ (24)

پس همه را جمع کرد و فریاد کشید: من سرور و سلطان شما یا معبود بزرگ سرزمین مصر هستم.

بصائرالدرجات از امام صادق(ع) روایت میکند که هرکه مردم را بسوی عبادت خود میخواند، مانند فرعون است. گوییم به عبادت خود میخواند یعنی مردم را به خویش دعوت میکند تا او را ستایش کنند و فرمانبر او باشند.

تفسیر نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که جبرئیل به خدا گفت خدایا فرعون را وامیگذاری تا ادعای خدایی کند؟ پس کی میخواهی جلو او را بگیری؟ خداوند فرمود این سخن را مخلوقی چون تو میگوید که میترسد فرصت از دستش برود اما من نمیتوانم کار از دستم در برود و هر قدر هم که به او فرصت بدهم در چنگ من است.

ص: 17

در روایتی ابن عباس گوید موسی(ع) عرض کرد خدایا چرا با اینکه فرعون مدعی خدایی است به او چهارصد سال سلطنت داده ای؟ خداوند فرمود چون او حَسَنَ الخُلُقِ و سَهْلَ الحِجَابِ است یعنی خوش برخورد است و دیدنش برای رعیت آسان است. در روایت دیگری است که چون چهارصد است که امنیت را برقرار کرده و مردم در پناه این امنیت زندگی میکنند.

در کتاب سعدالسعود است که آنچنان فرعون به ربوبیت خویش باور داشت که چون دید دریا شکافته شد، به قومش گفت از ترس من شکافته شده نه برای خلاصی بنی اسرائیل! پس شتاب کنید و بتازید تا بر بنی اسرائیل ظفر یابیم. پس وارد نیل شد و نیل به هم آمد و او را غرق ساخت.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الآخِرَةِ وَ الْأُولَى (25)

سرانجام راهی که رفت این بود که خداوند دنیا و آخرت او را بر باد داد.

یعنی در دنیا و آخرت او را عذاب کرد. نکال عذابی است که ضرب المثل دیگران شود. توجه بفرمایید که تاریخ موسی و فرعون را با اختصاری فوق العاده نقل کرده و خطاب، معطوف عبرت است نه جزئیات. ما نیز این درس را باید از خدا بیاموزیم و در گفتار و نوشتار خویش به جای قلم فرسایی و اتلاف وقت مخاطب، خطاب را به عبرت ها معطوف کنیم یعنی کلیدهای موفقیت و شکست و دلایل حسن عاقبت و سوء آن.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (26)

در این داستان عبرت بزرگی است برای کسی که خشیت کند.

خشیت ترس از خداست. معنی بهتر آن حریم خدا را رعایت کردن و محترم شمردن اوست. توجه بفرمایید که خشیت، که موسی هم فرعون را بدان دلالت کرد اما نتیجه نبخشید،

مهمترین واژه ای است که در این سوره بکار رفته و مانند نگینی است که سوره، چون انگشتری آنرا در برگرفته.

عبرتی که این سوره دارد، همان یادگرفتنِ خشیت است. همانچه فرعون نداشت و دنیا و آخرتش بر باد رفت. هرکس هم این خشیت را فاقد باشد، خسرالدنیا و الآخرة خواهد بود. آیات بعد هم در صدد ایجاد خشیت در شنونده اند. آیه برتر سوره هم که به زودی خواهد آمد خشیت را معنا می کند.

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا (27) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (28)

خلق کردن شما سخت تر است یا آسمان؟ که آن را برافراشت. کرانه هایش را بالا برد و آن را به نظم زینت داد.

وَ أَغْطَسَ لِيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا (29) وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (30) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا (31)

شبس را تاریک و روزش را روشن ساخت. سپس خشکی های زمین را گسترش داد. از آن چشمه جوشاند و با آبش گیاه رویاند.

وَ الْجِبَالِ أَرْسَاهَا (32)

و کوه ها را محکم کرد.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (33)

تا بهره شما و حیوانات تان باشد.

یک خط کافی است تا فهمیده شود که آن خط خودش نوشته نشده و نویسنده دارد، چطور آسمان ها و زمین را می بینند و پی به آفریننده آن نمی برند؟

ص: 19

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى (34) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (35) وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (36)

اما هنگامی که آن حادثه بزرگ یعنی قیامت در رسد، همان روزی که انسان نتیجه تلاش خویش را می بیند، و جهنم برای همه خودنمایی می کند.

در تفسیر علی بن ابراهیم از قول پیامبر(ص) آورده که "طامة الكبرى" همان مرگ است. در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که "طامة الكبرى" همان دابة الارض است.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى (37) وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (38) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (39)

در آن روز هرکس که طغیان کرده- یعنی همان طور که راجع به فرعون گفته شد به دل خواه خویش عمل کرده و هوای نفس خویش را خدای خود گرفته و کوس انا الرب زده- و زندگی دنیا را غایت خواسته خویش قرار داده، جحیم جای اوست.

جحیم یکی از وادی های جهنم است. جهنم طاغیان دنیا طلب است. کسانی که حق را ناحق می کنند و همیشه حق را به خود می دهند و به هر قیمتی می خواهند به دنیا برسند؛ جهنم خودخواهان دنیا طلب، جهنم امثال فرعون.

شیخ مفید در امالی از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که به حسن بصری فرمود از مصادیق این آیه کسی است که به دین عمل کند تا بدنیا برسد.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (40) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (41)

اما کسی که از مقام پروردگار حیا کند و نفس را از هوی بازدارد، جنت جای اوست.

این آیه مهم ترین آیه این سوره و تفسیر خشیت است. یعنی به جای خود، باید خدا را خواست و پرستید و به جای دنیا که مطمع هوای نفس است باید آخرت را خواست و نفس را لجام زد. این خشیت در برابر ربّ و راه نجات است.

کلینی در کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که "من خاف مقام ربه" کسی است که میداند خدا وی را میبیند و سخنان او را میشنود و از اعمال نیک و بدش آگاه است.

ذیل فقره "نهی النفس عن الهوی" دیلمی در ارشادالقلوب از حضرت رسول(ص) در حدیثی قدسی روایت کرده که خدا فرموده: هرگاه بنده ام خواست مرا بر خواست خود مقدم بدارد من ملائکه خود را حافظ او میکنم و آسمان و زمین را کفیل او میگردانم و خودم برایش تجارت مینمایم و در نهایت، دنیا برایش سر تسلیم و خدمت فرو میآورد.

کلینی در کافی از رسول خدا(ص) روایت میکند که از هوای نفس بر حذر باشید همانطور که از دشمن خویش حذر میکنید.

همو از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که از دو چیز بر شما میترسم: پیروی از هوی و آرزوی بلند.

همو از امام کاظم(ع) روایت میکند که پی هوای نفس رفتن مساوی با سقوط و هلاکت است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (42) فِيمَ أَنتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (43) إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا (44)

از تو می پرسند این قیامت کی خواهد آمد؟ اما تو را چه به دانستن زمان قیامت؟ قیامت زمامش بدست خداست.

إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا (45)

تو فقط کسانی را که اهل خشیت اند از آن بترسان.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (46)

روزی که قیامت شان بپا شود گویند گویا به اندازه یک عشاء یا صبح گاه در برزخ قبر یا دنیا درنگ نکردیم.

یعنی زمان پیش از قیامت برای کسانی که در آن سر بر می آورند جز اندکی به نظر نمیرسد. گویا خوابی کوتاه بوده و زمانی اندک.

نتیجه و غایت سوره "خشیت" در برابر خداوند است که لازمه فلاح و رستگاری است و تحقق آن به رهایی از خودخواهی و دنیاطلبی و هوس بازی است و نیز به پاس داشتن حریم فرامین الهی.

ص: 22

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره در مکه و در آغاز دعوت علنی رسول اکرم (ص) نازل شده و دارای دو بخش مجزاست. بخش نخست آن، که شانزده آیه است، می خواهد تذکراتی برای تبلیغ دین دهد تا غایت تبلیغ که جذب مردم است در تناقض با اخلاق و توحید قرار نگیرد. بخش دوم سوره تحذیر از ناسپاسی است و تشویق به بندگی.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (1) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (2)

عبوسی کرد و از طرف روی برگرداند؛ چون که کوری نزد او آمده بود.

تمامی مفسران اهل سنت و بسیاری از مفسران شیعه مخاطب این آیات را رسول مکرم اسلام (ص) دانسته اند. خطاب آیات از نظر ادبی نیز جز این را بر نمی تابد. سید مرتضی با دغدغه های کلامی که داشته، مخاطب بودن رسول خدا را در این آیات برنتافته و آنرا منافی خلق عظیم ایشان دانسته است. برخی مفسران شیعه که پس از او آمدند نیز همین را اختیار و حتی عین جملات سید مرتضی را نقل کرده اند. در هر حال همان طور که طبرسی، علامه مجلسی، طالقانی، محمد تقی شریعتی، و مکارم گفته اند عتاب خدا به رسولش در این آیات مستلزم نفی عصمت و انتساب گناهی به حضرت ایشان نبوده بلکه تذکر به اولویت هایی است که بعضی به جای بعضی نشسته؛ یعنی نهایتاً ترک اولی صورت گرفته. آن قدر متن آیه صراحت دارد که به خبر واحدی که مخاطب عتاب آیه را فردی از بنی امیه می داند نمی توان اعتنا کرد. به خصوص که صدر و ذیل روایات آن باب در مجمع البیان با هم نمی سازد به طوری که خود صاحب کتاب را مجاب نکرده است و بر فرض معاتب بودن رسول خدا (ص) برای ایشان عذر تراشیده که چون آن فرد نابینا بود، روی ترش کردن اخلاقاً عیبی ندارد. البته با صرف نظر از ضعف سند خبر، اینجا مظان جعل است و باید به خبر مشکوک بود. صاحب المیزان نیز تلویحاً به این اشکالات اشاره نموده است.

مشهورترین شأن نزول آن طور که فریقین نقل کرده اند این است که پیامبر جمعی از اشراف قریش را جمع کرده بود تا به سوالات ایشان راجع به اسلام پاسخ گوید بسا که به اسلام جذب شان کند. در اثنای سخن، نابینایی به نام ابن ام مکتوم به مجلس آمد و از پیامبر تقاضا کرد از آیات خدا برایش بخواند و عملاً مجلس را به هم ریخت؛ پیامبر که تلاش خود را برای جلب اشراف به دین - که طبعاً می توانست برای اسلام خیلی نافع باشد - بر باد رفته دید، از حضور ابن ام مکتوم ناخرسند شد و چهره در هم کشید و به او کم محلی کرد.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي (3) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (4)

و تو چه میدانی شاید او تزکیه نفس کند! یا لااقل متذکر گردد و به دردش بخورد.

توجه بفرمایید که معنا ندارد ضمیر "ک" در "ما یدریک" جز به پیامبر برگردد.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى (5) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (6) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكِّي (7)

اما آنکس که خود را بی نیاز از پند میداند، تو به او توجه میکنی. در حالیکه اگر او پی تغییر نباشد چیزی بر گردن تو نیست.

یعنی تو کسی را که تشنه است و باید او را سیراب سازی وانهاده ای و بدنبال کسی افتاده ای که اصلاً عطش آب در او نیست، لذا نسبت به او وظیفه ای هم نداری. این یک ملاک مهم در تبلیغ است و درس اصلی این آیات همین است.

توجه بفرمایید که "احساس بی نیازی" اصلیتین علت عدم اقبال مردم به دین است. به همین دلیل معمولاً اقبال نیازمندان به دین بیشتر است. البته اصل، نیاز معنوی است نه مادی یعنی کسی میتواند ثروتمند باشد اما بفهمد که ثروت پاسخگوی نیازهای حقیقی او نیست و بدنبال کمال مطلق و ارتباط با خدا برآید و کسی فقیر باشد اما گمان کند آنچه به آن نیاز دارد گدایی از ثروتمندان است یا دزدی از آنها و بجستجوی خدا برنیاید. اما "معمولاً" فقیران و لطمه دیدگان دنیوی اقبال بیشتری به دین دارند و اصحاب انبیاء را همین ها تشکیل میدهند و

صاحبان زر و زور خود را از پیام انبیاء مستغنی میدانند و دشمنی با انبیاء را سازماندهی میکنند.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (8) وَهُوَ يَخْشَى (9) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (10)

اما کسی را که بسوی تو میشتابد و خشیت دارد، یعنی پذیرش دارد، وانهاد، به دیگری میپردازد.

توجه بفرمایید که ضمیر "ک" در "جائک یسعی" نیز غیر از پیامبر نمیتواند باشد. جالب است که سعی اگر با خشیت همراه شود بهترین حالت انسان برای پذیرش تعالی است. سعی کنیم همیشه این دو را همراه هم داشته باشیم.

البته ممکن است دو آیه اول سوره راجع به فردی از بنی امیه باشد و بقیه آیات راجع به نبی مکرم اسلام(ص)؛ به این صورت که پیامبر(ص) در حال صحبت با آن فرد بوده که ابن ام مکتوم وارد شده. آن فرد رو ترش کرده و قهر نموده است و پیامبر سعی کرده که او را بازگرداند و جواب ابن ام مکتوم را هم بدهد و بگونه ای میان آن دو جمع نماید که خدا فرموده آن فرد را واگذار و به او امید هدایت نبند که ابن ام مکتوم تو را کفایت است. این تفسیر که در تصحیح اخیر آنرا به متن اضافه نمودم با کشف اهل معنا - که برای فهم این آیات و حل تعارض اخبار با ظهورش، از خدا استمداد جسته اند - مطابقت بیشتری دارد.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (11) فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ (12)

(آنچه واقع شد) صحیح نیست. قرآن تذکر است برای هرکس که خواهد تذکر پذیرد.

یعنی داعی حق باید به مستعدان پردازد چه فقیر باشند و چه غنی. یعنی اسلام دین کیفیت است نه کمیت و مهم نیست روسای قبایل ایمانی سطحی و مصلحتی بیاورند و تعداد مسلمانها با ایمان آوردن آنها بیشتر شود؛ خداوند بدنبال کسی است که ایمان واقعی بیاورد و خویش را تزکیه کند و به خدا تقرب جوید، گرچه یک نفر بیشتر نباشد و گرچه کور باشد! رعایت اخلاق در اسلام نیز نه بخاطر نفع جامعه است که در ایمان اشراف قریش شاید نفع

اجتماعی بیشتری میبود، بلکه بخاطر جنبه توحیدی است که در عمل اخلاقی است. لذا میبینیم که روحیه جهاد و جنگ و شهادت برای خدا، که امروزه در هیچ فلسفه اخلاق بشری موجه نیست، نزد خدا عین حُسن و زیبایی است. پس توجه بفرمایید که اساس اخلاق قرآنی کار برای خداست و اساس اخلاق بشری کار برای اجتماع و ایندو الزاما همیشه هم راستا نیستند.

زشتی عبس و تولی در این سوره هم بخاطر امید بستن به فعل و تدبیر خویش و ترجیح مستغنی بر تشنه در دعوت به خداست به گمان اینکه قدرت و ثروت آن مستغنی بیشتر بدرد دین میخورد. حال آنکه خدا فرموده "ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا" یعنی من از کمک اینهایی نیازم. و اینکه ابن ام مکتوم کور بود و عبوسی ایشان را ندید فعل را از قبیح خارج نمیکند چون ذات فعل و جنبه توحیدی آن که ترک اولی بود ناپسند خدا بود چه آن کور ناراحت شده باشد چه نه.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (13) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (14) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (15) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (16)

در صحیفه هایی مکرم، بلندپایه و مطهر (از خطا و لغو و تناقض). بدست نویسندگانی گرامی و نیکوکار.

از این آیات همیتقدر فهمیده میشود که قرآن پیش از نزول بدست فرشتگان، در صحیفه های متعددی نوشته و ضبط میشود. اما کیفیت آن چگونه است نمیدانیم.

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (17)

مرگ بر انسان چقدر ناسپاس است.

از اینجا بخش دوم سوره آغاز میشود و این آیه از تندترین نفرینهای خدا نسبت به انسان است و از آن برمیاید که ناسپاسی زشتترین صفت انسان است. سپس حقارت انسان و نعمات خدا

را بیان میکند تا زشتی این ناسپاسی را بیشتر نشان دهد. مهمترین پیام این بخش سوره تحذیر از ناسپاسی و تشویق به بندگی به عنوان سپاس است.

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (18) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (19) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (20)

از چه چیز او را خلق کرد؟ از نطفه ای و سپس او را شکل داد. سپس راه رشد را برایش تسهیل کرد.

این نشان میدهد که درست بودن راه رشد و تعالی یک ملاکش سهولت آن است. آدم وقتی به سمت صدق و عشق و انس با خدا حرکت میکند میفهمد چقدر آسان است؛ بخلاف حرکت در مسیر دروغ و خودخواهی و انس با طواغیت که سخت و طاقت فرسا و مُستهلک است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (21)

سپس او را میراند و بگورش افکند.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (22)

سپس هرگاه خواهد او را برانگیزد.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (23)

هرگز (از انسان راضی نیستم) واقعا آنچه را خدا خواسته بجا نمیآورد.

آنچه خدا خواسته یک کلمه بیشتر نیست گرچه اقتضائاتی که این کلمه دارد اندک اندک همه ابعاد وجود انسان را در برمیگیرد و او را دگرگون و الهی میکند. آن یک کلمه رعایت بندگی است. یعنی بفهمد بنده خداست و باید بندگی کند.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (24)

پس انسان به غذایش بنگرد.

این آیه و هشت آیه بعدش تذکری است به اینکه آدم، ناسپاس غرق نعمات الهی است و اگر به آنچه هر روز میخورد بنگرد و در آن تأمل کند، میبیند که دائم سرسفره خداوند است.

برخی اهل ذوق این آیه را با استناد به روایتی از علی (ع) در این معنا استخدام کرده اند که: انسان در غذای معنوی خویش هم حساس باشد، مثلاً پای صحبت چه کسی نشسته؟ چه کتابی را میخواند؟

کلینی از امام باقر (ع) روایت میکند که مقصود از طعام، علم انسان است که باید از جای درست بدست آید.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (25) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (26)

ما آبی فراوان فرومی ریزیم. آنگاه زمین را بخوبی می شکافیم.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (27) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (28) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (29)

دانه های زیادی در آن میرویانیم. و تاکستان انگور و سبزیهای تازه. و درختان زیتون و نخلهای خرما.

وَ حَدَائِقَ عُلبًا (30) وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا (31)

و باغهای انبوه و میوه ها و مراتع سرسبز.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (32)

برای استفاده شما و چهارپایانتان.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (33)

ص: 28

وقتی آن فریاد گوش خراش شنیده شود.

این بانگ هولناک و کر کننده که در چندجای قرآن از آن سخن رفته از مقدمات قیامت است.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (35) وَصَاحَتِهِ وَبَنِيهِ (36)

همان روزی که انسان از برادرش، و از پدر و مادرش، و از همسر و بچه هایش میگریزد.

ارشادالقلوب از رسول خدا(ص) روایت میکند که در آنروز مرد بچه اش را بیاد خوبیهایی که به او کرده میاندازد و میگوید حالا من محتاج هستم آیا ذره ای از حسنات را به من میدهی؟ اما بچه میگوید من خودم محتاج ترم. سپس به زنش میگوید و او هم ایبا میکند.

مکارم الاخلاق از رسول خدا(ص) روایت میکند که مؤمنین حقیقی از این آیه مستثنی هستند.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37)

چون آن روز هرکس آنقدر گرفتاری دارد که به فکر دیگری نباشد.

توجه بفرمایید که هول انگیزی وقایع در همین دنیا نیز از حدی که بگذرد، آدمی به تفرّد میرسد و پیوندهای او گسسته میگردد.

فرات کوفی از رسول خدا(ص) روایت میکند که به ابن مسعود فرمود: آنچه را که فایده ای برایت ندارد واگذار و به آنچه ثروت آخرت است مشغول باش که "لِكُلِّ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ".

تفسیر برهان از رسول خدا(ص) روایت میکند که در سه موطن هیچ کس بیاد کسی دیگر نیست: یکی وقتی در برابر ترازوی اعمال قرار میگیرد و یکی وقتی دارد از صراط میگذرد و یکی وقت تحویل نامه اعمال که نمیداند نامه اش را بدست راستش میدهند یا چپ؛ سپس قرائت فرمود: "لِكُلِّ امْرِئٍ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ".

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (38) صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (39)

آن روز صورتهایی نورانی اند؛ و خندان و شادان.

برقی در محاسن از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که یک دسته از کسانی که در آنروز "ضاحک و مستبشر" اند کسانی هستند که مساجد خدا را توقیر میکرده اند؛ یعنی بزرگ و محترم میداشته اند.

و وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ (40) تَرَهُّفَهَا قَتْرَةٌ (41) أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجْرَةُ (42)

صورتهایی هم در آن روز غبار غم برشان نشسته. و تاریکی آنها را پوشانده. آنها ایند همان ناسپاسان تبهکار.

دلیل این سوء عاقبت همانطور که آمد، کفران و ناسپاسی است. یعنی انسان آب گوارا گرفته اما نم پس نمیدهد؛ تا توانسته مصرف کرده اما تولیدی نداشته است؛ رزق خدا را خورده و بر جز او گرنش نموده. قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَا اَكْفَرَه.

خدایا شکر خویش بر ما الهام نما! که شکر گنجی است که به هر که خواهی و پسندی، عطا فرمایی.

وقتی توفیق شکر آمد، آدمی میفهمد که در وجود و حیات و مامت و نشورش، سر سفره خدا نشسته، لذا زبان به شکر میگشاید و سر به سجده نهاده و جوارح خویش را در فرمان و رضای خدا بکار خواهد انداخت.

این سوره دو بخش مجزا داشت: بخش اول توصیه ای اخلاقی-توحیدی به مبلغان دین بود که وقت خویش را صرف تشنگان معرفت کنند و در دعوت به خدا به ثروت و شوکت کسی نظر نداشته و خلق را با یک چشم بنگرند و گرفتار قیافه ها نباشند. چنانکه از حضرت ختمی

ص: 30

مرتب (ص) روایت است که هرکس به ثروت‌مندی سلام کند غیر از آن سلامی که به فقیر کرده، مورد غضب خدا واقع شود یا اگر کسی به غنی بخاطر غنایش تواضع کند نصف ایمانش از او برخیزد. تجربه خود این حقیر چنین بوده که آنها که طمع داشتیم از سالکان طریقت گردند و توجه زیادی صرفشان نمودم، راه را رها کرده و رفتند و آنها را که گمان نداشتیم، در راه و رفیق، ماندند!

استاد این حقیر جناب شیخ عزیز الله خوشوقت روزی فرمود: مقتضای آیه «وَإِخْتَارَ مُوسَىٰ مِنْ قَوْمِهِ سَبْعِينَ رَجُلًا» این است که موسی چون خودش نخبگانی از میان قومش انتخاب کرد، همه "توزرد" از آب درآمدند؛ بگذار شاگردان و رفیقان و استادان را خدا برای انتخاب کند! حالا- از لزوم توجه به تشنگان و مفتون اشراف جامعه نشدن که بگذریم، نکته دیگری هم در این آیات هست و آن اینکه نفس عبوسی و ترشروی و تحویل نگرفتن کسی که تشنه معارف است امری زشت است بگونه ای که ده آیه را خداوند به مذمت این کار اختصاص داده. پس در وادی تعلیم، معلّم باید حلم بسیار داشته و در نهایت خوشرویی و خوشخویی با متعلّمین باشد. این نکته ای است که هیچ مفسّری متعرض آن نشده.

نکته دیگر اینکه حتی خم کردن ابرو به مؤمنین و تحویل نگرفتن ایشان توبیخ دارد چه رسد به بیراه گفتن به ایشان و دعوا کردن با ایشان.

بخش دوم سوره خرده بر ناسپاسی انسان است که غرق نعمت خداست و خلق و رزق و اِماتة و احیایش بدست خداست.

تحدیر می‌دهد که آخر ناسپاسی، سیه رویی است و تبشیر میکند که سپاس آدم را رو سپید خواهد کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از دو بخش تشکیل شده: بخش نخست، دوازده واقعه قیامت را ذکر میکند تا بگوید هرکس هرچه کشته، در آنروز همان را درو خواهد کرد. بخش دوم سوره که با چند قسم آغاز میشود نبوت محمد(ص) و نقش جبرئیل در نزول وحی و حقانیت قرآن را تذکر میدهد تا در نهایت بگوید قدر قرآن را بدانید و از آن برای پیمودن راه درست بسوی سعادت ابدی بهره گیرید.

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (1)

وقتی خورشید را بی نور کنند.

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (2)

وقتی ستارگان خاموش شوند.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (3)

وقتی کوه ها را بحرکت درآورند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (4)

وقتی مردم حتی اموال با ارزش خویش را رهاکنند.

عِشَار شتر آبستنی است که نزدیک است بزاید و شتری دیگر و شیری سرشار نصیب صاحبش کند، لذا از با ارزشترین اموال برای عرب بیابانی آنروز بود.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (5)

وقتی جانوران وحشی را گردآورند.

این آیه نشان می‌دهد که حشر مخصوص جنّ و انس نیست و همه حیوانات محشور خواهند شد تا زندگی جدیدی را آغاز کنند. در برخی روایات از حسابرسی ایشان بر مبنای فهمشان سخن رفته و مطلب غریبی نیست چون طبق روایات بسیار، حیوانات حتی نباتات و جمادات فی الجمله مختارند و میتوانند حق یا باطل را انتخاب کنند و ظلم و احسان و طاعت و عصیان را میفهمند و واجد معرفت الهی اند؛ مثل انسان دعا میکنند و غیر از تسبیح تکوینی، مکلف به نمازی مخصوص بخود میباشند و برحسب اتیان یا وانهادن آن، مطیع یا عاصی میگردند و سرنوشت‌های گوناگونی حتی در این حیات تجربه میکنند.

خلاصه همانطور که صریح قرآن است آنها هم امت‌هایی مثل ما میباشند و مثل ما محشور میگردند: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ... ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (الأنعام: 38).

پس هیچ تفاوتی در اختیار و تکلیف داشتن میان ما و آنها نیست جز اینکه گاهاً، نه همیشه، مورد تکلیف ما با آنها متفاوت است. رسول خدا(ص) بر دو بز گذشت که یکدیگر شاخ میزدند، فرمود یکی از ایشان ظالم است و در قیامت جواب خواهد داد.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (6)

وقتی دریاها را به جوش آورند.

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (7)

وقتی خوبان را به خوبان و بدان را به بدان برسانند.

این آیه از امیدوار کننده ترین آیات راجع به قیامت است. مقتضی آیه این است که مؤمنین و انبیاء و اوصیائی که احقاب(قرن ها) میانشان فاصله انداخته بود، همه به یکدیگر میرسند و هم را در آغوش میگیرند. طاغین را نیز با هم در یکجا جمع میکنند. اما آنها پیوسته یکدیگر را

طرد و لعن میکنند. چنانچه در وصف جهنم است که هر گروهی که بدان وارد شود گروه های دیگر او را لعن میکنند: كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا (الأعراف : 38)

آری بهشت سرای عشق و انس و با هم بودن است و جهنم سرای نفرت و بُعد و لعان.

وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (8) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (9)

وقتی از دختر بچه های زنده بگور پرسند. که به چه گناهی کشته شدند؟

رسم جاهلیت بخصوص در میان فقراء این بوده که اگر تعداد دختران خانه ای زیاد میشده دختر جدیدی را که بدنیا میامده زنده بگور میکردند تا مخالفت خویش را با سرنوشت اعلام کنند و بگویند منتظر پسر بوده اند؛ چون پسر را عصای دست و دختر را نانخوری بی مصرف و موجب ننگ میدانسته اند.

تفسیر بحرالعرفان از ابن عباس نقل میکند که زنان موقع زایمان گودالی حفر میکردند و بر سر آن مینشستند. اگر دختر میزایدند او را در میان گودال میانداختند و اگر پسر میزایدند او را نگه میداشتند.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (10)

وقتی نامه های اعمال را بازکنند.

یعنی پرده ستر الهی از آنها کنار رود و نامه هرکس در معرض عموم قرار گیرد، مشابه «یوم تُبْلَى السَّرائِر» یعنی روزی که نهان ها آشکار شود.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (11)

وقتی پرده های آسمان را کنار بزنند.

یعنی حقایق ملکوتی آشکار شود.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (12)

وقتی آتش جهنم را شعله ور کنند.

این آیه گوشه چشمی هم به این حقیقت دارد که جهنم هم اکنون موجود است و آنروز از غیب به ظهور می‌گراید و آتشش تیزتر میشود؛ چنانچه هست: «انَّ الْجَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» یعنی جهنم همین الان کافران را در بر گرفته.

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (13)

ووقتی بهشت را به استقبال اهلس بیاورند.

این تکریم متقین است که بهشت برای ایشان خویش را آراسته و آماده کرده است. یعنی بهشت همین الان آماده است و آنروز از مَکَمَن غیب به عرصه شهود آورده شود. از نکات جالب این آیه نزدیک شدن بهشت به ایشان است، نه ایشان به بهشت، که همانطور که عرض کردیم بخاطر مقام ایشان است. چون ایشان بهشت را نمیخواستند بلکه خدا را میخواستند. لذا بهشت خواستار ایشان است.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ (14)

همان روز است که همگان میفهمند چه ها آورده اند.

این آیه نتیجه گیری از آیات قبل است. یعنی آنها مقدمه بیان این آیه بودند.

گندم از گندم بروید جوز جو؛ از مکافات عمل غافل مشو.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (15) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (16)

سوگند به اجرام آسمانی که در مداری میچرخند. سریع میروند و پنهان میشوند.

این دو آیه مجمل بوده و چیزی جز این از آنها فهمیده نمیشود.

وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ (17) وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (18)

ص: 35

قسم به شب وقتی به پایان میرسد. و به صبح وقتی کم کم جان میگیرد.

خداوند سه بار در قرآن به این وقت یعنی پایان شب صریحاً قسم خورده و البته سه بار هم به آغاز شب قسم خورده و نیز بارها به تسبیح در کرانه های روز و شب یعنی حین تبدیل آنها به یکدیگر تذکر داده است. پس سزا نیست این اوقات به غیر ذکر حق مشغول بودن.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (19)

که البته این قرآن سخن فرشته ای بزرگوار است، به نقل از خدا.

مراد جبرئیل است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (20) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (21)

بله جبرئیل نیرومند است و نزد اداره کننده جهان، مقامی والا دارد. فرشتگان گوش به فرمان اویند و او امین وحی است.

در تفسیر نورالثقلین از رسول خدا(ص) روایت است که جبرئیل فرموده من از عاقبت کار خویش یعنی اینکه عاقبت بخیر شوم، بیمناک بودم تا این آیه نازل شد و من آنرا امان دانستم. در همان کتاب روایت است که رسول خدا(ص) از جبرئیل پرسید امانتداری تو در چیست؟ فرمود در اینکه هرگز از فرمانی که دارم پافراتر ننهم.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (22) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (23)

قسم که همشهری تان، پیامبر دیوانه نیست. او جبرئیل را در افق روشن-یعنی به وضوح- دیده است.

صدوق در ثواب الاعمال از امام صادق(ع) روایت میکند که "افق مبین" سرزمینی مُحاذی عرش است که رودها در آن جاری است و قدحهای بیشمار نهاده اند.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (24)

و در رساندن وحی به شما بخیل نیست.

تفسیر قمی از امام صادق(ع) هم همین معنا را برای آیه شریفه نقل میکند.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (25)

قسم که قرآن کلام هیچ شیطان رانده شده ای نیست.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (26)

پس به کجا میروید؟

یعنی عجب که راه راست را نهاده و در کج راهه میتازید. چرا کتاب خدا را رها کرده و به کتب مخلوقین مشغولید؟ مخلوق، اولین اولویتش این است که ببیند خالقش چه گفته.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (27) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (28)

این قرآن مایه بخود آمدن جهانیان است. برای هر کدامتان که دوست دارد به راه راست زندگی برود.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (29)

البته تا خدای پرورش دهنده همگان نخواهد، توفیق پیمودن این راه را ندارید.

بعضی مثال قشنگی زده اند و گفته اند انسان در کارهای خود مختار است یعنی میتواند بخواند، اما در اینکه هر چه خواست بتواند بکند، چنین نیست. این چک برای نقد شدن مثل چکهای دو امضانه، امضای خدا را هم میخواهد؛ یا این ماشین مثل ماشینهای تعلیم رانندگی دو دست گاز و ترمز دارد، اگر مربی نخواست ترمز را میکشد. دقت بفرمایید!

فرات کوفی در تفسیرش از امام صادق(ع) روایت میکند که رسول خدا(ص) فرمود: خدا دل ولیّ خود را آشیانه اراده خویش قرار داده. هرگاه او بخواهد آنها نیز میخواهند.

در تفسیر قمی از ابن عباس راجع به عبارت "رب العالمین" آورده که سیصد و اندی عالم اند که آدم در این یکی خلق شده.

سوره تکویر از زیباترین و آهنگین ترین سوره های قرآن است و به توصیفی از مقدمات قیامت می پردازد تا به نشر صحیفه های اعمال آدمیان برسد یعنی حینی که هرکس را از هرچه کرده آگاه میکنند. سپس میگوید اگر میخواهید از عذابهای آنروز در امان باشید به دامن قرآن چنگ زنید.

ص: 38

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره تماماً ناظر به قیامت است و مخّ کلامش این است که کردار شما را فرشتگان می نویسند و باید در قیامت جواب گوی آن باشید. توصیه سوره به برّ و نیکی است تا نعیم نصیب انسان گردد و از فجور که ضد آن است برحذر می دارد. در برخی احادیث هست که مداومت بر خواندن این سوره مانع رسوا شدن آدم است.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (1) وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (2) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (3) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (4)

وای بر آن روز که آسمان بشکافد. و ستارگان بریزند. و دریاها طغیان کنند. و قبرها نبش گردند.

عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (5)

هرکس می فهمد که چه کرده و چه ها باید می کرده اما نکرده.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمِ (6)

ای انسان، چه شد که از خدای کریمت نترسیدی و در برابرش گستاخی و پر رویی کردی؟

گفته اند این آیه نوعی تلقین جواب است تا انسان گنه کار بگوید: خدا کرم مرا فریفت! مگر خودت، خودت را به کرم توصیف نکردی؟!

در این صورت این آیه از آیات درخشان و کلیدی قرآن است که دارد به تمام انسانها گرا می دهد که همیشه به کرم خدا متوسل شوید، شاید شما را ببخشد! در آیات بعد بعضی از مصادیق این کرم ذکر می شود.

نورالثقلین از رسول خدا(ص) روایت میکند که جهل انسان باعث غرور اوست.

تحف العقول از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که از مصادیق این آیه نعمتی است که دام انسان شود و پرده پوشی موقت خداست که باعث فریب انسان گردد.

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (7)

خدایی که تو را از عدم آفرید و کامل کرد و آنچه لازم داشتی به تو عطا کرد.

نکته ای در اینجا عرض می کنم که از الهامات رضوی و نکات عرشی است: خود "هستی" یعنی بودن، بزرگترین نعمتی است که به هرکس داده شده. بقیه نعمت ها، عوارض و ماهیات و حالات و حدود هستی اند. اینکه خدا ما را خلق کرده بزرگترین نعمتی است که باید شکرش را نمود و سر به آستان عبادت و عبودیت نهاد. هستی به خودی خود من الله و بالله و الی الله و غرق در سرور و نور است. وقتی از این هستی و وجود غافل می شویم و رعونت خودبینی که شجره ممنوعه است در ما می شکفتد و فجور پیدا می کند، خودخواهی آغاز می گردد؛ و خودخواهی سراسر ظلمت و رنج و حصر است: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينِ (المطففين : 7). کاش ذات خویش که نفخه ای الهی است را به شوائب و اعراض و آمال و نفسانیات آلوده نکنیم تا شکرش را به جا آورده باشیم و همیشه در سرور علیین مقیم باشیم.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (8)

به هر صورتی که خودش صلاح دانست، تو را ساخت.

كَلَّا بَلْ تُكْذِبُونَ بِاللَّيْنِ (9)

گستاخی تو در برابر پروردگارت روا نیست، از آن بدتر روز جزا را دروغ می دانید!

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ (10) كِرَامًا كَاتِبِينَ (11)

همانا نگهبانانی مراقب شما هستند. ثبت کنندگانی گرامی.

اشاره به فرشتگانی است که از راست و چپ انسان در کمین اند تا هر چه می کند- و به خصوص- هر چه می گوید را بنویسند، چنان چه در سوره «ق» به آن اشاره رفته: *إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ* (ق: 17) ظاهراً فرشتگان از افعال و اقوال مطلع اند و نیت را خود خداوند احصاء می کند.

در بحار الأنوار از قول ابن عباس از رسول خدا(ص) نقل شده که "کرام الکاتبین" همیشه با انسان هستند الا حین غائط و جنابت و غسل.

کلینی در کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که بنده مؤمن که مرتکب گناه شود تا شب مهلت دارد طلب بخشایش کند تا گناه او ثبت نشود. در همان کتاب از ایشان روایت شده که مؤمن تا هفت ساعت فرصت توبه دارد. و گاهی مؤمن پس از بیست سال یاد گناهش میافتد تا طلب بخشایش کند و بخشوده شود اما کافر گناهش را از یاد میبرد.

در کافی از امام کاظم(ع) روایت است که وقتی انسان عزم بر کار نیک میکند نفسش خوشبو میشود و فرشتگان دست به قلم میشوند و وقتی عزم بر کار بد میکند نفسش بد بو میشود و فرشتگان دست به قلم میشوند.

در کتاب احتجاج از امام صادق(ع) روایت است که از وظایف کرام الکاتبین محافظت از انسان است از اینکه دیوان سرکش و حیوانات زمین و آفات بسیار به او آسیب رسانند تا حین مرگش در رسد؛ آنوقت احضار شده و میروند و بین او و مرگش حائل نیست.

کافی از امام کاظم(ع) روایت میکند وقتی بنده مؤمن بیمار میشود خدا به فرشتگان میگوید کارهای نیکی که اگر بیمار نبود، میکرد را در کارنامه اش بنویسید.

شیخ طوسی در امالی از حضرت رسول(ص) روایت میکند که خدا به فرشتگان گوید علیه بنده مؤمنم وقتی آزرده از چیزی است گناهی ننویسید.

مکارم الاخلاق از حضرت رسول(ص) روایت میکند دهانتان را خوشبو نگاه دارید و باعث ایداء فرشتگانان نشوید. بخصوص خلال کنید تا باقی مانده غذا باقی نماند.

علل الشرائع از امام صادق(ع) روایت میکند که سلام آخر نماز به فرشتگان است و ایماء به سمت راست که پس از سلام مستحب است برای این است که: ای فرشته ای که اعمال صالح را ثبت میکنی! این نماز را هم در کارنامه من ثبت کن!

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (12)

که همه آنچه می کنید، می دانند.

یعنی هم تیزبین اند و هم ریزبین. البته همین فرشته ها نقش محافظت هم دارند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (13) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (14) يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ (15)

به یقین خوبان هم اکنون غرق در نعمت اند. و تبهکاران هم اکنون غرق در جحیم. که روز جزا خود را در آن خواهند یافت.

کمی قبل راجع به فجور و باطن آن سخن گفتیم. جحیم هم همین حالاتی است که خودخواهان دارند و دائم در سوز و گدازند و زوزه می کشند.

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (16)

و در قیامت دیگر از آن، بیرون آمدنی نیستند.

وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (17) ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (18)

و چه می دانی روز جزا چیست؟ آری چه می دانی روز جزا چیست؟

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (19)

همان روزی که از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست و اختیار کارها همه به دست خداوند است.

حتی شفاعت به امر خداست. چون رحم شافعان که از رحم خدا بیشتر نیست لذا هرگاه خدا بخواهد به کسی رحم کند، به شافعان امر میکند تا شفاعت کنند. یعنی آن‌ها اسباب و وسائلی جریانِ رحمت الهی اند. البته امروز هم اختیار کارها همه به دست خداست منتهی اهل غفلت در آن روز متوجه می‌شوند که سر رشته حکومت و مُلک و پادشاهی همه به دست خدا بوده و آن‌ها در زندگی دنیوی بیهوده خود را به این در و آن در می‌زدند.

نتیجه ای که از سوره گرفته می‌شود این است که انسان از هم اکنون تا ابد، سر سفره رفتار خویش نشسته و تمام کار هایش به دقت ثبت و ضبط می‌گردد و خوشبختی یا بدبختی او را می‌سازد.

ص: 43

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از گناه کم فروشی که همه به نوعی به آن گرفتاریم پلی می زند به قیامت و جوابگویی در پیشگاه خدا و آن گاه صحنه های زیبایی از بهشت و درکات هولناکی از دوزخ را ترسیم می کند. صحنه های بهشتی که در این سوره ترسیم شده از ناب ترین توصیفات قرآن راجع به بهشت است. در روایتی است که این سوره اگر بر آذوقه خوانده شود آنرا حفظ میکند.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ (1)

وای به حال کم فروش ها!

این آیه از کوتاه ترین آیات قرآن اما مصداقاً از فراگیر ترین ها است. چون کم فروشی منحصر به بقال و میوه فروش نیست بلکه هرکس کمتر از آن چه باید، مایه بگذارد، کم فروشی کرده است. این مطلب از مناط آیه استنباط می شود. مناقب از امام صادق (ع) روایت آورده که بدلیل عبارت "ویل" کم فروشی از گناهان کبیره است.

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (2) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (3)

آن ها که وقتی چیزی می خرند کامل و دقیق می کشند، اما وقتی می خواهند همان چیز را بفروشند کم می گذارند.

یعنی وقتی جایشان عوض می شود و از این طرف دخل، می روند آن طرف و به جای خریدار، فروشنده می شوند، رفتارشان به کلی عوض می شود. این که فرموده "علی الناس" و نفرموده علی المسلمین نشان می دهد که کم فروشی مثل سایر مصادیق بی انصافی نسبت به هرکس که انجام شود قبیح است. آری کم فروشان بی انصافند؛ همان ها که وام و قرض راحت می گیرند اما سخت پس می دهند؛ وقتی عهدی با کسی می بندند و قول و قراری می گذارند

وفا می خواهند اما نوبت به خودشان که برسد اهل وفا نیستند؛ محبت می خواهند اما محبت نمی کنند؛ احترام می خواهند اما احترام نمی کنند. به عبارت دیگر با آن دستی که می گیرند با همان دست پس نمی دهند؛ به اندازه مقداری که توافق کرده اند کار نمی کنند. این افراد با چنین صفت پستی که ریشه در خودخواهی دارد حتی در برابر خدا، خود را دائم مُحَقِّق می دانند و با اینکه شکر و حق یک صدم نعمتی را که خدا داده به جا نمی آورند، از خدا طلبکارند. استاد ما مرحوم شیخ محمد تقی بهجت (ره) که ان شاء الله از مصادیق مقررین است که این سوره در آیات بعدی بدان خواهد پرداخت، می فرمود آیا بدهی های خود را به خدا پرداخته ایم که به دنبال وصول مطالبات خود از خدا هستیم؟ آیا حق بندگی را به جا می آوریم که به دنبال استجاب دعاها و خود هستیم؟ وای بر آنان که برای خدا و خلق کم می گذارند.

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (4) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (5)

مگر فکر نمی کنند که بعد از مرگ دوباره زنده می شوند؟ در روزی هولناک؟

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (6)

همان روزی که همه مردم در پیشگاه رب العالمین می ایستند!

جامع الاخبار از رسول خدا (ص) روایت کرده که این وقوف بسیار طول میکشد و انسانها فشرده به هم میایستند و از عرق ایداء میشوند و نمیتوانند تکان بخورند.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ (7) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ (8)

هان که سرنوشت فجار به قعر جهنم گره خورده است. چه میدانی چیست قعر جهنم!

سجین صیغه مبالغه از سجن به معنای زندان و در نتیجه به معنای زندانی است به غایت تنگ و تنها و تاریک و بی توشه. فاجر هم که مستحق سجین است گنه کاری است که هر چه خواسته کرده، به خصوص به حق دیگران تعدی کرده است.

سجین قعر جهنم است و مثلاً با سَفَر که جهنم دنیاپرستان است-چنان که در سوره مدثر آمد- فرق می کند و از آن هولناک تر است.

علل الشرائع از امام صادق(ع) روایت میکند که قلوب شیعیان ما از علیین و قلوب دشمنان ما از سجین است.

كِتَابُ مَرْقُومٍ (9)

سرنوشتی است حتمی.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (10) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (11)

آن روز وای بر انکار کننده ها. آن ها که روز جزا را انکار می کنند.

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (12)

تعدی کنندگان گنه کار اند که قیامت را تکذیب می کنند.

البته "اثیم" را اگر بخواهیم دقیق تر ترجمه کنیم می شود سهل انگار و بی بند و بار. در هر حال آیه صریح است در اینکه تکرار گناه به تکذیب قیامت می انجامد چون -چنان که خواهد آمد- دل را کدر می کند.

إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (13)

وقتی آیه هایمان را برایشان می خوانند، می گویند این ها که همان افسانه های گذشتگان است.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (14) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (15)

چه راه نادرستی! بلکه زنگارِ کارهای ناشایستی که می کردند بر دل شان نشست. چه فرجام نادرستی! آن ها آن روز از لطف خدا محروم اند.

روایت است که هر گناهی که انسان می کند موجب لکه ی سیاهی بر دلش می گردد و اگر توبه کند پاک می شود و الا می ماند و اگر تمام صفحه دل در اثر گناهان بسیار، سیاه گردد، آن فرد دیگر توفیق بازگشت به ایمان را نخواهد داشت.

نیز در اصول کافی آمده که رسول خدا(ص) فرمود: با یکدیگر مذاکره کنید و به دیدن یکدیگر بروید و احادیث ما را برای یکدیگر نقل کنید، که حدیث مایه جلالی دل ها است؛ آگاه باشید که دل ها زنگ می زند آن چنان که شمشیر زنگ می زند، و جلالی آن حدیث است.

کافی از حضرت رسول(ص) روایت میکند: دواى "زین" که بر دلهاى مؤمنان مینشیند، ملاقات با یکدیگر و تذکر به احادیث ماست.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (16) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (17)

آن وقت به جهنم بریان شوند. به آن ها می گویند: این همان چیزی است که همیشه انکارش می کردید.

این فرجام فجار بود؛ حالا بشنوید عاقبت ابرار را:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّنَ (18)

از آن طرف، سرنوشت خوبان به درجات عالی بهشت ختم می شود.

خوبی، عبودیت حق و مقتضای آن عبادت خالق و نیکی به خلق است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّنَ (19) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (20)

چه میدانی چیست درجات عالی بهشت؟! سرنوشتی است حتمی.

یعنی تکلیف آن ها مشخص است؛ این طور نیست که برویم آن دنیا ببینیم چه می شود! همه چیز معلوم است و آن ها اهل بهشت اند.

در تائیل الآیات از امیرمؤمنان(ع) در ذیل عبارت "کتاب مرقوم" روایت است که برای شیعیان ما در دنیا، امن و عافیت و سلامتی است و در هنگام مرگ، صاحب اختیار نحوه مرگ خویشند و ملک الموت از ایشان فرمان میبرد؛ برای کاملین در محبت ما، مرگ چون آبی بسیار گواراست و برای مابقی شیعیان ما چون بخواب رفتنی آرام در بستر و در هر حال مرگ برای آنها شادمانه ترین لحظه ای است که تا کنون در زندگی داشته اند. راجع به پس از مرگ می پرس که مهمان ما و با ما هستند.

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (21)

علیین(درجات عالی بهشت) در منظر مقربین است. یا نامه اعمال ابرار در منظر مقربین است.

یعنی مقربین بر آن مُشرف بوده و آن را مشاهده می کنند. خود این که ابرار در محضر مقربین و تحت تقدیر و تشویق آن ها متنعم شوند بر حلاوت نعمت می افزاید. مقربین آن طور که در سوره آل عمران، مسیح(ع) را یک مصداق آن دانسته عده ای هستند که طبق تقسیم بندی سوره واقعه فوق اصحاب یمین اند و در آن جا آن ها را علاوه بر لفظ مقربین با لفظ سابقین نیز مدح نموده است. به نظر می آید ابرار در این آیه بیان دیگری از اصحاب یمین در همان سوره باشد که از خوبان اند اما هنوز فاقد درجات مقربین اند. پس متقین درجات متفاوتی دارند. بعضی ابرار و بعضی فوق ایشان و مقربین اند.

در سوره انسان به عرض رساندیم که ابرار خالصانه برای خدا کار می کنند و مقربین فانی فی الله اند؛ به این معنا که آن قدر به خدا نزدیک شده اند که دوئیت و خودیت از میان برخواسته و ید الله و روح الله و رحمت الله و اسد الله گشته اند. رزقنا و ایاکم ان شاء الله.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (22) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (23)

ابرار غرق نعمت اند(نعیم یعنی نعمت فراوان). بر تخت ها لم داده اند و مناظر بهشت را تماشا می کنند.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (24)

در چهره هایشان رضایت از نعمت پیداست.

نضرة بهجت و خرمی است.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (25)

از شراب ناب سر به مهر به ایشان می نوشانند.

"رحیق" شراب ناب است. نابی شراب در گرو مهر و موم و گذر ایام بر آن است. منتها درب شراب بهشتی را با مُشک مُهراندود می کنند.

در کافی از امام سجاد(ع) روایت است که هرکس به مؤمن تشنه ای آب دهد مستحق "رحیق مختوم" شود.

همان کتاب از امام صادق(ع) روایت میکند که هرکس شراب را ولو برای سلامتی خودش ترک کند مستحق "رحیق مختوم" میشود. چه رسد به اینکه برای خدا ترک کند.

خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (26)

پایان(ختم) شراب بهشتی، برخلاف شراب مادی که گیجی و سردرد است، خوش بویی و خوشی است؛ برای چنین چیزی کوشش کنندگان بر هم پیشی بگیرند.

"تَنَافُسٌ" یعنی مسابقه دادن و نفس نفس زدن چند نفر برای رسیدن به چیزی نفیس.

در کتاب کافی از یکی از معصومین(ع) روایت کرده که از نصایح خدا به عیسی بن مریم این بود که تا توانی در کارهای خیر رقابت کن.

وَ مَرَّاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (27) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (28)

این نوشیدنی، کمی طعم تسنیم دارد (یعنی یکی دو قطره از آب چشمه ی تسنیم در آن چکانده اند). همان چشمه ای که مقربان پیوسته از آن می نوشند.

گویا این چشمه در بالاترین طبقه بهشت قرار دارد و فقط نصیب مقربان است، یعنی کسانی که نزد خدای بهشت آفرین جای دارند.

روایت است تسنیم از زیر عرش بیرون می ریزد.

تسنیم عالی ترین نعمت بهشتی است که در قرآن وصف و تجسم شده است.

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (29)

بله، گنه کاران همیشه در دنیا به مؤمنان پوزخند می زدند.

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (30)

وقتی هم از کنارشان می گذشتند، با چشم و ابرو به هم اشاره می کردند.

وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (31)

و وقتی به خانه هایشان برمی گشتند سرمست از این مسخره کردن ها برمی گشتند.

"فکاهی" به معنای خنده و سرمستی، از همین فکهین گرفته شده است.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (32)

وقتی هم آنان را می دیدند می گفتند: این ها جماعتی گمراه اند.

وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (33)

در حالی که آن ها مامور نبودند آقا بالا سر مؤمنان باشند.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (34) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظُرُونَ (35)

ولی امروز مؤمنان اند که به بی دین ها می خندند. بر تخت ها لم داده اند و تماشا می کنند.

هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)

تا ببینند که بی دین ها چگونه با کارهایشان جزا داده می شوند.

به طور خلاصه سوره مطففین، هشدار می دهد که فروشان و بیان سرنوشت دردناک آن ها در سرای باقی و بشارتی است برای ابرار و بیان مقامات ایشان در آن جا و اشاره ای هم به مقربین دارد تا به اصطلاح، ابرار را تشویق کند به مقام شان راضی نبوده، آرزومند ایصال به مقام مقربین باشد و رسیدن به آن مقام را از خداوند طلب کنند. از آیات منحصر به فرد این سوره ذکر چشمه ی تسنیم است.

ص: 51

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این سوره از دو بخش تشکیل شده: بخش نخست، بیان توصیفات (یا اشرافی) از قیامت است و در آن آدمیان را به دو دسته تقسیم می کند: کسانی که نامه عمل شان را به دست راست شان می دهند و کسانی که نامه عمل شان را از پشت سر به آن ها می دهند. آیه مهمی در این بخش سوره خوابیده که از غرر آیات قرآن مجید است: **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ .**

بخش دوم سوره که با قسم آغاز می شود تشر و تذکر است به بشر که ایمان آورد و به قرآن خضوع نماید و صریحاً امر به سجود حین شنیدن قرآن می کند و البته یک آیه عظیم در وادی تربیت هم دارد که خواهیم گفت. در روایتی هست که برای تسهیل وضع حمل، این سوره را نوشته و به بازوی زانو ببندند.

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (1)

چون آسمان شقه شود.

یعنی بشکافد و پاره شود، یعنی در هم بریزد و بساطش جمع شود. لازمه این توصیف اقامه ملکوت است و خیمه زدن آن بر این جهان ناسوتی. یعنی قواعد ناسوت کنار رود و قوانین ملکوت حاکم شود.

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (2)

و آنچه پروردگار گفته کند و سزااست چنین کند.

این آیه از عبارات کوچک اما بسیار عمیق قرآن است. این آیه زبان حال زمین و آسمان و فی الواقع امثال بندگی و تسبیح تکوینی ایشان است که به لفظ درآمده است.

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3) وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (4)

و چون زمین کشیده و صاف شود. آنچه در آن است (مثل مردگان) را بیرون افکند و خالی شود.

وَ أذِنْتَ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (5)

و پروردگارش را فرمان برد و چنین سزد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6)

ای انسان، تو به سوی پروردگارت ره سپاری و روزی به لقای او خواهی رسید.

این آیه از آیات بارع قرآن مجید و از جوامع الکلم آن است؛ هم در آن امید موج می زند و هم بیم؛ هم جلال و عظمت دارد و هم جمال و رحمت. به گمان حقیر از زیبا ترین آیات جزء آخر قرآن است. به خصوص برای آن لقائی که وعده داده، دل آدم پر می کشد و می خواهد قالب تهی کند و به پرواز در آید. این لقاء آن قدر مطلوب است که بقیه اش مهم نیست. حتی اگر نامه اعمال را به دست چپ دادند فریاد خواهیم زد که ما خدا را دوست داریم و در انتظار لقائش بودیم.

علی (ع) در دعای کمیل می گوید اگر مرا به جهنم بری آن جا فریاد خواهم زد که تو را دوست دارم.

این آیه آن چنان مستی می آورد که دل از بهشت و جهنم متنافر و به محبوب متقارب می گردد.

"کدح" در لغت به معنی ره سپردن با تلاش و سختی است، لذا برخی گفته اند راهی که انسان در دنیا (و برزخ) می سپارد تا به خدای خویش برسد ذاتاً مشحون به بلاها و آفات و دشواری هاست که آیه "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ" هم به آن اشاره دارد؛ لذا امید عافیت در دنیا خطاست. البته این مطلبی است درست اما استثنایی هم دارد و آن این که- چنان چه در

سوره لیل خواهد آمد- هر چه انسان در مسیری که قهراً به سوی پروردگار می پیماید، اعطا کند و تقوی بورزد، راهش آسان تر می شود، چون در حال رجعت به سوی رحمت خداست و هر چه بنخل بورزد و خود خواه باشد، راهش سخت تر می شود چون در حال رجعت به سوی نعمت خداست. و در نهایت پس از طی مسیر، انسان به خداوند راجع می شود و او را ملاقات می کند اما تلاقی مؤمن با مهر حق است و کافر با خشم حق. چنان چه در آیات بعدی دقیقاً به همین حقیقت اشاره دارد:

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (8)

پس نامه اعمال هر که را به دست راستش دهند؛ حسابی آسان از او کشند.

روایت است آن ها که در این دنیا با مردم آسان بگیرند، خدا هم در آن دنیا بر آن ها آسان می گیرد و بالعکس.

نیز در روایت است که حساب کسی که سه خصلت دارد آسان است: به آن که از او بریده، عطا کند؛ به آن که از او دریغ کرده اعطا کند؛ آن را که به او ظلم کرده ببخشد. آری، حساب اهل یمین آسان است اما بالاخره حسابی در کار است. اما عده ای هستند که بی حساب به بهشت می روند. چنان که در سوره غافر آمده: هر کس عمل صالحی کند در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت شود و بی حساب روزی یابد (يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ). اما چه عمل صالحی است که حساب را در قیامت از دوش این دسته از اصحاب یمین بر می دارد؟ در روایات آمده این ها بی حساب به بهشت می روند: کسی که دیگران را بی حساب ببخشد، کسی که برای خدا محبت بورزد، کسی که عاشق اهل بیت (ع) باشد، کسی که با این که رزق اندکی خدا نصیبش کرده اما از خدا راضی باشد، کسی که در خلوت از خدا حیا می کرده، کسی که به امام زمانش معرفت دارد، کسی که بر طاعت و معصیت صبر بسیار کرده، کسی که برای خدا دوستی و دشمنی کرده، اهل ایثار، زنی که مطیع شوهرش بوده، امام عادل، ... البته در قرآن حساب شدید و سوء الحساب و بی حساب به جهنم رفتن هم هست.

حساب شدید برای کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انبیاء سرپیچیده اند، یعنی با بی تقوایی زندگی کرده اند (سوره طلاق).

سوء الحساب هم برای کسانی است که دعوت انبیاء را استجابت نکردند (سوره رعد) و بی حساب به جهنم رفتن هم برای کسانی است که به ناحق خیلی خود را خوب تصور می کردند: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا... أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (الكهف : 105) نعوذ بالله!

در تفسیر برهان از امام صادق (ع) روایت است که نامه عمل هرکسی را که بدست راستش دادند، حسابرسی اش هم مخفیانه است.

معانی الاخبار از رسول خدا (ص) روایت میکند که حساب یَسیر یعنی فقط صفحه صفحه آنرا ورق میزنند و به خودش نشان میدهند.

روایتی از رسول خدا (ص) در کتاب بحار هست که آیه "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ" [سوره فاطر : 32] را قرائت فرمود و گفت سابقین بی حساب به بهشت روند و مقتصدین در خوبی، حسابی یسیر دارند.

تفسیر بحرالعرفان از رسول خدا (ص) روایت کرده که سه چیز آسانی حساب میاورد: عطا به آنکه محرومت کرده، صله به آنکه از تو بریده، گذشت از کسیکه بتو ظلم کرده.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که دقت حسابرسی آخرت بقدر عقلی است که در این دنیا خدا به هرکس داده.

وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (9)

و شادمان به سوی دوستان بهشتی اش می رود.

تفسیر برهان از امام صادق(ع) روایت میکنند که مقصود خانواده او در زمین اند البتّه هرکدام که مؤمن باشند.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (10) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (11)

اما کسی که کارنامه اش از پشت سر به او داده شود، فریاد خواهد زد "هلاک شدم".

در سوره حاقه از دادن نامه اعمال به دست چپ سخن رفته است؛ شاید این تعبیر "پشت سر" شدیدتر از آن باشد و نسبت به کسی باشد که حتی دست چپش هم از کار افتاده یا من باب تحقیر باشد مثل این که به سوی کسی که حتی نمی خواهی قیافه اش را ببینی چیزی را پرت کنی و بگویی: بگیر این هم مال تو!

وَيَصْلَى سَعِيرًا (12)

و در شعله های آتش می سوزد.

سعیر آتش پر زبانه است.

إِنَّهٗ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (13)

هنگامی که در دنیا بود از بی دینی سرمست و هم پالکی بی دینان بود.

توجه بفرمایید که همین فرح به غیر حق در آن جا به رنج حقیقی بدل می گردد. یک نکته لطیف هم این جا هست: بر "اهل" مؤمن در "آخرت" و بر "اهل" کافر در "دنیا" تأکید شده، گویا مؤمن در دنیا تنها و بی کس و به تعبیر روایات مُکَفَّرٌ یعنی پنهان است.

یک نکته ی دیگر: زندگی مستانه که ویژگی ایشان در دنیاست یعنی زندگی همراه با خودخواهی. یعنی آدم به گونه ای زندگی کند که خوشی و ناخوشی دیگران برایش مهم نباشد.

إِنَّهٗ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (14)

می پنداشت که چون مُرد، همه چیز تمام شده و بازگشتی نخواهد بود.

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (15)

در حالی که خداوند کاملاً او را تحت نظر داشت و اعمالش را ثبت کرد.

از این جا قسمت دوم سوره آغاز می شود:

فَلَا أُفْسِمُ بِالسَّفْعِ (16)

سوگند به شفق (سرخی بعد غروب).

وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (17)

و به شب که موجودات را (که در روز هر یک پی کاری رفته بودند) باز (در آشیانه) دور هم جمع می کند.

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (18)

و به ماه چون بدر می گردد.

لَتَرْكَبَنَّهُ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (19)

که مرحله به مرحله حرکت می کنید.

یعنی اقتضای سیر در کدح الی الله، مانند پله است نه سطح شیبدار. این حقیقت، یکی از ابواب معارف و اسرار سلوک است و باید به آن توجه نمود. کسی که در جهت تعالی سیر می کند هر چندسال، یک پله بالا آمده و حال و هوایش عوض می شود و کسی هم که در جهت قهقراء هبوط می کند هر چندسال یک پله تنزل کرده و حال و هوایش عوض می شود. شاید این پله ها با برداشتی که از برخی احادیث راجع به تربیت کودک می شود هر هفت سال

ص: 57

باشند و شاید هر ده سال و شاید هر سال که با شب قدر آغاز می شوند و شاید برای افراد مختلف، متفاوت باشد. در هر حال برخی سالها مثل هفت و چهارده و بیست و یک و به خصوص چهل سالگی مهم قلمداد شده اند. راجع به پنجاه و شصت و هفتاد سالگی هم حقایقی هست که باید به روایات رجوع کرد و این جا جای بیان نیست. البته توجه بفرمایید که برخی کمالات منوط به گذشت چهل سال از آغاز سلوک اند نه چهل سالگی. در هر حال سیر آدم در تعالی یا تنزل، طبقاتی است نه پیوسته. یعنی کمالی را دفعتاً واجد یا فاقد می شود و مدتی با آن سر می کند تا پله بعدی. این آیه از علوم جمعی قرآن است.

تفسیر نورالثقلین از رسول خدا(ص) روایت میکند که "لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ" یعنی طباق به طباق، هرچه بر سر امتهای پیشین آمده، بر سر مسلمین هم خواهد آمد. ایشان دین را کم کم رها میکنند؛ اول امانت را وامینهند و در آخر نماز را.

علی بن ابراهیم گوید این آیه یعنی مذهبی بعد مذهب دیگر در قیامت حاضر خواهید شد.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20)

پس چرا بی دین ها باور نمی کنند.

وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿21﴾

و هنگامی که برایشان قرآن خوانده می شود سجده نمی کنند.

گفته اند یعنی در برابر آن تواضع نمی کنند و معارفش را نمی پذیرند. اما به زعم حقیر این آیه شریفه نصّ است بر مطلق استحباب و استحسان سجده حین شنیدن هر آیه از قرآن، البته به شرط این که برای خدا باشد؛ و متأسفانه این فضیلتی است فراموش شده. گر چه که برخی سجده حین شنیدن تنها همین آیه به خصوص را مستحب دانسته اند اما به نظر می آید حق مطلب آیه را فهم نکرده یا از آن کوتاه آمده اند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (22)

از این بدتر این که بی دین ها انکارش می کنند.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (23)

خدا بهتر می داند آن چه را در دل پنهان می کنند.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (24)

پس آن ها را به عذابی زجر آور مژده بده!

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (25)

البته کسانی که ایمان آورند و خوبی کنند، نصیب شان، پاداشی بی پایان است.

سوره انشقاق دو آیه مهم و کلیدی در وادی سلوک الی الله داشت. یکی آیه "يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" و دیگر آیه "لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ". و تحذیر کلی سوره نسبت به این بود که مبادا انسان از کسانی باشد که نامه ی اعمال شان را از پشت به سوی ایشان پرت می کنند و در قیامت سر افکنده می شوند. یک دستور العمل سلوکی هم داشت: وقتی قرآن خوانده می شود متأثر شوید و به سجده بیافتید.

ص: 59

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره قتل مؤمنین توسط اصحاب اُخدود را به تصویر می کشد و آن را به شدت مذمت می کند و عاملین چنین دسیسه هایی نسبت به مؤمنین را وعده عذاب و نابودی در دنیا و آخرت می دهد. این سوره بر محور اسم "شاهد" خدا بنا شده و آن را تفصیل می دهد. تفسیر برهان از رسول خدا(ص) روایت میکند که این سوره دل نگرانیها و سختیها را بر طرف میکند.

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (1)

قسم به آسمان پر ستاره.

البته برج در اصل به معنای شیء شاخص است لذا ممکن است به بعضی ستارگان شاخص یعنی صور فلکی اشاره داشته باشد. منجمین دوازده برج به نام های حمل، ثور، جوزا، ... نام گذاری کرده اند که در هر ماه شمسی، خورشید مُحاذی یکی از آن ها مستقر می شود و به ترتیب ماه های حمل، ثور، جوزا، ... را می سازد که معادل فارسی آن ها فروردین، اردیبهشت، خرداد، ... است.

وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (2)

قسم به روزی که وعده داده ایم؛ یعنی قیامت.

وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (3)

قسم به شاهد و مشهود.

این آیه در نهایت اجمال و مانند قفلی برای سوره است و همین سبب شده اقوال بسیار در تفسیر آن بگویند. به گمان حقیر این جا تقدیراً صحنه دردناکی مد نظر است که عده ای به

جای انزجار از آن صحنه، با ولع به تماشای آن نشسته اند. هر انسانی که به تماشای چنین صحنه ای نشسته گر چه شاهد است اما بدانند مشهود خداست و خدا دارد او را تماشا می کند. پس هر شاهدی، خود مشهود خداست؛ جز خداوند که شاهد بلا مشهود است. می خواهد بگوید به تماشای هر چه نشسته ای، بدان که خدا هم به تماشای تو نشسته است. معانی الاخبار از امام باقر(ع) روایت میکند که شاهد روز عرفه است و مشهود روز قیامت بدلیل آیه "ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ" که راجع به قیامت است. تفسیر نورالثقلین از امام سجاد(ع) روایت میکند که شاهد، روز و شب؛ و مشهود آدمیان اند.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (4)

مرگ بر اصحاب اُخدود.

خدا از اصحاب اُخدود براءت جسته؛ و این براءت را با صدای رسا اعلام کرده تا ما هم براءت از ظالمان تاریخ را بیاموزیم.

اُخدود گودال بزرگ یا چاهکی است که اگر کسی در آن بیافتد آسیب می بیند. آن طور که از اخبار برمی آید حاکم یمن به دین یهود گرویده بود و برای جلوگیری از انتشار مسیحیت، به نجران واقع در شمال این کشور لشکر کشید و تمام مسیحیان را گرد آورد و خواست مرتد شوند و به دین یهود بازگردند، چون امتناع کردند ایشان را به مرگ تهدید کرد و چون باز بر دین خویش اصرار ورزیدند، در گودال بزرگی آتش افروخت و تمام ایشان را در آن افکند و بسوخت.

تفسیر نورالثقلین از امام مجتبی (ع) روایت میکند که تا، نزد رسول خدا(ص) صحبت از اصحاب اُخدود میشد، از سختی بلا به خدا پناه میبرد.

در قصص الانبیاء راوندی است که امیر مؤمنان(ع) راجع به مجوس فرمود: اینها اهل کتاب اند و کتابی آسمانی داشتند که تحریف شده است؛ یکروز پادشاه ایشان در حال مستی با خواهر خویش نزدیکی میکند. وقتی هوشیار میشود پشیمان میگردد اما امر بر او دشوار

میگردد لذا مردم را جمع کرده میگوید انجام این عمل حلال و جایز است اما مردم قبول نمیکنند. پس گودالی از آتش حفر میکند و هرکس این عمل را قبول نمیکرده او را در آتش میافکند.

و چنانکه گفته شد در برخی روایات هست که اصحاب اخدود مسیحیانی بودند که بدست حاکم یهودی حبشه در گودال آتش بقتل رسیدند. و در برخی روایات هست که حبشیانی بودند که به پیامبری ایمان آوردند و توسط کافران آن سرزمین کشته شدند. و در روایتی هست که یهودیانی بودند که بدست پادشاه آشور بقتل رسیدند.

النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (5)

(گودال پر) آتشی که هیزم بسیار داشت.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (6)

آن گاه که ایشان بر بالای آن خندق به تماشا نشسته بودند. (سنگ دلی تا کجا!!).

توجه بفرمایید که بمب هایی که امروز ساخته شده و با فشار یک دکمه هزاران هزار انسان را خاکستر می کند، صورت امروزی کار دیروز اصحاب اخدود است.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (7)

و آنچه را بر سر مؤمنین می آوردند تماشا می کردند.

در واقع شاهد عذاب دادن آن ها بودند درحالی که خدا هم داشت همه را تماشا می کرد. پس ایشان، هم، شاهد بودند هم مشهود. پس وجه قسم ابتدای سوره روشن می شود. توجه بفرمایید که خداوند این شهادت یعنی حاضر شدن سر صحنه عذاب مؤمنین و بی گناهان را مذمت کرده است و آن را موجب سوء عاقبت می داند. این را کسانی که صحنه های کشتار

بی گناهان به دست تروریست ها را با ولع تماشا و برای هم ارسال می کنند، بدانند! چون تماشا کردن گناه و هیچ کاری نکردن هم گناه است.

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (8)

مؤمنین را عذاب نمی کردند جز به این خاطر که به خدای عزیز حمید ایمان آورده بودند.

عزیز بلند مرتبه و حمید ستوده شده است.

کلینی از امام صادق (ع) روایت میکند که ای شیعیان! پیش از شما مردمی بودند که کشته میشدند و سوخته میشدند و آزه میشدند و زمین خدا بر آنها تنگ میشد، تنها به این دلیل که به خدا ایمان آورده بودند، شما از پروردگارتان درجات آنها را طلب کنید و بخواهید که با آنها همپایه گردید و بر ناگواریهای روزگار خود شکیبایی کنید تا به کوشش آنها برسید.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (9)

خدایی که فرمانروای آسمان و زمین است. خدایی که شاهد همه چیز است.

به تکرار اسم شاهد در سوره توجه بفرمایید.

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلْحَرِيقٍ (10)

کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار داده اما توبه نکردند بدانند که عذاب جهنم در انتظار ایشان است و نیز در آن جا سوزانده می شوند.

این آیه اصلی ترین آیه تشریحی در این سوره و به منزله ی نگین آن است. لفظ "افتنان" را هم آورده که بسیار وسیع و خطرناک است یعنی هر گونه آزار و اذیت و حتی بدخواهی و نقشه کشیدن برای مؤمن، سرانجامش کباب شدن است؛ چه رسد به زدن و کشتن. یعنی هرگونه به سختی انداختن و حتی امتحان کردن مؤمن، انسان را عاقبت به شر می کند. این آیه از

حیث وسعت مفهوم و تنوع مصداق از بی نظیر ترین آیات در وادی تبیین سیئات است و رهیدن از آن توفیق می خواهد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (11)

در برابر، برای مؤمنینی که نیکی می کنند، باغ های بهشت است که نهر ها در آن جاری است. و این است فوز عظیم.

فوز یعنی رهایی و رستگاری

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (12)

هان! که گرفتن قهر آمیز خدا دردناک و سخت است.

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ (13)

خداست که می آفریند و به سوی خویش باز می گرداند.

در جلد پنجاه و نهم بحار الأنوار از امام کاظم (ع) روایت است که هر دردی، با اجازه خدا به آدمی رسد و خداوند میان درد و دوا تا مدتی مقدر پرده میاندازد و آنگاه رها میکند تا دوا درد را تخفیف دهد و اگر بخواهد، پیش از آن زمان مقدر، با احسان یا صدقه یا نیکی، چنین میکند؛ زیرا اوست که "بیدیء و یعید".

وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (14)

خداست که می بخشد و در آغوش می گیرد.

"ودود" از گرم ترین و انس آور ترین اسماء خداست. کاش آن را دریابیم و از آن بهره ببریم.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (15)

خداست که دستگاهش بلند مرتبه است.

فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (16)

هرچه خواهد می کند.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (17) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (18)

آیا داستان سپاهیان را نشنیدی؟ یا داستان فرعون و ثمود را؟

به نظر می آید منظور از جنود، لشکریان بسیاری است که تاریخ را از قتل و غارت انباشته اند و فرعون و ثمود دو مصداق آن هستند. این تهدیدی است که ابرقدرت ها به لشکرشان ننازند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (19)

اما این داستان ها افاقه نمی کند و کافران پیوسته در تکذیب اند.

وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (20)

در حالی که خدا بر ایشان محیط است.

این هم تعبیر دیگری از همان شاهد بودن خداست. لذا سزاست که غایت این سوره را تبیین و تذکر به مقام شهادت خدا بدانیم. در هر حال این آیه از زیبا ترین آیات این سوره است و سزاست ذکر قرار گیرد و از "آیات الاذکار" قلمداد شود، چون شهود به شاهد بودن خدا می آورد.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (21) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (22)

آری این قرآنی ارجمند است؛ در لوح محفوظ.

ص: 65

کتاب مناقب از امام سجاد(ع) روایت میکند که: پادشاه روم برای عبدالملک نامه ای تهدید آمیز نوشت که اکنون دارم گوشت شتری را میخورم که پدرت با آن به جنگ من آمد و هزاران سپاهی آراسته ام و عنقریب به سرزمین شما حمله خواهم کرد. عبدالملک نامه را برای حجاج فرستاد و گفت: نامه را به زین العابدین بده تا او جوابی بنویسد. نامه را برای من آوردند. نوشتم: خداوند لوح محفوظی دارد که هر روز سیصد بار در آن نظر میکند. در هر نظر هر که را بخواهد میمیراند یا ذلیل میکند. امید دارم که در یکی از آن نظرها کلک تو را بکند! چون نامه به امپراطور روم رسید وحشت کرد و گفت این پاسخ از بیت نبوت خارج شده است.

صدوق در امالی از رسول خدا(ص) روایت میکند که جبرئیل مرا خبر داد که در لوح محفوظ نوشته شده: "ولایت علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی".

غایت این سوره تذکر به شاهد بلا مشهود است و پاس داشتن جانبش و مراقب این نکته بودن که شاهد برخی ماجراها بودن خطرناک است چنان چه سیدالشهداء(ع) به گروهی که ایشان را نصرت نکردند، فرمود: دور شوید! تا شاهد کشته شدن ما نباشید که وبال شما می شود. و تذکری بسیار جدی در این سوره مستتر است: دشمنی با مؤمن به هر نحو، عاقبت سوز است. در این سوره دو اسم "ودود" و "محیط" خود نمایی می کنند و شایسته ذکر اند برای ذاکرین.

ص: 66

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره مسیر انسان را از حین خلق تا بَعث ترسیم می کند تا بگوید همان کس که شما را آفرید، در مسیر مشخصی به سوی غایتی حکیمانه سیر می دهد و در تمامی مسیر همیشه محافظ شماست. مُلک به دست خداست و آنان که با او در افتاده اند کاری از پیش نبرده و تنها خود را تباه می سازند. این سوره احاطه و قدرت و به خصوص "حفظ" الهی را بر اول و آخر هستی متذکر می گردد. در این سوره دو بار قسم هایی ردیف شده یک بار در اول سوره و یک بار در اواسط آن. در دو روایت است که خواندن سوره طارق موجب شفابخشی داروست.

وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ (1) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (2)

سوگند به آسمان و طارِقش. می دانی طارِق چیست؟

طارِق در لغت یعنی مسافر شب. تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت میکند که طارِق روحی است که همراه ائمه است و ایشان را یاری میکند.

النَّجْمِ الثَّاقِبُ (3)

یعنی ستاره فروزان نافذ.

گویا ستاره دنباله دار مقصود است. ستاره دنباله دار سیارکی است یخی به بزرگی تقریباً یک شهر که میلیون ها سال است در مداری بیضوی و مشخص به دور خورشید می چرخد و متناوباً هر از گاهی که به خورشید نزدیک می شود در اثر حرارت خورشید تبخیر شده، دُمی دراز از خود به نمایش می گذارد. ستاره دنباله دار هالی هر هفتاد و شش سال به خورشید نزدیک شده و به دلیل ایجاد دنباله، دیده می شود و اما برای بعضی هر چند صد سال و برای بعضی دیگر هر چند هزار سال یک بار این اتفاق می افتد و از نزدیکی خورشید می گذرند. این

غیر از شهاب است که هر شب معمولاً چند ده تا از آن ها در آسمان زمین دیده می شوند و در واقع اجرام آسمانی کوچک تر و از جنس سنگ و آهن اند و به دلیل برخورد با جو زمین می سوزند و نابود می شوند و یا گاهی ته مانده ای از آن ها بر زمین کوفته می شود. اتفاقاً از شهاب هم در سوره صافات و با همین صفت "ثاقب" ذکری به میان آمده: "الَّذِينَ مِنْ حَطَفِ الْخَطَفَةِ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ".

خصال از امام صادق(ع) روایت میکند که "نجم ثاقب" زحل است و زحل سیاره اوصیاء نبی است.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (4)

هیچ کس نیست جز این که نگهبانی بر او گماشته شده.

آن قسم ها برای بیان این حقیقت بود. این آیه فصّ و نگین سوره است و مابقی سوره چون انگشتری این آیه را در بر گرفته اند. هیچ کس رها و بی پناه و به خود وا گذاشته نیست بلکه خداوند مراقب همه هست و نمی گذارد هر چه خواستند بکنند و هر کس هر چه خواست با آن ها بکند. این آیه با آیه شریفه ی "ما كان لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُوجِلاً" (هیچ کس نمی میرد جز به اذن خدا و در زمانی که خدا خواسته) هم وادی است. همان فرشته های محافظ، ثبت و ضبط اعمال انسان را هم انجام داده و به دقت گزارش می کنند: قطعاً بر شما محافظانی گرانقدر است که می نویسند، آنچه را می کنید و می دانند (انفطار). این آیه آدم را آرام می کند که کسی تضاداً نمی میرد بلکه تا وقتی اجلس نیامده نخواهد مُرد و حتی آسیبی نخواهد دید. به قول علی(ع) همان اجل، ضامن محافظت اوست؛ زیرا هیچ وقت خلاف اجل الهی نخواهد شد. پس می شود به راحتی، خود و عزیزان خود را به خدا سپرد: "قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ".

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (5) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (6) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (7)

انسان بنگرد که از چه آفریده شده. از آبی جهنده. که از مابین استخوانهای پشت و سینه بیرون جهیده.

می خواهد بگوید ما که انسان را از هیچ آفریدیم؛ خودمان هم مراقبش هستیم و خودمان او را به محضر خویش باز خواهیم گرداند:

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (8)

پس خدا بر رَجَع انسان نیز تواناست.

رَجَع برگشت به سوی جایی است که انسان از آن خلق شده یعنی محضر خدا. کی؟:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (9)

روزی که سرائر آشکار شود.

سریره اگر معنای سِرّ باشد چیزی است که اکنون غیب است و تنها مؤمنین به آن ایمان دارند و کافران چون نمی خواهند آن را نمی پذیرند. مثل قدرت خدا، حشر خدا، کتاب های خدا، رسولان خدا.

البته سرائر میتواند نیات قلبی و حتی افعال پنهانی انسان نیز باشد که همه در قیامت آشکار می شوند. در واقع همه این ها حتی آن عقاید، چون در دل آدمیان جا گرفته می تواند سریره محسوب شود و معنای آیه، آشکار شدن نهفته های درون هرکس و به نقد کشیده شدن آن هاست. واژه "تُبْلَى" هم همین را به ذهن متبادر میکند.

فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (10)

پس انسان در آن روز نه خودش قدرتی دارد و نه از کسی می تواند کمک بگیرد.

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (11)

قسم به آسمانی که هر شب دگرگون می شود اما باز پس از مدتی به شکل قبل باز می گردد.

نقشه ی آسمان در هر شب سال کاملاً معلوم و قابل محاسبه و ترسیم است و در سال بعد در چنین شبی البته با چند ثانیه تغییر - آن هم به خاطر تفاوتی که گردش زمین به گرد خورشید با تقویم رسمی دارد - تقریباً به شکل قبل باز می گردد و اگر هم تفاوتی باشد - به خاطر تغییر مکان کل منظومه ی شمسی و تغییر محور چرخش زمین به دور خود - در چند صد سال خود را نشان می دهد نه کمتر؛ اما باز قابل محاسبه و ترسیم و پیش بینی است.

وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (12)

و قسم به زمین که شکاف هایی در دل دارد.

گویا مقصود گسل های زمین است که میان صفحات پهناور آن فاصله انداخته و باعث لغزش این صفحات در کنار هم می شود به گونه ای که شکل خشکی ها و قاره های آن به مرور تغییر می کنند و دره ها و کوه ها و بیابان ها و دریا های جدیدی پدید می آید.

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ (13) وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (14)

که قرآن فصل الخطاب است (به گونه ای که سخنی پس از آن لازم نیست یعنی حرف آخر است)؛ و بیهوده نازل نشده است.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (15)

اما آن ها برای محو پیام قرآن پیوسته کید می زنند و نقشه می کشند.

کید ایشان همدستی مخفی با کافران یا خائنان و اردوکنشی آشکار برای کشتن مسلمان ها یا تحریم برای تضعیف ایشان است. امروز هم دشمنان اسلام مشغول کید اند و آرام ننشسته اند.

وَ أَكِيدُ كَيْدًا (16)

من هم کید می زنم و نقشه می کشم.

کید خدا با پراکنده کردن دل های ایشان و القاء رُعب در لشکر ایشان و تلقین حماقت در عقول ایشان و ایجاد اتحاد در لشکر اسلام و تثبیت قلب ها و تمحیص نیت ها و الهام نقشه ها و حتی با نزول ملائک است که همگی در جای جای قرآن آمده و ظهورات اسم "حفیظ" هستند.

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُؤِيداً (17)

پس کافران را مهلت ده و کمی آن ها را به حال خود واگذار.

یعنی آن ها را به من بسپار و ببین به زودی با آن ها چه خواهیم کرد. کلاً خداوند راجع به کافرین و فاسقین توصیه اش به مؤمنین این است که از آن ها غافل نشوید و آن ها را تحت نظر داشته باشید و برای جنگ با ایشان خود را قوی سازید اما در جنگیدن با آن ها و از میان برداشتنشان هم عجله نکنید. چون آن ها به دلیل عدم برخورداری از حمایت هستی در سنت ضعف و نابودی هستند و فردا بهتر از امروز می شود ایشان را از میان برداشت. شاید هم توبه کنند یا خداوند به مکر خودش و به دست دیگران ایشان را از میان بردارد. این مطلب از حکمت های قرآن است و راحت بدست نیامده؛ در آن تدبیر بفرمایید! سنت خدا مهلت دادن به همه است تا خود را نشان دهند. مؤمن نیز باید این روش را سر لوحه خویش قرار دهد. البته توجه بفرمایید که مهلت دادن را به "رُؤِيداً" مقید کرده یعنی کمی! چون مهلت دادن هم که از حد بگذرد، برداشت ضعف از آن می شود و مورد سوء استفاده دشمن قرار می گیرد. پس در برخورد با دشمنان دین، نه باید خود ما عجله کنیم و نه از خدا بخواهیم که عجله کند و کلک آن ها را بکند - زیرا گفته من به عجله شما عجله نمی کنم - و نه هم آن قدر دست دست کنیم که فرصت از دست برود و دشمن بر ما چیره گردد.

این سوره برای آرام کردن دل های مؤمنین است که خداوند حافظ ایشان است و مکر کفار را به خود ایشان باز می گرداند. همان خدایی که آسمان و زمین را با این عظمت و انسان را از

هیچ آفرید. اسم "حافظ" و "حفیظ" بر این سوره سیادت می کنند یعنی سوره تبیین و تشریح این اسماء است. در سوره حرکتی از اسم حافظ در اوائل سوره به اسم حفیظ در اواخر آن مشهود است. وقتی کسی، حافظ کسی است مراقب اوست و از دور و نزدیک هوای او را دارد اما وقتی حفیظ کسی است، دست او را محکم می گیرد و او را در بغل خودش می نشانند و از همه خطرات حفظ می کند. توجه بفرمایید!

ص: 72

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با سَبَّحَ آغاز می شود. چنین سوره هایی را مَسَبَّحَات می نامند. دیگر مَسَبَّحَات عبارتند از: حدید و حشر و صَف و جمعه و تغابن که با سَبَّحَ یا یَسَبَّحُ شروع می شوند. آن ها به اضافه این سوره که با سَبَّحَ که فعل امر است شروع می شود جمعاً شش سوره و مَسَبَّحَات نامیده می شوند. تمام مَسَبَّحَات از معارف عالیهِ موج می زنند و واجد نوری مبین اند. این سوره همان طور که آغازش حاکی است، تمامش امر به تسبیح و ذکر و نماز و تزکیه نفس است.

بصائرالدرجات از اصبع بن نباته روایت میکند که چهل صباح پشت سر علی(ع) در مسجد کوفه نماز خواندم، جز سوره اعلی نخواند.

مستدرک الوسایل از یک راوی روایت میکند که بیست شب پشت سر علی(ع) نماز خواندم، جز سوره اعلی نخواند و میگفت اگر میدانستید چه چیزی در این سوره است روزی ده بار آنرا میخواندید؛ این سوره مُسْتَجْمِعُ صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ و موسی است.

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (1)

نام پروردگار بلند مرتبه ات را تسبیح خود ساز.

سخت ترین آیه سوره برای تفسیر کردن، همین آیه است و این به دلیل معارف بلندی است که در آن جمع و جوهرکشی شده و تفریق و تشریحش - الحق - به زبان در نمی آید و امری وجدانی و وصف ناشدنی است. برای تقریب به ذهن و ترسیم به وهم باید قلب را به حقیقت تسبیح متذکر سازیم. تسبیح در لغت یعنی به سویی شناکردن. توجه بفرماید که ماهی برای شنا کردن، همه ی وجود خویش را به کار می گیرد و با حرکت دادن خویش و قصد کردن هدفی، خود را با همه وجود به سوی آن هدف می کشاند. تسبیح موجودات نیز حرکت کردن ایشان با همه ی وجود به سوی پروردگارشان است. این حرکت، با عبادت و اطاعت پروردگار

صورت می گیرد. غیر از انسان، نه تنها حیوانات، بلکه نباتات و حتی جمادات، مشغول عبادت و اطاعت خداوند هستند و این تسبیح ایشان است. لذا خداوند فرموده آسمان و زمین و هر چه در آن است تسبیح کننده خدایند و فرمان بردار او. اگر هم موجودی با علم و قدرتی که به او تفویض شده زمانی به فکر بازیگوشی بیافتد و بخواهد غفلت ورزد یا تمرّد کند، به زودی خواهد فهمید که تنها به خود ظلم می کند و کاری از پیش نمی برد. پس تسبیح نسبت به همه ی موجودات تشریحی و کاملاً اختیاری است و هر کس بیشتر تسبیح کند، به مقصد نزدیک تر شده و مقرب تر است. حتی کافری که دست از تسبیح برداشته، جسمش حق را تسبیح می کند.

پس تسبیح، حق جوئی و حق خواهی تمام اجزای هستی است و حرکتی است که به سوی خدا می کنند و خدا را می خوانند و از او وجود و علم و قدرت را گدایی می کنند.

یعنی اگر فعل خدا، ربوبیت است؛ فعل مخلوقات، تسبیح است و بس.

تحقق تسبیح به عبادت است و اطاعت.

از طرق عبادت، توجه به خدا و گدایی از او، از طریق ذکر نام اوست. خداوند خودش این طریق را جعل فرموده و فرمان داده این گونه او را بخوانیم و یاد کنیم تا او هم ما را یاد کند. و یاد کردن خدا موجب استکمال ماست. چون توجه عالی به دانی، در تمام خلقت، تربیت و ربوبیت نام دارد.

خداوند نام هایی را نیز جعل کرده تا با آن نام ها او را بخوانیم و به او توجه کنیم. مثل الله، رحمن، رحیم، اعلی، عظیم... این نام ها ما را به صفات و افعال خدا متوجه کرده و اجمالاً معرفت الله نصیب ما می کنند. البته معرفت الله تفصیلی با تجلی خدا بر دل رخ می دهد و إتصاف دل به این صفات را در پی دارد؛ یعنی وقتی ما فهمیدیم خدا رحیم است اجمالاً او را به رحمت شناخته ایم و وقتی با عنایت او مُتّصف به این صفت شدیم معنای رحمت را که منشاء آن خداست بیشتر می فهمیم و معرفت مان به خدا بیشتر می شود. یا مثلاً معنای عظیم را

اجمالاً می فهمیم ولی هر چه خدا بیشتر بر ما تجلّی کند عظمت او را بیشتر و بیشتر متوجه می شویم.

در هر حال خداوند دستور داده یعنی تشریح کرده نام های او را بر زبان آوریم و بر دل جاری کنیم تا طریق معرفت الله، آغاز و طی شود. نام این فعل یعنی ذکر خدا از بستر نام هایش و حتی به یاد خود او بودن بی توّسل به اسمائش - یعنی ذکر و یاد "ذات" حق - عبادت است.

خداوند در این آیه دستور به چنین عبادتی داده که: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. کسی هم که می نشیند یا سجده می کند یا راه می رود و می گوید: "سبحان ربی الاعلی و بحمده" یعنی می گوید: عبادت می کنم، یعنی توجه می کنم و گدایی می کنم پروردگار بلند مرتبه خویش را و او را می ستایم. پس معنای تسبیح عبادت است و این که آن را به "پاک و منزّه است" ترجمه کرده اند خیلی معنای آن را تضییق کرده و تنزّل داده اند. توجه بفرمایید!

روضه الواعظین از امام سجاد(ع) روایت میکند که چون این آیه آمد پیامبر(ص) فرمود آنرا ذکر سجود کنید.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (2)

همان خدایی که همه را خلق کرد و زینت بخشید.

وَ الَّذِي قَدَّرَ فَنَهَدَى (3)

همان خدایی که برای همه تقدیری نوشت و آن ها را به سوی خود خواند.

وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (4) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (5)

همان که همه را چون گیاه از زمین می رویاند و سپس همه را کشته و خاک می کند.

در این آیه اول و آخر خلقت زمینی، که مرحله ای از مسیر انسان است را به خوبی و با بلاغت ترسیم کرده. این آیه در واقع تشبیه کل خلقت زمینی به یک مرغزار است. می گوید فریب زندگی را نخورید که انتهایش قبرستان است.

سُنْفُرُكَّ فَلَا تَنْسَى (6)

قرآن را برای تو می خوانیم. خوب به خاطر بسپار.

مختصرالبصائر از امام باقر(ع) روایت میکند که فراموشی موجب سرزنش نیست چرا که بر انسان مقدر است؛ رسول خدا(ص) نیز فراموش میکرد و امداد خدا را لازم داشت تا بیاد آورد سپس آیه فوق را قرائت فرمود.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (7)

البته به خاطر سپردن، نصرت خدا را می خواهد. همان خدایی که همه چیز، پیدا و پنهان، نزد او ضبط است.

این انشاء الله ها که در قرآن بسیار آمده یعنی دست خدا باز است و همه چیز آخرش به دست خداست.

وَأُنْسِرِكَ لِئُسْرَى (8)

و کم کم تو را به سوی یسر می کشانیم.

این آسان کردن کار و تسریع سرنوشت که خدا به پیامبرش وعده داده سنت حق است نسبت به هر کسی که رو به سوی خدا کند یعنی: هرکس دستگیری کند و خدا خواه باشد، او را به سوی یسر می کشانیم و هر کس بخل ورزد و خودخواهی کند، او را به سوی عسر می کشانیم (سوره لیل)؛ یا هر کس تقوی بورزد خدا امرش را آسان می کند (سوره طلاق).

آمدن یسر یعنی: سختی و فشار برطرف خواهد شد و خدا کسانی را برای نصرت خواهد فرستاد و شر دشمنان را کوتاه خواهد کرد و در های روزی باز خواهند شد و غم و تنهایی پایان خواهد یافت و سلامتی بر خواهد گشت و فراغت خواهد آمد و توفیق عبادت جریان خواهد یافت و رفیق از راه خواهد رسید و از همه مهم تر، هیمنه سختی در وجود انسان خواهد شکست: یا با صبر جمیلی که خدا نصیب او خواهد کرد یا با رضایی که به او خواهد داد یا با تسلیمی که در وجود او جاری خواهد کرد یا با تقویض و توگلی که به او توفیقش را خواهد داد. چون سختی ها بیشترش در بیرون نیست؛ در تلقی خاصی است از آنچه در بیرون جریان دارد. یعنی تفسیر ما از وقایع بیرونی بیشتر سبب آزار ماست تا خود آن وقایع: سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت گیر. در آمدن یسر، عوض شدن این دید اهمیت ویژه دارد و الا برای کسی حتی اگر اسباب رفاه سلطانی هم فراهم باشد، غم و دغدغه او را رها نخواهد کرد چنان که می بینیم.

راه آرامش و امن در دنیا همان تسبیح است که در اول سوره آمده؛ و نیز در جا های دیگر قرآن: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ الْأَمِينِ؛ اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. البته جایی هم صریح است که مقام رضا در گرو تسبیح و سجود است: پیش از طلوع و غروب و نیمه شبان و گاه گاه روز تسبیح گو تا به رضایت رسی (سوره طه). آیه بعد هم همین گرا را می دهد:

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى (9)

پس ذکر بسیار بگو که ذکر نافع است.

یا آن طور که گفته اند به خدا تذکر بده. غایت این وجه هم باز ذاکر شدن کسی است که مُتذکّر می شود.

سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى (10)

آری هر کس اهل خشیت از خداست ذکر بسیار خواهد گفت.

اما شقی ترین ها از آن کناره می گیرند.

الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى (12) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (13)

همان ها که به آتش بزرگ قیامت می سوزند. نه می میرند که راحت شوند و نه زنده می شوند که از آن فرار کنند.

نکته اول: نار کبری، آتش اهل غفلت است؛ همان ها که اهل ذکر و عبادت نبودند. پناه بر خدا.

نکته دوم: حالت این مرده دلان زنده نما در آخرت نیز چنین است. چون ذکر، حیات دل است و دلِ غافل مرده است.

توجه بفرمایید که کسی که از نور حق بی بهره یا کم بهره است در آخرت در یک حالت میان مرگ و زندگی دست و پا می زند نه زنده است نه مرده. این جا هم اگر خوب در احوال شان دقت کنیم چنین اند. پناه بر خدا از این حالت مخموری و مرده دلی. خداوند هم اینها را "موتی" خوانده: آیا تو میتوانی مردگان را شنوا سازی بخصوص وقتی از تو میگریزد؟ (سوره نمل)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (14) وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (15)

براستی هرکس خود را مهذب ساخت و ذکر گفت و - به عنوان کمال ذکر - نماز خواند، رستگار میشود.

این آیه ذروه یا قلاه سوره است و بخصوص با آن "آما" که اولش آورده، نسخه ای تمام و کمال است و به اصطلاح مولای درزش نمیرود. بعضی جاها خدا فرموده چنین کنید، شاید که رستگار شوید. مثلاً چندجا بعد از بیان قبح چیزی - مثل قمار، بی اجازه وارد خانه مردم شدن، رباخواری، فرار از مرزبانی، زنا، شرب خمر، تبرج زنان - یا تذکر به واجبی - مثل صبر، جهاد، شکر، ذکر، پایداری، صالحات، عبادت - فرموده "لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ" یعنی باشد که رستگار شوید! یعنی انجام آنها را برای فلاح لازم میدانند اما کافی نمیدانند. اما اینجا نسخه ای ذکر

کرده که چون جامعیت دارد شرط لازم و کافی فلاح است. چون ذکر و نماز قبلا در جاهایی از قرآن با همان قید "لعلکم تفلحون" آمده بود (مثل انفال: 45 یا حج: 77 یا جمعه: 10) پس کلید در همراهی ترکیه نفس با ذکر و عبادت است. بطوریکه اگر ترکیه نباشد ذکر و عبادت میسوزد و بر باد میرود: اول ای جان فکر دفع موش کن؛ وانگهی در جمع گندم کوش کن.

اما ترکیه نفس چیست؟ مطلبی اینجا عرض میشود که از اسرار سلوکی و غوامض معنوی است و جای دیگری آنرا نخواهید یافت:

انسان در بدو تولدش حیوان است. مثل آنها میخورد و میخوابد، خودخواه است و سودجو. این انسان، تحت تربیت محیط یادمیگیرد کسی را نزند و اذیت نکند و الا- او را دعوا میکنند. زشت و زیبا برای او بدلیل تشویق و تنبیهی که در پی دارد اطاعت میشود. فرق او با حیوان، سخنگو بودن اوست لذا به او حیوان ناطق میگویند. حوالی هفت سالگی حس دیگرخواهی و ترحم و گذشت در او شکل میگیرد. حسی که معمولا- در نوع حیوانات بارز و قوی نیست مگر یک حیوان خاصی که تکامل روحی اش بالاتر از گونه خود باشد مثلا یک سگ شاید پیدا شود که فهم و شعوری بالاتر از دیگر سگان داشته باشد اما نوع سگ، عادات مثل دیگر حیوانات فاقد چنین کمالی است. در هر حال در انسان که کمالی بنام ایثار و دیگرخواهی شکل گرفت چنین انسانی از مرحله حیوانیت تعالی پیدا کرده است و "انسان" شده است. انسان واقعی نوعی. چنین کسی اخلاق را با عقلی که خدا به او داده وجدان میکنند. حُسن دیگرخواهی و قبح خودخواهی که شاه بیت اخلاق انسانی است را میفهمد. همه انسانها چنین فهمی را واجد شده، نسبت به آن مکلف و طبق آن ثواب و عقاب میشوند. در اینجا دیگر تشویق و تنبیه، داعی به فعل و امتناع نیست بلکه عقل، حسن و قبح ذاتی افعال را میفهمد و یک نیروی درونی فرد را به توازن و تعادل و اخلاق فرامیخواند. البته اکثر انسانها چون به ندای این وجدان اخلاقی پاسخ درست نمیدهند حقیقتا انسان نبوده و در گذر زمان به مرحله حیوانی قبلی تنزل مینمایند. همینها را اگر به چشم برزخی نگاه کنیم حتی به شکل حیوانی خاص یا ترکیبی از چند حیوان یا حیوانی عجیب و بی مانند دیده میشوند. در برزخ نیز چنین اند و حیوانات برزخی را میسازند. در واقع برزخ برای ایشان نوعی هبوط مجدد است. اما قلبی از

انسانها به ندای عقل خویش که داعی به خیر و زاجر از شر است عمل کرده در مرحله انسانی تثبیت میشوند. این مرحله اول تزکیه است. این انسان فطری بخودی خود نه کافر به خداست نه مؤمن به او. اما وقتی با پیامبران خدا یا پیام آنها روبرو شد الزاماً دو حال پیدا میکند یا به خدا میگراید و توفیق تعالی بیشتر را پیدا میکند و با خالق خویش انس میگیرد و به او نزدیک میشود، یا تکذیب میکند و کافر میگردد. کافر متخلّق، اجر خوبیهایی را که کرده میگیرد و باز برای ایمان نصرت میشود، اگر پذیرفت راه برایش باز میشود و اگر باز انکار کرد از او سلب توفیق شده، به خذلان دچار میشود. کسی که خذلان گردد معمولاً اعمالش حبط شده به حیوانیت و خودخواهی و بدکاری سقوط میکند و گاه شفاعت شاملش میگردد تا راه ایمان برایش باز شود. در هر حال در این بازی پیوسته زیر و رو میشود تا تکلیفش یکسره شود یا مؤمن میشود تا تعالی پیدا کند یا کافر میماند و مسخ میگردد. اینجا دروازه ای است که فقط مؤمن متخلّق از آن میگذرد. کسی هم که متخلّق نباشد معمولاً توفیق ایمان را پیدا نمیکند. اگر انسان مؤمنی کم کم اخلاق را از دست بدهد و به خودخواهی گراید. چون روح ایمان، خداخواهی است، به مرور ایمان را هم از دست میدهد. این است که کسی که عبادت ظاهری میکند اما تزکیه نفس ندارد نجاتش حتمی نیست. خدا هم میفرماید عاقبت کسانی که کارهای بد کردند این میشود که ایمان را از دست خواهند داد (روم:10). پس اگر کسی هم متخلّق یعنی منصف و دیگر خواه بود و هم مؤمن و عابد حق، یعنی عامل به شریعتی بود که خدا فرموده، چنین کسی از مرحله انسانی فراتر میرود و "عارف" میشود. عارف انسان کامل است. در چنین کسی علم و قدرت حق به اندازه سعه وجودش جریان دارد. چنین کسی معرفت الله دارد و عارف بالله است. در چنین کسی علم و قدرت حق گاهاً میجوشد و به شکل کرامات بروز میکند. معمولاً مؤمنین بدور چنین کسی جمع میشوند. عارف دو راه بیشتر ندارد یا "شیطان" میشود یا "ولیّ الله".

ولیّ شدن دستگیری از بیرون میخواهد؛ تا مرحله عارف شدن هرکس میتواند خود برود اما از اینجا به بعد دستگیری میخواهد. آنکسی که دستگیر است نامش "امام" است. اگر عارف، به امامت امام زمان خود تمکین کرد، تحت ولایت او قرار گرفته از اولیاءالله میشود. وگرنه

رهایش میکنند و وقتی رها شد منیت در او میجوشد و میخروشد و به خود نسبت میدهد و به خود دعوت میکند. همان کاری که شیطان کرد و نامگذاری این مرحله بخاطر راهی است که او رفته. این عارف هم رهنز طریق و از شیاطین انس میگردد. اما اگر دستگیری شد، به کمال راه که ولایت الهیه است میرسد.

پس در "قد افلح من زکها" یک تزکیه از حیوانیت بود و تزکیه دوم از کفر و ناسپاسی به پروردگار و تزکیه دیگر از دیدن خود و به خود نسبت دادن. هر سه تای این تطهیرها در مسیر انسان لازم است و بدون آن عبادت، یا نفاق است یا فربه کردن خویش یا عبادت خویشتن که قطعا به فلاح ختم نمیشود. پس فلاح عبارتست از پاکی و تطهیر از تمام شوائب خودخواهی و خودپسندی و خودپرستی:

یک قدم بر خویش نه وان دگر در کوی دوست.

خود را مبین که رستی.

کلینی از امام رضا(ع) روایت میکند که معنای این آیه این است که هروقت بیاد خدا افتادی، بعدش بر رسول خدا هم صلوات فرست.

بَلْ تُؤْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (16) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (17)

اما شما زندگی پست دنیا را برگزیده اید. حال آنکه آخرت بهتر است و باقی تر.

توجه بفرمایید که دنیا به خودی خود بد نیست؛ دنیا مخلوق زیبای خدا و مدرسه ای است که ما را به آن فرستاده. شما اگر بخواهید بچه خود را در مدرسه ای ثبت نام کنید، او را در مدرسه بد ثبت نام میکنید یا مدرسه خوب؟ خدا هم ما را به مدرسه بد نفرستاده. دنیا بخودی خود بد نیست، ترجیح دنیا بر آخرت بد است. برای دنیا، آخرت خود را باختن و روح خود را فروختن بد است. برای دنیا تب کردن بد است. دنیا را همه چیز خود دانستن بد است. درسهای دنیا را فرانگرفتن و به بازیگوشی وقت را تلف کردن بد است. خسارت زدن به مدرسه دنیا و فساد براه انداختن در آن بد است.

اما وجوه برتری آخرت بر دنیا: آخرت بسی وسیع تر است؛ آخرت خالص است و نعماتش با غم قرین نیست؛ آخرت ابدی است؛ در آخرت رضای قلبی با نعمت قرین است و دل زدگی در آن نیست؛ در آخرت خوبان با هم اند و از بودن با هم لذت میبرند؛ نعمات آخرت به اختیار مؤمن است و بی تعب و رنج بدست میاید؛ آخرت لقاء با خداست.

کلینی از امام صادق (ع) روایت میکند که هر گناهی از محبت دنیا آغاز میشود.

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (18) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (19)

همین حرفها را در کتابهای آسمانی نخستین نیز گفته ایم. در کتابها (یا تعالیم) ابراهیم و موسی.

یعنی همه کتب و شرایع آسمانی دعوت به تزکیه و عبادت خدا کرده اند، هر کدام به لفظی و قالبی. همه، صیام و قیام و جهاد و امر به معروف و نکاح و حج داشته اند چنانچه بسیاری از آنها صریحا در قرآن ذکر شده. مثلا لقمان فرزندش را به امر به معروف فرمان میدهد یا ابراهیم فرمان به حج میدهد یا بنی اسرائیل مامور به جهاد میشوند و یا روزه بر پیشینیان هم واجب بوده و قس علی هذا.

در روایات است که از صد و بیست و چهار هزار نبی، سیصد و اندی رسول بوده اند. این رسولان، کتاب و صحیفه داشته اند. این کتابها گاهی مثل ده فرمان موسی و متن قران، تماما کلام خدا بوده و گاهی معارف الهی بدست رسول نوشته و در اختیار مؤمنین قرار میگرفته در اینجا معارف، الهی و متن بشری بوده اما توسط خود پیامبر نوشته شده؛ گاهی هم سنت و کلمات رسول را حواریون او بعدا مینوشتند و نشر میدادند. بعضی از رسولان (نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد) اولوالعزم بوده اند یعنی شریعت نویی آورده اند و آنها که پس از او آمده اند، اعم از نبی یا رسول، شریعت او را ترویج و تفسیر و اجرا میکرده اند.

شیخ طوسی از ابوذر روایت میکند که از پیامبر اکرم(ص) پرسیدم چیزی از صحف پیشینیان نزد ما هست؟ پیامبر(ص) فرمود بله مگر خدا نگفته: "قد افلح من تزكى... ان هذا لفي صحف اولى صحف ابراهيم و موسى"؟

تفسیر برهان از رسول خدا(ص) روایت میکند که خداوند صد صحیفه و چهار کتاب کامل نازل کرده است: تورات و انجیل و زبور و فرقان.

خصال از رسول خدا(ص) روایت میکند که صحف، امثال و حکم و موعظه و اندرز بوده اند.

این سوره امر به تسبیح و ذکر و نماز است و میگوید اگر چنین عابدی، تزکیه نفس هم داشته باشد به سعادت ابدی نائل خواهد آمد و در این شکی نیست. در واقع در کمترین عبارت بهترین دستور سلوکی را بیان میکند: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى** . این آیه از غرر آیات قرآن مجید و به منزله تلخیصی از دستورات آن است.

ص: 83

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره دو بخش است؛ در بخش نخست که تذکر به معاد است، فرجام دو گروه مؤمنین و کافرین را در آخرت ترسیم میکند. در بخش دوم، تذکر به آیات آفاقی میدهد تا به خالق متذکر شود و دلها را متوجه مبدأ کند. آیه "عامله ناصبه" که در اوائل سوره است عمق زیادی دارد.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ (1)

خبر آن بلای فراگیر به گوشت خورده؟

غاشیه از نامهای قیامت است.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (2)

آنروز بعضیها سرافکننده اند.

عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (3)

چونکه از آنهمه دوندگی بی فایده در دنیا خسته اند.

توجه بفرمایید که اینها خیلی دویده اند اما چون برای خدا نبوده و برای دنیا بوده نتیجه ای عایدشان نشده. در همین دنیا نیز خستگی را در آنهایی که غایت همیشان تحصیل لذات دنیاست میتوان دید. خصلت دنیا این است که هرکه او را خواست، به تعب افکند و هرکه خدا را خواست، دنیا خادمش گردد؛ چنانچه در حدیث نبوی است. و در فرهنگ ماست: جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهادکش فریاد؛ که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم.

کلینی از امام صادق(ع) روایت میکند که "عامله" یعنی کسیکه بغیر کتاب خدا عمل کرده و "ناصبه" کسی است که غیر امام بر حق را اطاعت کرده.

ثواب الاعمال از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که شخص ناصبی، هر قدر هم عبادت کند عملش بر باد است: "تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً". گوییم یعنی اگر بخاطر اعراض از حجت خدا مقصّر باشند، اعمالشان حبط میگردد.

کشی در رجالش از امام جواد(ع) روایت میکند که این آیه راجع به ناصبی هاست و زیدی ها و واقفی ها را هم شامل میشود.

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (4)

حالا هم در آتشی سوزان افکنده میشوند.

تَشْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ (5) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ (6)

از چشمه ای جوشان به آنها مینوشانند. جز خاری خشک و تلخ غذایی ندارند.

ضریح را حقیقتاً کسی نمیداند چیست! چون مربوط به آن دنیاست و کسی تا کنون ندیده و نخورده. اما برحسب اینکه بدترین طعامهای دنیا تلخ و خارآگین اند، لذا اینگونه معنا کرده اند. روایتی از پیامبر(ص) هم هست که ضریح از مردار بد بو تر است که انسان وقتی میخورد گریه میکند.

لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (7)

که نه گوشت تشنان میشود و نه حتی سیر میکند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (8)

آنروز بعضیها سربلندند.

چون از زحماتی که در دنیا کشیده اند راضی اند.

این مال کسی است که در حال ایمان به خدا، برای خدا عبادت و خدمت کرده باشد و لاغیر. چون روایات بسیاری هست که حسنات بعضی از مؤمنین را که در قیامت میاورند، چون برای خدا نبوده و اغراض نفسانی هم در آن دخیل بوده نمیپذیرند. و نیز اعمال کسانی هم که از باب انبیاء و اوصیاء ایشان وارد نشده و خود را کسی میدانسته اند و از ولایت الهیه منصوصه تمرد کرده اند، پذیرفته نشود. این، جاگرفتن در تحت خیمه ولایت، امتداد همان ایمان به خدای واحد است، چنانکه امام رضا(ع) فرمود توحید تا اینجا گسترده است زیرا کسی که از معلّم الهی اعراض کند، اگر مستضعف نباشد، یقیناً مستغنی و طاغی است. اصولاً کاری که طبق دستور نباشد تشویقی هم در پی ندارد و تعالی نمیآورد، در قرآن هم هست: "فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ" یعنی استقامت کن بر آنچه دستور رسیده. دقت بفرمایید که فداییان طریقتها و شریعتهای انحرافی تا پای جان در راه هدفشان استقامت میورزند اما چون این "كَمَا أُمِرْتَ" یعنی آنطور که دستور خداست، در میان نیست؛ پس اجری هم ندارد. اینها مصادیق "عامله ناصبه" است که پیشتر آمد. این مطلب از کلیدهای معارف قرآن و سلوک در مکتب صحیح الهی است و از عمده تفاوتهای این سلوک با سلوک صنایع بشری.

بحثی دیگر: کلمه "سعی" که در چند جای قرآن آمده این بحث را پیش کشیده که بهشت به بهاست یا به بهانه؟ پاسخی که با کلیت معارف قرآن جور در میاید این است که هیچ کس با سعی و تلاشش، لایق بهشت نمیشود. اما وقتی سعی و تلاش کرد، فضل خدا او را در مییابد و به بهانه تلاشی که کرده بهشتی میسازد. یعنی بهشت به بهانه بهایی است که انسان قادر نیست آنرا پردازد اما باید در راهش همه سعی خود را بکند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند؛ هر قدر ای دل که توانی بکوش!

در بهشتی بلندمرتبه جای دارند.

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيَةٍ (11)

گزافی در آنجا نمیشنوند.

این تعبیر در چندجای قرآن آمده و نشان میدهد سخن لغو و گزاف و جور و کذب و زور و ما لایعنی، چقدر عذاب آور است و در مقابل تنزه از این طرّهات چقدر زندگی انسان را بهشتی میکند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (12) فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (13) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (14)

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (15) وَزَرَائِبُ مَبْنُوتَةٌ (16)

در آنجا چشمه هایی جریان دارد. تختهایی باشکوه است. کوزه هایی چیده اند. پستی هایی به ردیف نهاده اند. فرشهایی نفیس گسترده اند.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (17)

(از اینجا بخش دوم سوره آغاز میشود:) بت پرستان چرا به شتر نگاه نمیکنند که چطور آفریده شده؟

شتر دم دست ترین حیوانی است که جلو چشم ایشان بوده. در عین حال شتر بزرگترین و رامترین و مفیدترین حیوان آنروز آن سرزمین بوده، بگونه ای که حیات در آنجا بدان وابسته بوده. البته تدقیق در خلقت، اختصاصی هم به شتر ندارد. اکنون که علم جانورشناسی دقیق زیادی از زندگی حیوانات و راز بقای ایشان شناخته و با گسترش رسانه در اختیار همه قرار داده، با چشم عبرت بین و خداجو باید پای چنین فیلمهایی نشست و حیران قدرت خالق گشت. این یک توصیه اکید است که قرآن فرموده.

ص: 87

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (18)

و به آسمان که چطور برافراشته شده؟

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (19)

و به کوه ها که چطور بر زمین کوفته شده؟

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (20)

و به زمین که چگونه پهن شده؟

ایضاً از علوم نجوم و جغرافیا و زمین شناسی، امروز میتوان به معرفت الله رسید و در برابر عظمت او به حیرت افتاد. بخصوص که در این آیات روی "چگونگی" این پدیده ها تاکید شده. به تعبیر قرآن: "وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ" یعنی سبقت بگیرید در امثال این طاعات!

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (21)

(حالا که همه هستی کلاس خدانشناسی است، تو هم در مقام معلّم آن) پی در پی ایشان را اندرز ده که کار تو اندرز دادن است.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (22)

هرگز نخواهی توانست کسی را به زور مسلمان کنی.

مسیطر از سیطره میآید یعنی قدرت به خط کردن (در سطر کردن) نیروهای تحت امر. در قرآن کرارا آمده که ای رسول؛ تو وکیل و جبار نیستی پس باخِ هم مباش. یعنی خودت را نخور اگر کسی ایمان نیاورد.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (23)

بله اندرز ده! مگر آنهایی را که پشت میکنند و چشم بر حقیقت میبندند.

یعنی تذکر به لج بازها، همان یکبار کافی است، آنهم برای اتمام حجّت. بی خود خود را خسته مکن و ایشان را نصیحت ننما.

فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (24)

که خدا ایشان را به عذاب بزرگ مجازات میکند.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (25) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (26)

بازگشتشان یقیناً بسوی ماست. آنوقت رسیدن به حسابشان هم با ماست.

یعنی صبور باش! گذر پوست به دباغ خانه میافتد. توجه بفرماید که همانطور که رزق خلق بر گردن خداست: "وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؛ حسابرسی ایشان هم بر گردن اوست.

این سوره با تذکر به معاد آغاز میشود و پایان میابد. در وسط سوره تذکری هم به آیات آفاقی و از این راه به مبدا هست. از آیات مهم این سوره آیه ای است که میفرماید شأن پیامبر تذکار است نه اجبار. این آیه باید نصب العین داعیان به راه خدا باشد. عبارت "عامله ناصبه" در اوائل سوره نیز با اینکه به نظر نمیآید، بسیار عمیق است و بر اینکه صراط از موباریکتر و از شمشیر تیزتر است صحّه میگذارد. در روایات به این سوره دو خاصیت نسبت داده اند یکی آرام کردن نوزاد و دیگر رفع خطر و ضرر غذا.

ص: 89

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با لحنی کوبنده و سراسر انداز آغاز شده و ویژگی رعب آور خویش را تا اواخر سوره حفظ میکند؛ لذا از جلالی ترین سُورِ قرآن است بطوریکه خواندش دل را از خوف خدا می‌آکند و خشیت نصیب آدمی میکند. اما در چهار آیه آخر، اُسلوب سوره کاملاً دگرگون شده و از امید مَشحون میگردد و صحنه مرگ و پاداش نفس مطمئنه، که بالاترین درجه انسان است را با عبارتی بسیار زیبا و دل انگیز ترسیم میکند. این بخش پایانی سوره از زیباترین قطعات قرآن و الحق، بی بدیل است.

حدیث نبوی است که قرائت این سوره، نور عبور از مهالکِ قیامت است.

امام صادق(ع) میفرماید: در نمازهای واجب و مستحب خود سوره فجر را بخوانید که این سوره، سوره امام حسین(ع) است و مداومت بر خواندش، معیت با ایشان میاورد. راجع به وجه انتساب این سوره به سیدالشهداء، امام صادق(ع) فرموده اند: مگر در آخر سوره خطاب "یا ایتها النفس المطمئنه" را ندیده اید؟ راقم معروض میدارد: گویا لیال عشر و وتر موتور و ترسیم عذاب خدا بر پیشینیان با این لحن بی مانند و افسوس بر جور یتیمان، همگی مرتبط باشند با محرم و واقعه عاشورا.

وَ الْفَجْرِ (1) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (2) وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ (3) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (4)

قسم به فجر. و آن ده شب. و شفع و وتر. و رفتن تاریکی.

قابل توجه اینکه خداوند در جاهای مختلف قرآن به تمام اوقات شبانه روز لااقل یکبار قسم خورده: فجر، ضحی، نهار، عصر، غروب، لیل. اما به سحر یعنی حوالی اذان صبح که حین رفتن شب است سه بار قسم خورده که یکی در این سوره است. گویا قسم به این قطعات زمان گویای اهمیت آنهاست و نصیحت به اینکه آنها را از دست ندهید و از آنها استفاده کنید.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ (5)

آیا این قسمها را اهل فراست درمیابند؟

در بیان و تفسیر هیچ کدام از قسمهای قرآن، مانند اینجا اختلاف و تشتت نیست. بر مبنایی که باطن سوره را واقعه عاشورا دانسته اند، سپیده دم صبح و رفتن شب باید واقعه بزرگی باشد که با آن دین، نصرت شده و پس از اندراس، لباس نویی پوشیده. در هیچ یک از قسمهای قرآن هم عبارتی مشابه "هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ" که فهم قسم را مخصوص اهل فراست میدانند بکار نرفته، این نشان میدهد که در قسمهای ابتدای این سوره تاویلی هست مخصوص، که فهمش از اندیشه ظاهری والاتر است. چنانکه در روایات مصداق بارز اولی الحِجْر یعنی اهل فراست - به عقل الهامی و علم لدنی - را ائمه (ع) و شیعیان خاص ایشان دانسته اند؛ لذا تاویل کردن این آیات به حقیقتی خاص نه تنها درست، بلکه لازم است. بنابر این ذوق، لیال عشر ده شب اول محرم است که با تکرار آن در هر سال، فجر ایمان در قلوب مؤمنین در اقطار عالم طلوع نموده و لیل ظلمت و نفاق رخت برمیندد و دین تازه میشود. وتر هم تنها ماندن وجود مقدس سیدالشهداء است بگونه ای که همه علیه ایشان شفع و همداستان شدند و حق را تنها گذاشتند. آیات بعد شرح عذاب اقوام طاغی و مفسد است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (6) إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (7) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (8)

ندیدی خدا با قوم عاد چه کرد؟ با شهر آنها اِرم که ستونهایی برافراشته داشت؟ همان شهری که مثلش در هیچ سرزمینی نبود.

عاد قومی بودند که در یمن میزیستند و خدا هود را بسوی ایشان فرستاد و عاقبت با ریح صرصر عاتیه (سوره حاقه) یا ریح عقیم (سوره ذاریات) یعنی گردبادی کوبنده و نابودگر هلاک شدند.

وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (9)

ص: 91

و ثمودیان که در کوهستان از دل صخره ها برای خود کاخها ساخته بودند.

ثمودیان پس از عاد بر شبه جزیره عربستان حاکم گشتند منتها مرکز حکومتش در شمال شبه جزیره و جنوب اردن کنونی واقع بود. خداوند صالح را بسوی ایشان فرستاد و عاقبت با طاعیه یعنی صبیحه آسمانی هلاک شدند (سوره حاقه).

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (10)

و فرعون که حکومتی مقتدر داشت.

شاید چون فرعون مخالفانش را به میخ (وتد) میکشیده چنین لقب یافته.

الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ (11) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (12)

تمام اینها در زمین سر به طغیان برداشتند - یعنی هرچه خواستند کردند و در غفلت و ظلم غوطه خوردند- و خرابی بسیار به بار آوردند.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (13)

تا آنکه خدا شلاق عذاب را بر گرده آنها گرفت.

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِإِمرِصَادٍ (14)

آری، خدا در کمین بدکارهاست.

یعنی اگر طاغوتها در زمین تباهی میکنند فکر نکنند خدا دوستشان دارد که هنوز پابرجایشان داشته، خیر! هنوز پاییزشان نرسیده.

خلاصه این چند آیه این است که تاریخ را فراموش نکنید؛ ابرقدرتها بخاطر سرکشی و سرمستی و جور، نابود شدند؛ با شما نیز چنین خواهیم کرد و اگر هنوز زمانش نرسیده و مست قدرت و ثروت خویشید گمان نکنید خدا شما را دوست دارد که قدرت و ثروت را فعلا در دست شما نگاه داشته است. بسیاری از حکومتهای جبار از اینکه قدرت دستشان است نتیجه

میگیرند که برحق اند، مثلاً بنی امیه پیروزی بر علی و حسین (ع) را دلیل حقانیت خویش میدانستند. بنی عباس نیز معتقد بود خدا مُلک را بدیشان بخشیده، امام صادق (ع) که شنید فرمود: خیر! خدا مُلک را به علی (ع) و جانشینان برحقش بخشیده ولی بنی امیه و بنی عباس آنرا از ما دزدیدند، مثل مالی که خدا از حقّ به کسی دهد و دزد آنرا به ناحق برآید. آیات بعدی دقیقاً به این مسئله - که شوکت دلیل حقانیت نیست - میپردازند.

کلینی از امام صادق (ع) روایت میکند که مرصاد پلی است که هیچ بنده ای با حق الناس از آن نمیگذرد.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (15) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (16)

آری انسان اینگونه است که هرگاه خدا در مقام امتحان به او عزّت و ثروت دهد، مغرورانه میگوید خدا مرا دوست دارد؛ و اگر باز برای امتحان روزی اش را کم کند، میگوید خدا مرا رها ساخته. هرگز!

این پندار باطل تقریباً در تمام انسانها بجز اهل یقین، راسب است و بر طبّش - در غرور یا یأس - سالها زندگی میکنند. این آیات بروشنی و صراحت بیان میدارند که ثروت و دولت، و ایضا فقر و ناتوانی هیچکدام دلیل محبت یا غضب خدا به کسی نیست؛ بلکه وسیله ای برای آزمودن اوست. خداوند انسان را غنی یا فقیر میکند تا بندگی او را در فقر و غنا بسنجد. این سنّت ابتلاء از عامّ ترین سنن الهیه است: و شما را به آسانی و سختی میازماییم (سوره اعراف).

در یُسْر، تکلیف شکر است و اعطاء؛ و در عُسر، طلب از خداست و قناعت؛ هرکس باید به تکلیف خویش عمل کند.

البته توجه بفرمایید که این آیه راجع به تقدیر اولیه که در زندگی هرکسی جاری است صحبت میکند مثلاً اینکه کسی در خانواده ای مرفه یا فقیر زاده شود، دست خودش نیست و تقدیر

اولیه است. یا اینکه قحطی و ورشکستگی در یک کشور بیاید دست مردم نیست و تقدیر اولیه است یا اینکه کسی پیر و از کار افتاده شود تقدیر اولیه است.

غیر از این تقدیر اولیه یک تقدیر ثانویه هم هست که در اثر سوء تدبیر یا حسن تدبیر در زندگی کسی حاکم میگردد. مثلاً کسی که نیکی به والدین و صلّه ارحام و انفاق و کسب و کار کند و خوش اخلاق باشد معمولاً رو به ثروت میرود، بخصوص اگر مؤمن باشد. به چنین مؤمنی اگر هم ثروت مادی ندهند بهتر از آنرا به شکل ثروت معنوی میدهند مثلاً بهجت علم و حلاوت عبادت و قبول دعا و لذت تسلیم و جذبّه ذکر و توفیق تقوی میدهند. اگر هم مؤمن نباشد در همین دنیا که غایت اوست ثروتمند میشود. این ثروت دلیل حسن اخلاق و اعمال اوست اما چون ایمان ندارد بهره ای در آخرت ندارد و ثروتش دلیل احترامش نزد خدا نیست. در مقابل کسی هم که ظلم به والدین کند یا قطع رحمی نماید یا بخل بورزد یا ترک کسب کند یا بد اخلاق باشد یا جفا کند یا دروغ بگوید یا خیانت کند، معمولاً رو به فقر میرود حتی اگر مؤمن باشد. به چنین کسی بخصوص اگر مؤمن نباشد حتی اگر مال بدهند، گداطبعش میکنند بطوریکه از مالش هیچ بهره نمیرد و فقط مالش وبال و وسیله عذاب اوست. این هم نوعی فقر بلکه حقیقت فقر و ناداری است. اگر هم مؤمن باشد بخاطر اعمال ناصالح و خلاف تقوایش فقیر شده و دارد عذاب میکشد تا پاک شود. اینها همه تقدیر ثانویه است و لااقل برای خود انسان که بحال خودش بیناست - برخلاف آنچه آیه میگوید - دلیل رضایت یا سخط پروردگار است و البته راه باز است تا توبه کند و از فقر و قهر و قبض بازگردد.

پس آیه به تقدیر اولیه ناظر است نه ثانویه که در آن انسان در آن بحال خود بیناست و میفهمد چه کرده که اینطور شده. در واقع آیه هم در مقام گفتگوی انسان با خودش است نه اینکه انسان کس دیگری را بخواهد نقد و ملامت کند. یعنی اگر ثروتی داری فکر نکن خدا هم دوستت دارد و اگر فقیری فکر نکن خدا دوستت نداشته بلکه وظیفه ات را انجام بده و به فکر بندگی باش که فقر و غنا همه اش وسیله امتحان است.

حالا یک سوال بدرد بخور: از کجا بفهمیم فقر ما تقدیر اولیه و خواست خداست تا در آن صبر کنیم و اجر بریم یا تقدیر ثانویه و ناشی از کار بدی که عادت ما شده و اثر وضعی اش به شکل

این فقر به ما برگشته؟ دانستن این حقیقت از آنجا لازم است که صبر بر آنچه انسان بدست خودش دارد بر سر خودش می‌آورد اجری ندارد. چنانچه خدا میفرماید بواسطه بیراهه‌هایی که رفتید بدبختی را بچشید: "تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ" (سوره نحل). در این صورت اگر بفهمد علت بدبختی اش چیست رفعش میکند و دیگر عذاب نمیکشد. به چند طریق میشود این را فهمید: یکی تحصیل علم سنن الله از کتاب و سنت است، این اقوم طرق است. دوم درخواست از خدا برای روشن شدن این مطلب به الهام یا در خواب که اسرع طرق است. سوم مشورت با مؤمن بافراستی که به نور خدا میبیند که آیسر طرق است. چهارم توغل و تلاش بسیار در صالحات و حسنات است چون آنها سیئات را هرچه باشند میشوند و پاک میکنند که احوط طرق است.

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (17)

هرگز (چنین نیست که ثروتمندان محبوب درگاه ما و فقرا از چشم ما افتاده باشند، بلکه برعکس آنچه زشت است خوی زشتی است که در همه شما - اعم از غنی و فقیر - هست؛ اینکه:) به یتیم محبت نمیکنید.

توجه بفرمایید که این صفات و افعال زشت که از آن صحبت خواهد نمود منجمله این یکی، مختص غنی یا فقیر نیست و چون ریشه در خودخواهی و حرص آدمی دارد همه گیر است و عامل بدبختی و سیه روزی و سوءعاقبت فقیر و غنی است.

مستدرک الوسایل از رسول خدا(ص) روایت میکند که یتیم پرور، در بهشت در کنار من است.

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (18)

و برای اطعام گرسنگان ناتوان یکدیگر را تشویق نمیکنید.

چقدر جالب! از این آیه برمیاید که از وظایف الهی "تشویق یکدیگر" به اطعام مسکینان است؛ یعنی کار گروهی.

مسکین فقیری است که فقرش او را به بی تحرکی و بی انگیزگی و حیرت کشانده و به اصطلاح خانه نشینش کرده. نعوذ بالله منه! یعنی باید گروه هایی تشکیل داد و برای اینان غذا درست کرد و سیرشان ساخت. راه رضای خدا این است. و باید غذای نذری دادن به نیازمندان - در حد وسع خانواده - جز برنامه های هفتگی یا ماهیانه باشد و به صدقه جاریه ای بدل شود و فراموش نشود.

وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (19)

و ارث را با حرص و یکجا بالا میکشید.

توجه کنید که این هم بین فقیر و غنی مشترک است. پس باید حین مواجهه با ارث یکی حرص نزد، و دوم، آنرا مطابق دین تقسیم کرد، یعنی حقوق شرعی و حق الناس را از همه مال و وصیت را از ثلث مال، نخست جدا کرده و بقیه را طبق قانون ارث اسلامی تقسیم کرده و به ورثه تسلیم نمود. سوم بخشی از آنرا - به شکرانه این نعمتِ خدا بخشیده - بخشید و صرف خیرات کرد. چنانچه در آیه هشتم سوره نساء هست: وقت تقسیم ارث سهمی هم به نزدیکان و مساکین و یتیمان که در آن حول و حوش اند، بدهید. و این از آیات مهجور قرآن است که مطلقاً به آن عمل نمیشود و حتی به یاد کسی هم نیست. گویا مرده است. کاش زنده شود.

وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (20)

و مال را بسیار بسیار دوست میدارید.

گاهی مالدوستی در فقیر بیش از غنی است. چاره، انفاق مدام است و نماز بسیار. چنانچه ده ها بار ایندو با هم آمده.

یک نکته باریک هم اینجا هست که لایق توجه است: این چهار مورد - رها کردن ایتم، ترک اطعام، تصرف نادرست در ارث، و حرص شدید - میتوانند کلیدهای فقر ثانویه باشند. یعنی این چند آیه توضیح آیه "قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ" باشند. میخواهد بگوید بدبختی ات تقصیر خودت بود

چون چنین می‌کردی. اینجانب خانواده های زیادی را دیده ام که پس از مرگ پدر، به احترام مادر علی‌رغم میل بعضی از ورثه، خانه پدری را فروخته و سهم ورثه را نداده اند و این نقطه، آغاز نزول و سقوط همه ایشان شده است. یا بعضیکه، ثلث ارث را که به کار خیر اختصاص داده شده بود، نادیده گرفتند، سرانجام نابود شدند. یا آنها که یتیمان فامیل یا دوست را رها کرده و برای اینکه گردنبار ایشان نشوند، از آنها دوری کردند، مشکلات بسویشان هجوم آورد. یا آنانکه دستشان مدتی به خیر نچرخید و اطعام را فراموش کردند، گرفتاریهای زیادی برایشان رقم خورد و برج زندگیشان زیاد شد.

و نیز دیده ام که حریصان به پول نوعاً فقیر میشوند و تقریباً تمام ثروتمندانی که اینجانب دیده ام - چه مؤمن چه کافر- از دنیا لذت میبرده اند اما حرصی به دنیا نداشتند.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (21) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (22)

هرگز! وقتی زمین محکم کوبیده شود. و خدا جلوه کند و ملائکه صف در صف بیایند.

وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (23)

و جهنم را کشان کشان بیاورند. آنروز انسان بیدار شود اما چه سود؟

صدوق در امالی از ابوسعید خدری از رسول خدا (ص) روایت میکند که روزی که جهنم را می‌آورند همه گویند خدایا مرا دریاب و من گویم خدایا اتم را دریاب!

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (24)

(انسان بی دین و بی عمل گوید:) کاش چیزی برای حیات واقعی ام یعنی عالم آخرت پیش فرستاده بودم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (25) وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (26)

امروز هیچ کس چون خدا عذاب نکند. و چون او به زنجیر نکشد.

یعنی همانطور که در رحمت، کسی به پای خدا نمیرسد، وقت عذاب هم کسی به گرد پایش نمیرسد.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (27)

ای جانِ آرام یافته!

از اینجا سیاق سوره کاملا دگرگون شده و یکی از زیباترین و دل انگیزترین آیات قرآن را ترسیم میکند. امن و آرامش، غایت ایمان است؛ لذا نفس مطمئنه توصیفی از بالاترین کمال و والاترین انسان است. دل آرام را کسی دارد که به وظیفه خویش عمل میکند و به اینکه چه خواهد شد وابسته نیست. مهم برای او عمل به وظیفه بندگی است، نسبت به مقدرات تسلیم است و آنچه بدست او نیست را به خدا واگذار میکند. تنها، کسی که چنین تفکر و وظیفه محوری دارد به طمأنینه خواهد رسید نه کسی که پر از خواست است.

نفس از کثرت ذکر خدا به این مقام میرسد: **الَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**. ذکر اعم از زبانی و عملی و قلبی است. یعنی بیاد خدا و برای خدا بودن در عبادت و طاعت و خدمت و آنگونه که او خواسته، کردن.

مصدق بارز ذکر الله نماز است: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**. نماز، ذکر و ذکر اطمینان دل میاورد و دل مطمئن بسوی خدا پرمیکشد. ببینید چقدر نماز در اسلام اهمیت دارد. به همین دلیل پیامبر(ص) آنرا ستون دین دانسته.

کلینی از امام صادق(ع) روایت میکند که مؤمن از مرگ کراهت ندارد چون در موقع مرگ پیامبر(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) و حسنین(ع) به استقبالش آیند.

محاسن و تاویل الآیات از امام صادق(ع) روایت میکنند که سوره فجر را در نوافل و فرایض زیاد بخوانید که سوره امام حسین(ع) است و شما را در بهشت همدرجه او میکند.

بسوی خدای خویش بال بگشا در حالیکه از خدا راضی و او از تو راضی است.

روایت است که موسی (ع) پرسید خدایا کی از بنده ات راضی هستی؟ خداوند فرمود وقتی او از من راضی باشد. رضایت از پروردگار غایت مقامات اولیاء است. اینان راضی اند به هرچه با ایشان کرده (=قَدَّر) و هرچه دستور فرموده (=حُکَم).

روایت است فرشته مرگ پیش از مرگ مؤمن درجات آخرتش و رفیقان آخرتش را به او نشان میدهد، پس مؤمن راضی به رفتن میشود و می رود. از این آیات معلوم است که اصل انسان روح اوست که مخاطب خدا قرار گرفته و بسوی خدا پرواز میکند. جسم تنها لباسی موقت برای روح است.

فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي (29) وَ اَدْخُلِي جَنَّتِي (30)

در زمره بندگان خالصم داخل شو. در بهشتم داخل شو.

تعبیر "جَنَّتِي" که در آن بهشت اضافه به خدا شده در نظر مفسرین عالیترین بهشت را رقم زده یعنی بهشت خود خدا. و این والاترین چیزی است که در قرآن برای انسان ترسیم شده و جالب اینکه آنجا هم بی یار و انیس بی معناست: فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي. یعنی انسان تا آخر با رفیق است و زندگی جمعی دارد.

این سوره با لحنی سراسر خشم آغاز میشود و گویا از فاجعه ای عظیم خبر میدهد. پس از ذکر تازیانه عذاب بر گرده اقوام طاغی، بیان حسرتی است که انسان چه فقیر و چه غنی در صورت ترک نیکی و حب به مال به آن دچار خواهد شد. در آیات آخر، وصف خلع بدن و پرواز روح به کمال رسیده ای است که به اعلی درجات هستی قدم میگذارد و به آغوش خدا باز میگردد و

تلمیحی است که اگر طالب آن کمالید در آرامش یافتن از قِبَل ایمان و راضی بودن از هستی و خالق آن بکوشید:

ره اینست اگر خواهی آموختن به؛ به کشتن فرج یابی از سوختن.

ان الله شاء ان یراک قتیلاً.

ص: 100

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره بلد با قسم به سکونتگاه انسان و نظام توالد آغاز میشود و خبر میدهد که بنای زندگی دنیوی انسان با سختی آمیخته شده و حتی تکیه به مال موجب آسانی نیست اما اگر انسان به خداوند تکیه کند و به رضای او عمل کند، از پوسته ای گذر میکند و شومی و سختی از او رفع شده و یمن و آسانی خواهد آمد. نسخه ای که باید انسان مؤمن بدان عمل کند صبر بر طاعت و مهربانی با خلق است.

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (1) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (2)

قسم به این شهر. همین شهری که در آن دنیا آمده و زندگی کرده ای.

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (3)

قسم به زاینده و بچه ای که زاینده شده.

یعنی قسم به شناسنامه دنیایی آدمیان: فلان کس پسر فلانی اهل فلان جا.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (4)

که انسان را در رنج و سختی آفریدیم.

یعنی قانون دنیا بر کامرانی محض نیست و بالاخره چیزی در زندگی هست که عیش را منقّص کند. در اینجا سزاست کلمه ای از امیرمؤمنان (ع) نقل کرد و آنرا با طلا نوشت: *الْبَلِيَّةُ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ، بِالسَّوِيَّةِ*. یعنی بلاها بین مردم بطور مساوی تقسیم شده است؛ یکی فقر دارد، یکی مرض، یکی تنهایی، یکی دشمن، یکی غم، یکی خستگی، یکی فسردگی، یکی ناتوانی، یکی نادانی، یکی بداخلاقی، یکی حسودی، یکی بددلی،... بقول خواجه نصیر طوسی گلیم دنیا کوتاه است اگر سرت را با آن پوشانی پایت بیرون میماند و اگر پایت را پوشانی سرت بیرون میماند. این خصلت دنیاست و امن و آرامش در آن مستحیل است، نفس مطمئنه ای

هم که به آرامش رسیده، به امر پیامبر خدا(ص) که فرموده "موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا" فی الواقع از دنیا مرده و گرچه هنوز جسمش در دنیاست اما روحش از تخم دنیا سربرآورده و در فضای ملکوت نفس میکشد. پس هرکه هر قدر اسیر زمین است، همان قدر قرین رنج است، چون تار و پود دنیا با رنج سرشته شده. برای رهایی از رنج راهی جز تجافی از دار غرور و انابه به دار خلود نیست و کسانی که با مال، فرزند، معشوق، مقام، خودنمایی، بازی، مجالس لهو، یا اقسام خمر- یعنی هرچه تخدیر و بیخبر میکند و سرخوشی کاذب و موقت میآورد- میخواهند از رنج خود بکاهند و تعب خود را سد کنند، موفق نخواهند شد و گرچه پول زیادی خرج کنند، عاقبت به آرامش نخواهند رسید.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (5)

آیا گمان میکند هیچ کس بر او چیره نیست؟

یعنی آیا فراموش کرده در داستان قدرت چه کسی اسیر است؟ یعنی چرا به خود متکی است و قادر مطلق را که باید به او پناه برد فراموش کرده است؟! چرا با اینکه با اینهمه رنج اجباری احاطه شده باز میخواهد به خود متکی باشد و هرچه خواست بکند؟!

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَأُبَدَأَ (6)

گوید مال بسیاری خرج میکنم.

این جمله وصف حال غالب ثروتمندان است که هر جا میشینند از ثروت خود حرف میزنند و به آن مباهات میکنند و آنرا به رخ میکشند. نفهمیده که ثروتش نمیتواند او را از "کبد" دنیا برهاند.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (7)

فکر میکند کسی او را ندیده و مراقب او نیست؟

یعنی فکر میکند دنیا بی صاحب است؟ بی ناظر است؟ آخر چطور ممکن است خدایی که خودش چشم و بصیرت به ما داده، بصیرت نداشته و ما را نبیند؟!

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (8) وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ (9) وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (10)

آیا به او دو چشم ندادیم؟! زبان ندادیم؟! دو لب ندادیم؟! و دو مسیر خیر و شر را کاملاً برایش روشن نمودیم؟!

یعنی هرچه برای طی طریقِ حق لازم داشت در خلقت او نهادیم و حتی طریق را هم کاملاً برایش روشن کردیم بطوریکه با فطرتش دانست راه درست کدام است. "نجد" یعنی راهی که از کثرت رفتن، کوفته و کاملاً معلوم باشد یا بلندیهایی مثل کوه و تپه، نشان راه باشند. هم راه خیر و هم راه شر چنین اند. متاع خیر و شر بی مشتری نیست؛ گروهی این گروهی آن پسندند.

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (11) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (12)

اما بسوی عقبه قدمی برنداشت. میدانی عقبه چیست؟

المناقب از امام باقر(ع) روایت میکنند که "عقبه" ما هستیم. هرکس از طریق ما بالا رود نجات یابد. عقبه به معنی آنچه‌ی است در پشت و وراء واقع است.

توضیح اینکه مردم در این دنیا یکسری کارهای روزمره دارند منجمله خوردن و خوابیدن و بدست آوردن همسر و آمیزش و توالد و کسب مال و جمع کردن ثروت و انبار کردن آذوقه و تداوی و ساختن خانه و کشت و زرع و صنعت و دانداری و دفاع و استعلاء بر هم و خلق هنر و اتحاد با یکدیگر علیه هم و غیره. این کارها متن زندگی دنیاست و غایت آن تحصیل رفاه مادی است. رفاهی که هیچ وقت هم کامل بدست نمیآید و دائم در معرض زوال است. انسانهای دنیایی به ردیف، از جایی وارد دنیا شده و سالها این زندگی تکراری را طی کرده و از جایی از گردونه دنیا خارج میشوند. عقبه یعنی آنچه وراء و پشت این روزمرگی است. یعنی زیستن و تعامل کردن و اکتساب نه بخاطر دنیا بلکه بخاطر خدا. یعنی آخرت را خواستن و

دنیا را نخواستن. یعنی آخرت و تعالی غرض باشد نه دنیای زودگذر رنج آمیخته؛ این عقبه است.

"اقتحام" در عقبه یعنی فروشدن در آن. توجه بفرمایید که عقبه چیز سختی نیست و اگر آنرا به گردنه تشبیه کرده اند بخاطر این است که مسافر با عبور از گردنه وارد سرزمینی جدید با تعاملاتی جدید میشود. راه خدا سراسر آسانی است؛ راه دنیاست که همه اش سختی و پوچی است. در چند آیه بعد عقبه یا راه خدا را که وراء این زندگی پوچ پیچ است توصیف میکند:

فَكُّ رَقَبَةٍ (13)

آزاد کردن کسی.

مثلا آزاد کردن بنده یا آزاد کردن کسی از زندان یا کسی از قرض یا کسی از بند جهالت و انحراف یا حتی ترک دادن یک معتاد؛ همه اینها مصداق این آیه اند.

آیا اسلام مروج برده داری است؟ بله! برده داری به شرحی که معروض میدارم انسانی ترین کاری است که با اسیران جنگی میشود کرد: میان کشورها جنگ بوده و خواهد بود. در جنگ یک طرف غالب و طرف دیگر مغلوب میشود و عدّه زیادی اسیر میشوند. چهار کار با اسیران میشود کرد: یکی اینکه همه را کشت، دوم اینکه همه را آزاد کرد اما عاقلانه نیست چون باز مسلح شده به جنگ با ما باز میگردند، سوم اینکه همه را برد و زندان کرد؛ جدا از مفاسدی که زندان دارد بار اقتصادی زیادی بر مردم تحمیل میکند و زندانی نیز در سختی است. لذا اسلام دستور داده اسراء را میان خانواده های مسلمان تقسیم کنند تا در میان آنها مدتی زندگی کنند و با اخلاق زیبای اسلامی آشنا شوند و ضمن کمک به خانواده، مثل فرزندان خانواده سرسفره آنها بنشینند و به مرور و در مناسبتهای مختلف به عنوان کفّاره یا ثواب، آزاد شوند. اسیری، در واقع آشنا کردن اجباری کسانی که به جنگ اسلام آمده بودند با اسلام بوده و از این نظر طرح مناسبی بود؛ چون اکثر کسانی که آزاد میشدند به اسلام گرویده و در سرزمین مسلمین میماندند و تا آخر به خانواده ای که میزبان ایشان بوده وفادار میماندند و

ص: 104

مانند پسرخوانده یا دخترخوانده ایشان محسوب میشدند. حتی اسلام دستور داده برده های خویش را همسر دهید و یا حتی به همسری بگیریید. اینها سبب حل شدن غلامان و کنیزان در جامعه مسلمین میشده. اینگونه است که بعضی امامان ما(ع) فرزندان همین کنیزان بوده اند. در واقع نظام برده داری نوعی نظام حمایت اجتماعی بوده و بخصوص به از میان برداشتن فقر از جامعه کمک میکرده است. الان هم همان برده داری به صورتی دیگر موجود است. مگر نظام کارمندی یا سربازی یا مستخدمی صورت تغییر یافته ای از برده داری نیست؟ آنهم با مزایا و حمایت کمتر!

تفسیر برهان از امام صادق(ع) روایت میکند که "فکّ رقبه" هدایت مردمان و نجات دادن ایشان از آتش است. تفسیر قمی از امام صادق(ع) روایت میکند که با ما و شناخت ماست که گردنهای رهایی مییابد.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (14) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (15) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (16)

یا سیرکردن شکمها در روزگار گرانی؛ ایتم فامیل را یا فقیران به خاک سیاه نشسته را.

به تعبیر "یا" دقت بفرمایید: خواسته مصادیق را بیان کند. اطعام بخودی خود نیکوست اما اطعام گرسنه نیکوتر است و نیکوتر از آن اینست که در گرانی و قحطی چنین کنند. اکرام ایتم بخودی خود نیکوست اما نیکوتر آن است که ایتم فامیل را دریابند بخصوص در اوضاعی که گرانی حاکم شده و کسی به فکر کسی نیست. نکته دیگر اینکه تربیت مستضعفین ایمانی و عوام شیعه که ایتم آل محمد(ص) دانسته شده اند، نوعی از اطعام است چنانکه در روایات هست که طعام، علم انسان را نیز شامل است.

کلینی از راوی نقل میکند که به امام رضا(ع) عرض کردم فقط همین یک بچه برایم مانده. ایشان فرمود برایش صدقه بده! سپس کمی درنگ کرد و فرمود: او را با خود ببر تا با دست خودش صدقه دهد.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (17)

مهم تر از آن (یا همراه با آن) مؤمن شدن و دیگر مؤمنان را به صبر و مهربانی تشویق کردن.

توجه بفرمایید که خدمات اجتماعی بالا باید به ایمان ضمیمه شوند و الا - گرچه پاداشی دنیوی دارند- اما نجات بخش انسان نیستند. عبارت "تواصی" نشان میدهد که مؤمن باید واجد دو کمال صبر و مهربانی باشد و نیز در عمل و با زبان، دیگران را هم بدان امر به معروف کند. صبر در اینجا عام است و صبر بر طاعت و معصیت و مصیبت و عبادت را در برمیگیرد. "مرحمة" هم به معنای محبت و مهربانی به خلایق است.

رسول خدا(ص) فرمود به خدا که وارد بهشت نمیشوید مگر اهل محبت شوید؛ گفتند اما ما مؤمنین به هم محبت میورزیم! ایشان فرمود: "لا حتی ترحم العامة" یعنی کافی نیست؛ باید همه مردم را دوست بدارید و به ایشان محبت کنید.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (18)

چنین افرادی اهل سعادت و خوشبختی اند.

"میمنه" از یمن به معنای مبارک است. برکت وجه الهی هرچیز است. فقر یا ثروت، مرض یا صحت، خلوت یا جلوت هر یک وجهی الهی و وجهی ظلمانی دارند. اگر خدا در زندگی کسی برکت قرار دهد، هرکدام از اینها او را به خدا می‌رساند. فقر یا ثروت و غیره میتوانند موجب نکبت برای کسی باشند یا باعث برکت برای او؛ بسته به آن کس است. اگر کسی از اصحاب میمنه باشد همه چیز برایش خیر است و اگر از اصحاب مشئمه باشد همه چیز برایش شر است و حتی قرآن باعث ضلالت اوست. چطور میشود از اصحاب میمنه شد؟ با صبر و مهربانی در سایه ایمان به خدا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (19)

کسانیکه آیات ما را باور ندارند، اهل شقاوت و بدبختی (شومی) اند.

و با آتشی شعله ور در محاصره اند. یعنی هم اکنون چنین در حصر اند.

این سوره بیان میدارد که دنیا، دار بلاست. برای رهایی از رنجهای مدام و بی پایان آن که فقیر و غنی را در بر گرفته، راهی جز شکستن پوسته و سربر آوردن از آن نیست. این راه با ایمان به خدا و مهربانی با خلق و صبوری بر نامالایمات طی میشود. وقتی این راه آغاز گشت، سالک (روننده راه) در برکت الهی غرق میگردد و میمنت او را در می یابد و از چرخه رنج میرهد. و الا دنیا و آخرتش مشحون از شومی و ظلمت است.

ص: 107

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با یازده قسم - که در قرآن بی نظیر است - آغاز میشود تا بگوید فلاح در گرو تزکیه نفس است و هرکس از این کار سر باز زند گویا به نابودی خویش کمر بسته. سپس داستان ثمود را به عنوان شاهد نقل میکند که به این توصیه عمل نکردند و همگی هلاک شدند.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (1) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (2)

قسم به خورشید وقتی میتابد. و به ماه وقتی به دنبالش میاید.

بصائرالدرجات از امام کاظم (ع) روایت میکند: امام، قمری است که پس از شمس نبوت، بدنبال او میاید و بدلیل رفعتی که دارد از احوال شما آگاه است مثل ماه که همه جای زمین را میبیند چون در جای بلندی واقع است.

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (3) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (4)

و به روز وقتی زمین را روشن میکند. و به شب وقتی آن را میپوشاند.

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (5) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (6)

و به آسمان و آنچه بنایش کرد. و به زمین و آنچه پهنش کرد.

لفظ "آنچه" اشاره به قدرتها و جاذبه ها و نیروهایی دارد که در پدید آمدن اینها نقش داشته.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (7) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (8)

و به جان و آنچه آنرا متعادل ساخت. و راه بد و خوب را بدو الهام نمود.

الهام، وارداتی است که منشا آن روشن نباشد، بخلاف وحی که آدم میفهمد از جانب خداست. آیه میخواید بگوید شناخت فجور و تقوی یا همان بدی و خوبی، در فطرت و سرشت انسان نهاده شده. آن نوری که در وجود انسان هست و با آن نور، انسان قبح بدی و حسن خوبی را وجدان میکند، نامش عقل است.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (9) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (10)

به همه اینها قسم که : هرکه خود را ساخت قطعا خوشبخت شد و هرکه خود را باخت قطعا بدبخت شد.

توجه کنید که نگفته اگر چنین کنید "شاید" خوشبخت و رستگار شوید بلکه گفته "قَدْ أَفْلَحَ" یعنی "قطعا" رستگار میشوید. یعنی تمام تربیت دینی را در کلمه تزکیه یا خودسازی جوهرکشی کرده. و تزکیه و ساخته شدن یک انسان از زمین و آسمان و ماه و خورشید که به آن قسم خورده برتر است چون غایت آنهاست. بقول علی (ع) مال تو بودن زمین و آسمان به یک دروغ نمیآرزد.

سعادت انسان در رشد معنوی است نه رشد مادی. در اول سوره مؤمنون نیز آمده "قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ" یعنی راه تزکیه همان راه ایمان است. یعنی هرکس میخواید تزکیه کند راهش - آنطور که آنجا آمده - اینهاست: نماز خاشعانه، اعراض از لغو، انفاق مدام، عفت، امانتداری و وفای به عهد، ... پس، تزکیه نفس راهش نه ریاضتهای شاق عرفانهای کهن است و نه تسامح عجیب عرفانهای نوپدید؛ بلکه راهش تقواست.

تزکیه به معنای رشد است؛ برای رشد یافتن کارهایی باید کرد و کارهایی باید نکرد. تقوی مواظبت بر این فعل و ترکهاست. پس تزکیه یک وجه پیرایش دارد و یک وجه آرایش. تزکیه نفس به پیراستنش از عیوب و گناهان و خودخواهی هاست و آراستنش به صفات الهی و افعال الهی و خداخواهی محض.

تاویل الآیات از امام صادق(ع) روایت میکنند که "قد افلح من زکاه" یعنی نفسی که خدا پاکش ساخته رستگار است. و در برهان روایت میکنند که یعنی کسی که نفس خویش را پاک کند رستگار است.

"دساها" در عبارت "قد خاب من دساها" یعنی دفن کردن: هرکس خویش را دفن کرد یا روی خود را پوشاند، بدبخت شد.

"دس" که مقابل تزکیه بکار رفته، اسیر کردن خود به علقه ها و وابستگیها و اعتیادها و خودخواهیها و خودسریها و خودراییهاست؛ خلاصتاً، خفه کردن خود با خودیت و نفسانیت خود. یعنی اگر نفس را رها کنیم تا هرچه خواست بکند ما را به سقوط میکشاند. در روایتی از امام صادق(ع) است که "دساها" یعنی خود را فریفت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (11)

مثلاً قوم ثمود از سر سرکشی پیامبرشان را تکذیب کردند.

قوم ثمود در اردن فعلی میزیستند و در دل صخره ها برای خود قصرها بنا میکردند. صالح بسوی ایشان مبعوث شد و به عنوان معجزه شتری از صخره برون کرد. شتر را کشتند و با صیحه آسمانی هلاک شدند.

إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (12)

بگونه ای که شقی ترین شان برخواست (تا شتر صالح را بکشد).

گفته اند از این رو شقی ترین فرد بود چون شتر را نه برای پول و مقام و منفعت بلکه صرفاً برای اینکه خودی نشان دهد کشت. برخی مفسران اهل سنت گفته اند آنکه ناقه صالح را پی کرد، اشقی اولین است و آنکه علی بن ابیطالب(ع) را کشت اشقی آخرین.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (13)

پیامبر خدا به ایشان هشدار داد: مراقب باشید که این ماده شتر معجزه خداست؛ نوبت آیش را رعایت کنید.

در عبارت "ناقة الله" تعمق فرمایید: هرچه بخدا انتساب پیدا کند مقدّس است و تعرّض به آن عذاب در پی دارد.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا (14)

ولی انکارش کردند و آن شتر را پی کردند؛ پس خدا هم برای اینکار نابودشان ساخت و با خاک یکسانشان نمود.

روایت است که با آنکه یک نفر، شتر را کشت، لفظ جمع آمده (عَقَرُوهَا)؛ چون، همه به کاری که آن یکنفر کرد راضی بودند. هرکس به کار خوب یا بدی راضی باشد در ثواب یا عقابش شریک است.

غیبت نعمانی از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که فرمود هرکس گمان کند قاتل من مؤمن است، در خون من شریک است؛ چون ناقة صالح که او را قدار پی کرد اما خدا همه را بخاطر رضایت به آن فعل عذاب نمود.

وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (15)

و عاقبتشان را با قاطعیت اینگونه نوشت و در آن هیچ تردید نداشت.

این سوره پرسوگندترین سوره قرآن است و همه این قسمها برای این است که بگوید: خود را از بندگی خود و دیگران پاک کنید و بنده خدا شوید تا نجات یابید. زیرا خوشبختی در گرو رشد معنوی و تزکیه نفس است. عاقبتِ نفسانیت، شقاوت و نابودی و هلاکت دارین (دنیا و

آخرت) است، چنانچه ثمودیان چنین شدند. در روایات به این سوره، ثوابِ صدقهٔ بسیار و روزی و کامیابی نسبت داده اند.

ص: 112

این سوره، یکی از بیست و پنج سوره ای است که با قسم آغاز میشود و به آنها اقسامات گوئیم. در این سوره به شب و روز که بستر تلاش انسان است قسم خورده و سپس بیان کرده که انسانها در دو مسیر مختلف حرکت میکنند: راهی که سالکانش إعطاء و تقوی را برگزیده اند، بسوی یُسْر در دنیا و آخرت میرود و راهی که روندگانش بخل و استغناء را آویزه گوش کرده اند بسوی عُسْر در دنیا و آخرت میبردشان. اولی را راه مَتِّیْن و دومی را راه اشقیاء نام نهاده. در پایان تذکر میدهد که مَتِّیْن فقط برای خدا کار میکنند و در ازای خوبی هایی که میکنند از احدی انتظار ندارند.

در تفاسیر روایی مختلف، به اسناد گوناگون آمده که در زمان پیامبر(ص) مرد فقیری در کنار باغ مرد بخیلی خانه داشت. درختان باغ که شاخه هایشان از باغ بیرون زده بود میوه هایی را در کوچه میریختند، فرزندان مرد فقیر میوه ها را برمیداشتند و در دهان میگذاشتند تا بخورند. اما مرد بخیل سریعاً میآمد و با ایشان پرخاش میکرد و حتی میوه را به زور از دهانشان در میآورد. مرد فقیر نزد پیامبر(ص) شکایت برد. پیامبر رحمت(ص) گفت من خودم با تو خواهم آمد تا از آن مرد حلالیت بگیرم تا بچه هایت بتوانند از میوه ها بخورند. پیامبر(ص) آمد و از آن مرد درخواست چشم پوشی بر میوه ها کرد، اما او نپذیرفت. پیامبر(ص) فرمود باغی بجایش در بهشت برایت تضمین میکنم. اما مرد بخیل باز هم نپذیرفت و گفت نقد به از نسیه است. پیامبر اکرم(ص) گریست و بسوی مسجد برگشت. مسلمین از قضیه مطلع شدند، علی(ع) یا یکی از صحابه بنام ابودحداح بسراغ مرد بخیل رفته و باغ را از او به قیمت گزاف خرید و به مرد فقیر هدیه کرد و به این وسیله خوشحالی پیامبر(ص) را نیز فراهم نمودند. پس این آیات راجع به ایشان نازل گشت.

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (1) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (2) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (3)

قسم به شب چون زمین را میپوشاند. و به روز چون روشن میشود. و به آنکه نر و ماده را آفرید.

این سه قسم، شب و روز و موجوداتی که در آن محاط اند و زندگی میکنند را در بر میگیرد تا بگوید این موجودات همه به یک راه نمیروند:

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (4)

بدرستی که راهی که میروید متفاوت است.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (5) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى (6) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (7)

بدینگونه که هرکس اعطاء کند و متقی باشد و وعده های خوب خدا را تصدیق کند؛ پس او را بسوی زندگی راحت میکشانیم.

در روایتی هست که از امام باقر(ع) راجع به این آیات پرسیدند که از چه چیز اعطاء کند؟ حضرت فرمود: از هرچه دارد. یعنی معنای عام و استغراقی را افاده فرمودند. پس انسان باید از وقتش، علمش، عشقش، مالش، و آبرویش برای دیگران مایه بگذارد و به ایشان ببخشد و به اصطلاح از هر حیث دست بده داشته باشد. و البته اینکه با چه نیتی میدهد مهمتر از این است که چه چیز را میدهد. در آیات آخر سوره اشاره ای هست که اینان، لوجه الله انفاق میکنند.

تقوی نیز همانطور که پیشتر معروض داشته ایم مراقبت کردن بر بندگی حق است از هر حیث.

مقصود از تصدیق وعده های خدا یا بهترین وعده خدا که ترجمه دقیق تر آن است باور داشتن به پیام اصلی کتابهای آسمانی است که بهشتی هست و مؤمنان متقی در آن منتعم خواهند بود. خداوند هم در جایی دیگر فرموده: "وَ كَلَّا- وَ عَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى" و همین پاداش اخروی را قصد کرده(نساء:95).

"یسری" یا زندگی راحت عبارتست از استقرار امن و آرامش و کفافی در زندگی که اوقات، صرف آنچه انسان برای آن خلق شده شود؛ یعنی عبادت حق و خدمت به خلق. و البته آمدن توفیق عبادت و خدمت و التذاذ معنوی از آنها هم جزء مهمی از این "آسانی" است. خلاصه اینکه راه رشد و تعالی معنوی انسان از هر حیث فراهم شود و لوازم مادی و معنوی اش مهیا گردد. و به هرکار خیری که عازم گشت آن کار برایش راحت شود.

آری اگر کسی رو بخدا کرد و سعی در رعایت حدود الهی کرد و خدا را آنگونه که خود خدا خواسته عبادت کرد و دستگیر خلق بود و ریزش داشت، خدا برایش "آسانی" را به مرور فراهم خواهد کرد. مثلث اعطاء، تقوی، و ایمان انسان را خوشبخت میکند و برعکس:

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (8) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (9) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (10)

و هرکس بخل ورزد و خود را از بندگی خدا مستغنی داند. و وعده های خوب خدا را تکذیب کند؛ پس او را بسوی سختی میکشانیم.

"عسر" یا سختی عبارتست از سلب توفیق عبادت و خدمت؛ و رها شدن انسان و خذلان او تا هرچه از معاصی خواست انجام دهد و نکبتش گریبانگیر او شود و زنگارش بر دل او بنشیند و دلش را قسی کند و زندگی اش تلخ شود و انیس صادق از گردش پراکنده شود و هرکه بماند دور و خودخواه و نمک به حرام باشد و هیچ چیز راضی اش نکند و پیوسته در ترس از دست دادن دنیا و خیانت یاران باشد و غبار غم از دلش پاک نشود و افکار مشوش ترکش نکند و دشمنی با مردم فراغت برایش نگذارد و دغدغه جلوزدن از دیگران یا استعلاء بر ایشان، لذت بردن از آنها را برایش حرام کند و حرص و آز و حسد و خشم و کبر، آتش درونش گردد و غیره و غیره. اینها همه از بخل به خلق و استغنا از خالق میاید و از بی ایمانی به وعده های انبیاء. و هرکه این راه را رفت بلاشک به آنجا خواهد رسید.

به زبان ساده این چند آیه میگویند کسی که مشکل دیگران را حل نکند خودش کم کم در مشکل خواهد افتاد و کسی که مشکل دیگران را حل کند مشکلات خودش هم کم کم حل خواهد شد. تقوی و ایمان این قانون را سریعتر و پراثرتر و باقی تر میکنند و البته اگر ایمان و

تقوی نباشد اینطور نیست که این قانون بالکل منتفی شود؛ خیر! اثری کم و مقطعی خواهد داشت؛ چون هرکس مثقال ذره ای خوبی کند اثرش را ولو در دنیا خواهد دید (سوره زلزله).

کلینی از امام باقر(ع) روایت میکند "فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى" یعنی قصد هیچ کار نیکی نمیکنند جز اینکه خدا جلوی پایش میگذارد.

مستدرک الوسائل از امام صادق(ع) روایت میکند "استغنی" یعنی خودرأی باشد و به اولیاء خدا مراجعه نکند.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (11)

و کسی که در چنین سراشیبی افتد مالش سودی بحالش نبخشد.

مقصود از سراشیبی، شروع مسیر عُسر است. برای کسی که مثلث بخل و بی تقوایی و کفر را تکمیل کرده این مسیر کی آغاز میشود؟ برای هرکس فرق میکند؛ شب قدر هر سال پرونده هرکس را آورده راجع به او حکم میکنند. اما خداوند عجول نیست و آثار اعمال زشت انسان معمولاً سالها بعد بر انسان حمل میشود لذا معمولاً آدمها میانسالی را که رد کردند و بخصوص بچه ها که پی زندگی خود رفتند، کتکها شروع میشود. البته بعضی گناهان هست که کاسه صبر خدا را لبریز کرده عقاب را جلو میاندازد؛ مثل ایذاء والدین، قطع رحم، خیانت، ظلم به ناتوان، دشمنی با مؤمن، ...

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (12) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (13)

همانا هدایت کردن بر دوش ماست. و دنیا و آخرت از آن ماست.

یعنی بر خدا واجب است با الهام و آیات و رسولان، همه را به راه راست بخواند و حجّت را بر همه تمام کند. اما اینکه آنها بپذیرند یا نه به خودشان مربوط است.

قرب الإسناد از امام رضا(ع) روایت میکند که آیه فوق را خوانده و فرمودند گمان نکنید معرفت اکتسابی است و هرکس از دیدگاه درست بنگرد درمیآید، خیر! معرفت صنع خداست.

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (14) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (15)

پس شما را از آتشی که زبانه میکشد میترسانیم. این آتش عذاب خاصی است و مخصوص اشقیاء (یا شقی ترینها) از آدمیان است. آخر راه عسر برای کسانی که جامع بخل و بی تقوایی و کفر بودند به این آتش پرزبانه ختم میشود.

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (16)

اشقیاء بدان بسوزند.

همانها که دین را تکذیب کردند و از آن روگرداندند. چون این آیات به جنسی از انسان دلالت دارد، آنها را جمع ترجمه نمودیم.

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (17) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (18)

و متقین (یا متقی ترینها) را از آن حفظ خواهند کرد. همانها که مال خویش را میدهند تا روحشان را تزکیه کنند.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْرَى (19)

بدون اینکه در آرزوی جبران از جانب کسی باشند.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (20)

هدفی ندارند جز طلب رضای خدای بزرگ.

این آیه تقیید انفاق ایشان است به خلوص و شاید به همین دلیل لفظ "اتقی" یعنی صفت تفضیلی بکار برده. هر انفاقی این آثار و برکات عظیم را ندارد و آن انفاقی مرضی خداست که

ص: 117

برای خدا باشد و نشانه‌ی برای خدا بودن، منتظر تشکر یا جبران طرف نبودن است. اینها هستند متقی‌ترینها.

وَ لَسَوْفَ يَرْضَى (21)

و بزودی به مقام رضا رسند.

سوره لیل دوره مختلف برای انسانها ترسیم میکند: راه نخست که راه کریمان و مراقبان و امیدواران به بهشت است، از مسیری راحت در دنیا و آخرت ایشان را به بهشت می‌رساند؛ و راه دوم که راه بخیلان و هوسرانان و کافرین به زندگی پس از مرگ است، از راهی سخت در دنیا و آخرت ایشان را به آتشی پر زبانه می‌افکند.

در روایات بر خواندن این سوره در نماز عشاء یا پانزده بار پیش از خواب توصیه شده و آنرا موجب باز شدن راه "یُسْر" برای انسان دانسته.

ص: 118

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با قسم به روز و شب آغاز شده و به پیامبر(ص) دلگرمی می‌دهد که خدا همیشه مراقب اوست و به او عنایت دارد؛ چنانچه تاکنون چنین بوده: مگر در بچگی و نوجوانی و جوانی او را در پناه نگرفت و هدایتش نکرد و توانگرش نساخت؟! پس، در آینده نیز او را تحت ولایت خویش خواهد داشت. و به شکرانه از ایشان می‌خواهد که هوای ایتم و سائلین را داشته و به ابلاغ پیام رحمت پروردگار و انجام رسالت همت گمارد.

وَ الضُّحَى (1) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (2)

قسم به چاشتگاه (ربع اول روز). و به شب که با گستردن تاریکی همه را در آرامش غرق میکند.

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (3)

خدایت تو را رها نکرده و دل از تو برنگرفته.

از اخبارِ شأنِ نزول و نیز ظاهر این آیه برمیآید که مدتی در اوائل بعثت، وحی قطع شده و رسول خدا(ص) نگران بوده؛ تا اینکه این آیات نازل و موجب دلگرمی ایشان شده.

لازم به ذکر است که چند بار در دوران نبوت پیامبر(ص) وحی موقتاً قطع شد. برکت و حکمت قطع شدن وحی این است که همه، من جمله شخص نبی بدانند که وحی بدست خداست و فضلی است از جانب خدا بر ایشان. انقطاع وحی فی الواقع نوعی قدرت نمایی خداست تا دلها به او متوجه گردد و دستها بسویش به گدایی بالا رود.

وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (4)

و مسلماً فردای تو از دیروزت بهتر است.

یعنی خدا هر روز بیشتر تو را غرق رحمت خویش میکند. بعضی هم آخرت را به معنای اصطلاحی آن گرفته اند یعنی آخرت تو از دنیایت بهتر است که البته در معنایی که ما عرض کردیم مستتر و بخشی از آن است.

مؤمنی از بعد از مرگش میترسید، امیر مؤمنان(ع) به او فرمود همین خدای مهربانی که در این دنیا نعمتهای بسیار و ایمان را که گل سرسبد آنهاست بتو عنایت کرد، همین خدا هم بعد از مرگ هوای تو را خواهد داشت.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (5)

و حتماً، در آینده خدا آنقدر بتو خواهد داد تا راضی شوی.

واقعاً پیامبر بدنبال چیست و چگونه راضی میشود؟ با دنیا؟ با آخرت؟ امام باقر(ع) فرمود: این آیه راجع به شفاعت است: در آن دنیا خداوند آنقدر شفاعت آنجناب در حق مسلمانان را میپذیرد تا آنجناب راضی شود. و نیز فرمود: این آیه امیدبخش ترین آیه کتاب خداست.

شیعه و سنی روایت کرده اند که رسول خدا(ص) فرمود: "شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي" یعنی شفاعتم را گذاشته ام برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم. این حقیر معروض میدارم که این حدیث نبوی که به آب زر در روضه نبوی واقع در مسجد النبی هم نوشته شده، امیدبخش ترین حدیث آنجناب است. آری خداوند بهتر میدانند چه کسی را به پیامبری برگزینند. خدا کسی را پیامبر کرده که دلش برای هدایت خلق میتپد و تا آنها را - ولو با شفاعت - به بهشت نبرد، آرام نمیگیرد و راضی نمیشود.

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (6)

آیا یتیم نبودی؟ پس پناهت داد!

رسول مکرم اسلام(ص) بدنیا نیامده بود که پدرش از دنیا رفت، دو یا چهار ساله بود که مادرش مرد، هشت ساله بود که کفیلش عبدالمطلب درگذشت و عمویش ابوطالب سرپرستی وی را برعهده گرفت. توجه بفرمایید که خداوند کفالت و پناه دادن او را از همه نفی کرده و به

خود نسبت می‌دهد و میگوید خدا تو را آغوش گرفت. لذا این آیه از آیات توحیدی است و عمداً ماسوی را اسقاط کرده تا به خدای کارسازِ وِرای ایشان توجه دهد.

عیون اخبارالرضا از امام رضا(ع) روایت میکند که پیامبراکرم(ص) یتیم بود تا حقی بر او واجب نباشد.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (7)

آیا گمراه و متحیر نبودی؟ پس هدایتت کرد!

منظور از گمراهی، گمشدگی و عدم برخورداری از تربیت خاص الهی است. خداوند ایشان را دید که صادقانه در جستجوی خداست، پس دلش را متوجه خود کرد و بر دلش تجلی نمود و خود را به او شناساند. به دلیل برخورداری از همین توحید فطری بود که پیش از بعثت سالی یکماه به سنت ابراهیمی که از پدرانش به ایشان رسیده بود در غار حراء عزلت میگزید و با خدای خویش همانقدر که او را میشناخت، خلوت میکرد. اینها بخشی از هدایت الهی بود که شامل ایشان شد و بخش اعظمش با بعثت ایشان به رسالت در پیمانۀ وجود ایشان ریخته شد که تا ابد جنّ و انس ریزه خوارِ خوانِ کرمِ علم و شریعت اویند.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (8)

آیا فقیر نبودی؟ پس غنی ات ساخت!

وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت(ص) در کودکی و نوجوانی و حتی جوانی فقر بسیار کشید اما پس از ازدواج با خدیجه کبری ثروتمند گشت. این آیات گوشه چشمی هم به این دستور اخلاقی دارند که آدم، گذشته خود را فراموش نکند و بداند از کجا آمده: مرحوم کاشف الغطاء که به ریاست دینی و دنیوی رسید، کهنه پوستینی را نگاه داشته بود و شبها با آن نماز میخواند، او را گفتند: این دلق مرقع را میخواهی چه کنی؟ گفت مال دوران فقر و ناداری و

تنهایی من بوده، نمیخواهم فراموش کنم که چه بوده ام و الاّ یاری کردن طلبه های فقیر و تنها را هم فراموش خواهم کرد و آنوقت عذاب خدا خواهد رسید.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (9) وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (10)

پس (به شکرانه حمایت و هدایت و کفایتی که خدا نصیبت ساخته) با یتیم درشتی مکن. و گدا را از خود مران.

البته میشود در معنای این عبارات توسعه قائل شد و یتیم را گمراه و بی راهنما و سائل را جاهل مستعد دانست که بدنبال دستگیری است.

یک نکته دیگر: خدا میتواندست بفرماید: من تو را غنی ساختم لذا به سائل چیزی بده! اما اینرا نفرمود بلکه فرمود: سائل را از خود مران! یعنی با او تندی مکن. یعنی نفرموده: سائل را غنی کن! چون نه از تو برمیاید نه وظیفه توست. خوب دقت بفرمایید! خدا خیلی میبخشد، اما کم میخواهد. در ازای همه چیزهایی که به ما داده، میخواهد یک بیستم الی یک پنجم نمو مال خود را، آنهم پس از اخراج هزینه ها، در راه او ببخشیم و تازه این بخشش هم بخاطر خود ماست.

نکته دیگر: آیا خداوند روزی از ما نمی پرسد که: این همه نعمت به تو دادم، حالا یک سائلی را فرستادم تا قوتی را مسئلت کند، چرا به او ندادی؟!

نکته دیگر: روایتی ذیل این آیه هست که از امام صادق(ع) پرسیدند: سائل زیاد است، به کدام سائل کمک کنیم؟ فرمود: به آنکه در دلتان نسبت به او رحمت واقع شد.

روایتی از امام سجاد(ع) هست که سائل را بخصوص در شب رد نکنید که شاید انسان نبوده و فرشته ای برای آزمودن شما باشد. از ایشان روایت شده که حق سائل است که چیزی به او بدهید ولو اندک.

من لا يحضر از امام صادق(ع) روایت میکنند به گدایی که در دل خود نسبت به او احساس مهربانی و دلسوزی میکنی کمک کن.

کلینی از رسول خدا(ص) روایت میکند اگر برخی مسکینان دروغ نمیگفتند، هر رد کننده سائلی به عذاب خدا دچار میشد.

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (11)

و (به شکرانه نعمات خدا بر تو) نعمت خدا را جاری کن.

امام حسین(ع) در تفسیر این آیه فرموده: معارف الهیه را مخفی مکن و در میان مردم منتشر ساز.

امام مجتبی(ع) این آیه را اینطور معنا فرموده: هرگاه چیزی فهمیدی آنرا از برادران مؤمنت مخفی مساز و با ایشان در میان بگذار.

خود رسول الله(ص) در معنای این آیه -بحسب نقل- فرموده: نعماتی را خدا به شما داده پنهان نکنید بلکه از آن استفاده کنید و به دیگران هم انفاق نمایید، اینگونه شکر نعمت را بجا آورده اید. زیرا کتمان نعمت نوعی کفران است.

امام صادق(ع) نیز ذیل این آیه فرموده: خدا به هرکسی نعمتی داده دوست دارد اثر آن نعمت را در او ببیند مثلاً لباسش را نو کند و بر عیالش وسعت دهد، چون خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.

روایت است که علی(ع) روزی در مقام انتقاد از یکی از مسلمین که خشن میپوشید و نعمات دنیا را بر خود حرام کرده بود، همین آیه را خواند.

عبد الله بن عمر راجع به این آیه گفته یعنی نعمتهای خدا را یکی یکی بر زبان آور. مؤلف گوید این معنا گرچه انحصار آیه به یک معناست اما به زبان و به یاد آوردن نعمت سبب انس با خدا میشود و برکت بسیار دارد. در این سوره هم خدا نعمتهایش را بر نبی می شمارد. علی ای حال نتیجتاً انسان باید از هر حیث سفره دار باشد و دیگران را سر سفره کرم خویش بنشانند و ایشان را از طعام مادی و عشق معنوی و معارف الهی برخوردار سازد.

سوره ضحی شرح حمایتهای خدا از تک تک ماست که ما را پرورش داده و تربیت کرده و غنی ساخته؛ لذا از ما انتظار دارد عیال او یعنی مخلوقاتش را به وسع خویش زیر پر و بال بگیریم و یاری کنیم و بخصوص آنها را رها نسازیم (ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ). تحدیث نعمت، روح سپاسگزاری را در آدم زنده نگه میدارد و باعث انتفاع بیشتر او بر سر سفره نعیم الهی میشود. در برخی روایات به این سوره این خاصیت را نسبت داده اند که میشود آنرا بقصد کسی یا چیزی که گم شده خواند و سالم پیدایش کرد، الله العالم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در قرآن دو سوره هست که آنها را ادامه سوره قبل میدانند؛ یکی همین سوره که آنرا ادامه سوره ضحی میدانند و دیگری سوره قریش است که آنرا ادامه سوره فیل میدانند. سوره انشراح یا شرح، بیان نعماتی است دیگر به رسول خدا که در ادامه نعمات بیان شده در سوره پیشین اند. این نعمات عبارتند از شرح صدر، سبک کردن بار، و بلند کردن آوازه آنجناب. سپس قانونی را بیان میکند: همراه سختیها آسانی است. در پایان هم از رسول میخواهد که به شکرانه این همه نعمت، بخصوص رفع سختیها، در انقطاع بسوی خدا و عبادت بکوشد.

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (1)

آیا سینه ات را برایم نگشودیم؟

شرح، گشودگی است و شرح صدر، دریادلی است، بطوریکه در برابر حوادث تاب بر ندارد بلکه آرام و مطمئن و امیدوار به نصرت خدا باقی بماند و بداند که آسانی خواهد رسید. کسی که شرح صدر یافته، توان شنیدن موعظه و انتقاد و حتی توهین را یافته و از کوره در نمیرود بلکه میپذیرد؛ بدی را گرفته و خوبی تحویل میدهد؛ در صدد انتقام و تنبیه بر نمیآید بلکه دائما میبخشد و حتی برای دشمن خویش خیرخواهی و دعا میکند.

شرح صدر اسباب و زینت هر ریاستی است چه رسد به نبوت و رسالت. کسی که فاقد حلم و تحمل و صبر و بخشایش است نصرت یاران و مردمان را از دست میدهد.

معنای عمیق تر شرح صدر که مؤمنین از آن بهره مند میشوند نزول سکینه و یقین بر ایشان است بگونه ای که میدانند پیروز هر میدانی تنها یک کس است: آنکه برای خدا کار کرده، حتی اگر بظاهر شکست خورده باشد. همین، قدرت تحمل مشکلات را در ایشان بسیار میکند. شرح صدر در این معنای عالی، نصرتی است خاص که باید از خدا خواست؛ چنانچه وقتی موسی (ع) به نبوت مبعوث گشت، نخستین چیزی بود که خواست (طه: 26).

خداوند در آیات آخر سوره حجر طریق تحصیل شرح صدر را بیان کرده: ما میدانیم که تو سینه ات از آنچه میگویند تنگ میشود؛ پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنان باش؛ و پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین فرا رسد. یعنی هرکه شرح صدر میخواهد راهش تسبیح و سجود و عبادت است.

از پیامبر اکرم(ص) روایت است که علامت شرح صدر، تجافی(دور شدن) از دارغور و انابه(مشتاق شدن) به دارخلود و استعداد (آمادگی) برای مرگ است پیش از فوت.

وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِرْزَكَ (2) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (3)

آیا وزرت را از دوشت برداشتیم؟ همانکه پشتت را شکسته بود!

وزر در لغت، بار سنگین است؛ اما اینکه مقصود از آن چیست، سخن بسیار گفته اند، بقول صفيعليشاه اندر این معنا بود بسیار حرف. گفته اند آزار مخالفین مراد است؛ گفته اند بار رسالت و هدایت مراد است؛ گفته اند تحمل فرق و جدایی از مقام وصل و جمع است که بسیار سخت است و میتواند وزر نامیده شود؛ بعضی هم گفته اند رفع آثار وضعی کارهایی است که پیامبر(ص) -لابد- مامور به آن بوده مثل کشتن کفار. به گمان حقیر همه اینها که گفته شده مصادیق یک چیز است و وزر در حقیقت یک چیز بیشتر نیست که از دوش پیامبر آنرا برداشته اند و آن سنگینی نفس یا خویشتن است. رفع وزر، بی خویشتن کردن ایشان است که نتیجه اش ربّانی شدن است. بار اصلی که هرکس بر دوش میکشد خودیّت مُنفک از خدای اوست که از آن به منیّت تعبیر میشود. ریشه همه بدبختیها و عذابها هم همین منیّت انسان است. پشت انسان هم همیشه از همین شکسته. طغیان شیطان و عصیان آدم و قاتل شدن قابیل، ریشه اش اینجاست.

وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (4)

آیا نام تو را بلند آوازه نکردیم؟

یعنی نام نیکت را تا ابد عالمگیر ننمودیم؟! مثلاً چنانکه در روایات آمده تا ابد در اذان پس از آنکه ندا میدهند "اشهد ان لا اله الا الله" میگویند "اشهد ان محمد رسول الله". میشود رفع ذکر را رسیدن دعا و ثنای انسان به خدا و قبولی عبادات دانست.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (5) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (6)

چرا که همراه هر دشواری آسانی است. آری، همراه هر دشواری آسانی است.

این آیه قانونی جهانشمول است. یعنی هستی بگونه ای ساخته شده که درون هر سختی، آسانی است. البته در اوائل سوره طلاق مطلب دیگری آمده: خدا پس از هر سختی، آسانی خلق خواهد کرد: "مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا و... سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا". اما در این آیه میگوید در دل هر سختی آسانی نهاده شده. اینها دو مطلب کاملاً جدا از هم اند، توجه بفرمایید!

نکته بسیار بسیار مهم این است که هر دوی این قانونها راجع به متقین است؛ پس اگر کسی جانب تقوی را مراعات نمیکند به آنها دل نبندد بلکه از خداوند توفیق تقوی بخواهد.

این دو قانون، تفصیل همان اصلی است که در سوره لیل بیان شده؛ اینکه مؤمن متقی کریم، سرنوشتش رو به یُسْر است و کفر یا بی تقوایی یا بخل، هر یک به تنهایی داعی بسوی عُسْر اند.

این قانون ها اگر بخواهند جریان پیدا کنند لازمه اش دو چیز است: نخست اینکه در دل سختی ای که مؤمن اکنون در آن است یُسْری باشد و دوم اینکه این سختی بکلی تمام شده و پس از آن یُسْری بیاید.

مراد از دومی معلوم است، اما اینکه همراه سختی آسانی است دیگر چه صیغه ای است؟ بحث اصلی اینجاست و متأسفانه هیچ مفسّری متعرّض آن نشده. به گمان حقیر آیه شریفه پرده از راز مهمی برداشته و گنجی برای مؤمنین هویدا کرده. این آیه میگوید اگر مؤمن در سختی بکاود و در آن عمیق شود، در دل آن، خدا را خواهد یافت:

بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست؛ به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست.

آیه دیگری در همین پرده سخن گفته: هُوَ الَّذِي أَضْحَكَ وَ أَبْكَى. "اوست" که میخنداند و هموست که میگریاند. سختی، لقاء الله است در جلوه جلال: يَا مَنْ فِي الْمَمَاتِ قُدْرَتُهُ. همانوقتی که سالک در قبضه قدرت قاهره پروردگار مقهور است، از موطن حصول معرفت الله است: "وَ أَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ" و ایشان را به سختی و مشقت گرفتیم تا تضرع کنند. غایت سختیها برای متقین، معرفت الله است و صبر و احتساب (رو از خدا برنگرفتن) کلید آن است.

حلاوت معرفت الله و فرار بسوی خدا و تسلیم شدن به امرش و رضا به قضایش، یسری است که مؤمنین در عسرهای زندگی تجربه میکنند و اصولاً اگر این افت و خیزها نباشد به آن کمالات نمیرسند. لذاست که خدا دائم چنین میکند: ما بطور حتم و بدون استثناء همگی شما را یا با خوف و یا گرسنگی و یا نقص اموال و جانها و بهره ها می آزمائیم، و تو ای پیامبر صابران را بشارت ده؛ آنهایی را که وقتی مصیبتی بایشان می رسد میگویند: "إنا لله و إنا إليه راجعون" یعنی ما ملک خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت. اینان مشمول صلواتی از پروردگارشان هستند و تنها ایشان راه یافته گانند (بقره: 157).

فَإِذَا فَرَعْتَ فَأُنْصَبْ (7) وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (8)

به شکرانه این نعمات، از هرکار خیر که فارغ شدی بکار خیر دیگری روی آور. و به آستان پروردگارت مشتاق شو.

یا آنطور که برخی روایات گفته اند، چون از دغدغه ها و وظایف اجتماعی فارغ شدی به نماز بایست و به عبادت رغبت نما. البته این تفسیر بیشتر بیان مصداق است؛ چنانکه در روایات دیگری هست که چون نمازت را به پایان بردی بر سر سجاده بنشین و دعای بسیار کن (نصب) و چون از دعا فارغ شدی ذکر خدا بگو (رغب).

در برخی روایات هست که اینکار از آن نماز با فضیلت تر و به منزله چیدن میوه نماز است. و نیز در روایات هست که پس از هر نماز، نمازگزار دعایی مستجاب نزد خدا دارد، مبادا در دعا کوتاهی کند. گوئیم این مطالب بیان مصادیقی زیبا و مهم از آیه شریفه است اما حصر کننده

معنای وسیع آن نیست. آیه، تشویق به توالی خیرات، بعد خیرات؛ و استفاده کردن از ساعات عمر و تمام توجه را معطوف خدا کردن است.

در این آیات تلمیحی هم هست که کسی که بخاطر عنایت خدا و سر و سامان زندگی و ثروت خدادادی، فارغ البال گشته باید در عبادت کوشاتر از دیگران باشد. چنانکه در روایات است که نوافل بر چنین افرادی کالواجب است؛ بخلاف کسی که دغدغه های زندگی رمق از او ر بوده. یعنی اصحاب نعمت باید عبادت و خدمت بسیار کنند. در احادیث هم هست که نوافل بر اغنیاء شیعه واجب است و اگر نمیخوانند باید کفاره ای بدهند.

سوره انشراح، مؤمنین را تشویق میکند که از خداوند شرح صدر بخواهند و استمداد کنند تا گرانباری را از وجود ایشان بردارد تا بتوانند بسوی آستان خدا پر بکشند. و نیز بخواهند تا اذکار و دعاهای ایشان بدرگاه خدا بالا رود و موثر افتد. و از ایشان میخواهد در سختی های زندگی خدا را جستجو کنند و سختی را پلی برای ارتباط با خدا قرار دهند. و پیوسته، خیرات نصب العین ایشان باشد و بسوی خدا رغبت کنند.

در روایتی امیر مؤمنان(ع) قرائت صبح و شب این سوره را برای شرح صدر و نجات از وسوسه شیطان توصیه فرموده اند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با قسم به چهار مکان مقدّس آغاز شده و اصلی راجع به شناخت انسان بیان میکند: انسان بگونه ای خلق شده که اگر تعالی پیدا نکند و تقدیس نشود، تنزل می یابد.

وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ (1) وَطُورِ سِينِينَ (2) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (3)

قسم به انجیر و زیتون. قسم به طور سینین. و به این شهر امن یعنی مکه.

مکه شهری است که در گرداگرد کعبه یا خانه خدا بنا شده. تاریخ بنای کعبه در منابع دینی به آدم ابوالبشر میرسد. پس از او صالحین از نسل او به زیارت این خانه میآمدند. سپس این سنت به فراموشی گرایید تا چهارهزار سال پیش که ابراهیم(ع) بدستور خدا موظف به تجدید بنای این خانه شد و پس از ساخت مجدد کعبه، اسماعیل و مادرش هاجر را همانجا نهاد. وجود چاه زمزم اندک اندک آن خانه را به استراحتگاهی برای مسافران بدل کرد و کم کم عده ای در آنجا ساکن شدند و شهر مکه شکل گرفت و روز به روز به رونقش افزوده گشت. از همان زمان اعراب، کعبه را مکانی مقدّس و خانه خدا میدانستند و سنت حج را که ابراهیم احیاء کرده بود بجا میآوردند. هرچند به مرور تحریفاتی در آن رخ داد و کعبه بتخانه گشت اما آداب حج تقریباً دست نخورده باقی ماند و به زمان رسول اکرم(ص) رسید و در زمان ایشان کعبه از لوث بتان پاک شد و شریعت حج به شکل کاملاً توحیدی و ابراهیمی بازگشت. گرد کعبه از سالهای دور برای طواف، فاقد بنا و آزاد گذاشته شده و مسجدالحرام نامیده میشد. بعدها این مسجد توسعه یافته و بناهایی مسقف بگردش ساخته شد. طبق سنت ابراهیمی کسانی که برای حج بیت الله میآمدند از جاهایی بنام میقات احرام می بستند و سپس به حدود هشت الی شانزده کیلومتری مسجدالحرام-بسته به اینکه از کدام طرف آمده باشند- میرسیدند، آنجا را حرم امن به حساب میآوردند و بی احرام وارد نشده و از جنگ و کشتن حیوانات و کندن بوته و خارج ساختن سنگ حذر میکردند. حتی اگر قاتلی به حرم پناه میآورد،

تا خارج نمیشد کاری به کار او نداشتند. حتی درشتی بر خادم یا طلب بدهی یا درخواست چیزی از کسی یا حمل سلاح را در حرم ناخوش میداشتند و سعی میکردند نخست غسل کنند، سپس وارد حرم شوند و در حین اقامت در حرم از جرّ و بحث و مشاعره و صحبت راجع به دنیا حذر داشتند. اینها ریشه اش در تعالیم ابراهیم(ع) بود که کم و بیش باقی مانده بود و توسط پیامبرِ آخرالزمان(ص) هم امضاء گشت. به همین دلیل این محدوده بیست و اندی کیلومتر در بیست و اندی کیلومتر که مسجدالحرام تقریباً در مرکز آن است، حرم امن الهی نامیده میشود و شهر مکه، آنروز درون حرم و گرد مسجدالحرام بوده اما امروز آنقدر بزرگ شده که از بعضی مواضع که میتوانسته، از حدود حرم بیرون زده و در برخی مواضع که کوه مانعش بوده توسعه نیافته و درون حرم باقی مانده.

طور سینین یا کوه طور یا کوه سینا(انگلیسی: Mount Sinai، عبری: הר סיני به معنی خاردار) نام کوهی است در جنوب شبه جزیره سینا. این کوه همان کوهی است که بنی اسرائیل سه ماه پس از ترک مصر به آنجا رسیدند و در آنجا اردو زدند. مطابق روایات سنتی ادیان ابراهیمی، خداوند شریعت را آنجا به بنی اسرائیل عطا کرد. گوساله طلایی سامری در دامنه همین کوه ساخته شد. موسی هفتاد نفر را برای ملاقات با خدا برگزید و به بالای همین کوه برد و آنها را رَجْفَة هلاک کرد.

البته آشنایی موسی با این کوه به سالها قبل برمیگردد، هنگامی که خانواده خویش را برداشت و از نزد شعیب در مدین واقع در شمال شرقی شبه جزیره سینا، بسوی مصر رهسپار شد و لاجرم باید از میانه شبه جزیره و کوه های آن میگذشت. چون از نزدیکی یکی از این کوه ها در دل شب گذشت نوری در آن دید و چون نزدیک شد خداوند از آتشی در درخت (گویا)زیتون با وی سخن گفت و به پیامبری برگزیدش و او را برای رهایی بنی اسرائیل بسوی فرعون فرستاد. سالها بعد هنگامیکه موسی بنی اسرائیل را از مصر کوچاند باز در دامنه همین کوه اردو زد تا به میقات خدا رفته و دستورات جدیدی بگیرد. پس از چهل شب در میقات، تورات بر او نازل گشت و آنرا برای بنی اسرائیل که در نزدیکی کوه اُتراق کرده بودند آورد. این کوه حوریب، جبل الله، و جبل موسی نیز نامیده شده است. این کوه 2285 متر ارتفاع داشته و به فاصله 45

کیلومتری جنوب شهر العریش واقع است. طور در اصل به معنی کوه است. در قرآن یازده بار کلمه طور آمده و دو بار آنرا با صفت آیمن یعنی مبارک قرین کرده و دو بار از وادی مقدّس طوی سخن رفته که موسی باید در آن خلع نعل میکرد یعنی پا برهنه میشد. سیناء در اصل نام درختی است و بدلیل وفورش در آنجا، آنجا را شبه جزیره سیناء مینامیده اند. در جنوب این شبه جزیره هم رشته کوهی است که به نام خود شبه جزیره، سیناء نامیده شده. طور سینین کوه خاصی در رشته کوه سیناء است که شجر مقدّس در آن واقع بوده. به محل آن درخت، بقعه مبارکه یا وادی مقدّس طوی گویند. پس طوی در طور سینین و طور سینین در کوه های سینا در جنوب شبه جزیره ای به این نام واقع است؛ مانند کعبه که در مسجدالحرام و مسجدالحرام در مکه و مکه در حرم است. با اینحال گاهی این الفاظ مسامحتاً بجای هم بکار میروند و میگویند موسی وحی را در طور سیناء یا مخففاً طور دریافت کرد. در این چند آیه سخن از مکانهای مقدّس است؛ جاهایی که در تقدّس انسان نقشی کلیدی داشته لذا بهترین قول این است که مقصود از زیتون، جبل زیتون باشد که یکی از مقدّستین مکانهای اورشلیم و مهد مسیحیت است. بسیاری از خطبه ها و تعالیم عیسی بر آن کوه ایراد شد و آنرا محل عروج مسیح میدانند. مراسم شام آخر هم در باغی در دامنه این کوه رخ داده و قبر مریم هم در همانجاست. این کوه زیارتگاه مسیحیان و مقدّستین مکان ایشان است. و نیز مراد از تین، محتمل است که جبل تین در دمشق باشد. کوهی که غار اصحاب کهف هم در آن است و هزاران سال عزلتگاه عبّاد و زُهّاد بوده. در واقع خداوند به چهار مکان مقدّس که مواضع و مراکز هدایت انسان بوده سوگند یاد کرده که: انسان خلقتش مقدّس است، اما او با سوء اختیار و کفران، آتش به وجود خویش میزند و خود را فرومرته میکند.

از تعمّق در این چهار مکان مقدّس، سرّ تقدیس بدست میآید: اولین مکان یعنی کوه تین بدلیل تجمع مؤمنین و عبادت ایشان در آن تقدّس یافته و مربوط به هزار و اندی سال پیش است. دومین مکان یعنی کوه زیتون بدلیل حضور پیامبر خدا و حواریونش تقدیس یافته و مربوط به دو هزار و اندی سال پیش است. سومین مکان بدلیل نزول وحی و شریعت و تجلّی خدا بر پیامبر زمان تقدّس یافته و مربوط به سه هزار و اندی سال پیش است. چهارمین

مکان به جعل خدا به عنوان خانه خویش برگزیده شده و به عبادت مردم اختصاص یافته و بنایش مربوط به چهار هزار و اندی سال پیش است. پس تقدیس مکان یا به جعل مستقیم الهی است یا به حضور پیامبر در آنجا و یا به استمرار عبادت مؤمنین در آنجا (مثل مسجد جمکران).

قبر انبیاء و اوصیاء و مؤمنین نیز موجب برکت و قداست مکان میگردد چنانچه مقابر اصحاب کهف و اولیاء بسیاری در کوه تین است و مقبره مریم در کوه زیتون و مقبره موسی و برخی دیگر از انبیاء بنی اسرائیل در کوه سینا و مقبره انبیاء بی شماری در مسجد الحرام بین رکن و مقام و نیز حجر اسماعیل است. در پایان به عرض میرسانم که بعضی از مفسرین، تین و زیتون را به معنای میوه انجیر و زیتون دانسته اند، اما روایات نوعاً موید آنند که ما به عرض رساندیم.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (4)

سوگند به این مکانهای مقدس که همانا آدمی را در نکوترین ساختار آفریدیم.

یعنی وجودش موزون و مستعد است بگونه ای که پذیرای هرگونه تربیت تشریحی الهی است و میتواند به بالاترین مقامات رسد و از بسیاری موجودات پیشی بگیرد. یعنی احسن تقویم اشاره به استعداد جوهره انسان است بطوریکه بالقوه واجد کمالات بسیار است و اگر عنایت حق و خواست و تلاش خودش جمع شوند، بسوی کمال سیر میکند و کمالاتش بالفعل میگردد و الا فلا. که آیه بعد شرح همین "و الا فلا" است.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (5)

اما بعد (بدلیل ناسپاسی و بی ایمانی اش) او را به اسفل السافلین تنزل دادیم.

اسفل السافلین یا فروترین فروتران اشاره به قهقرای حیات است که از کفر و گناه حاصل میشود و نقطه مقابل تقدس است.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (6)

جز آنها که بخدا ایمان آورده، پیاپی عمل صالح بجای آوردند، پس ایشان را پاداشی است بی پایان.

یعنی انسان اگر بنده خدا باشد و بندگی کند، ذاتاً طوری آفریده شده که بسوی آسمان پرواز میکند؛ اقتضای احسن تقویم این است.

یعنی در سعادتین ساعت تقویم هستی خلق شده تا بخودی خود بالا رود و مقدس شود. در واقع میگوید:

ما از اینجا و از آنجا نیستیم؛ ما ز بالاییم و بالا میرویم.

اما سوء اختیار و خودخواهی انسان، موجب زبانه کشیدن شعله های کبر و حرص و حسد در او شده، او را بسوی قهقرا هبوط میدهد؛ جز عده ای که سر را از گریبان خود درآورده و رو به بالا گرفته تا خدا را یافته و به خدا شائق شده و برای رضای او کار میکنند. آنها اجر میبرند؛ اجری ابدی.

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (7) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (8)

ای انسان چه موجب شد که دین (یا قیامت) را انکار کنی؟ آیا خدا را احکم الحاکمین نیافتی؟

یعنی عمر انسان بقدری هست که به تجربه و بصیرت بفهمد که خدا بر هستی حکم میراند و جزای بدی را به بد میدهد و جزای خوبی را به احسن وجه و بی انتها.

حدیث قدسی است که خدا میفرماید: همانا من وقتی اطاعت میشوم راضی میگردم و چون راضی شدم برکت میدهم و برکت را نهایت نیست. این، شرح اجر غیر ممنون است که در آیه پیش آمده بود.

سوره تین، از مکانهای مقدسی سخن میگوید که سکوی پرش آدمیان در هزاره های قبل بوده اند و تلویحاً میخواهد از این مکانها استفاده بریم و خود را در معرض انوار جاری در آنها

قرار دهیم؛ مثلاً از رسول مکرم اسلام (ص) روایت است که در وادی طوی ملائکه بسیاری رفت و آمد میکنند و ارواح تقدیس میشوند. در هر حال این سوره تذکری است به اینکه خود را در مسیر نسیم قدسیّت قرار دهید و با ایمان و عمل صالح استعداد تقدّس را در خویش حفظ کنید و گرنه سقوط خواهید نمود. آنچه نخ تسبیح معارف این سوره است، حفظ و تعالی قدسیّت آدمی و حذر از سقوط به اسافل هستی است. در چند روایت آمده که خواندن این سوره بر غذا، موجب تقدیس غذا و شفابخشی آن میگردد و ضرر را از آن غذا بر میدارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پنج آیه نخستین این سوره به استفاضه اخبار و اجماع مفسرین همزمان با بعثت بر رسول مکرم اسلام (ص) نازل شده و بنابراین نخستین آیات نازل شده قرآن اند. آیات بعدی تا آخر سوره مربوط به ایذاء مؤمنین صدر اسلام توسط مشرکین مکه است و در پایان از ایشان استقامت و پایداری بر دین را میخواهد. این سوره یکی از چهار سوره ای است دارای سجده واجب است. به این چهار سوره عزائم گویند که جمع عزیمه به معنای واجب و فریضه است و در اصل ذوعزیمه میباشد به معنای دارای سجده واجب.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (1)

بخوان به یاری آنکه ربّ توست و خلق کرده!

توجه بفرمایید که آغاز اسلام با کلمه "اقرا" است؛ یعنی بخوان! عمده عبادات اسلام نیز مشتمل بر قرائت و خواندن متن یا ذکر است؛ یعنی اسلام بر شنیدن و سپس بیان کردن بنا شده. ادیان را به سمعی و بصری تقسیم میکنند. از این حیث، اسلام یک دین سمعی است. هنر اسلامی که فهم توده ها از دین است بر خوشنویسی کلمات و خوش خوانی آنها بنا شده؛ و حتی دیگر جنبه های هنر در متون بجا مانده از اولیاء دین و امامان فرق، گاهاً به صراحت مذمت شده. شهودات عارفان مسلمان بیشتر فهم باطن متن است و آنچه از ایشان مانده در قالب گفتار است و وصیّ نبی، یعنی امام (ع)، کار عمده اش تفسیر و تبیین متن اصلی دین یعنی قرآن است و تطبیق شرایط زمانه با نصّ (کلام صریح) قرآن؛ و آنچه از او میماند روایت یا کلام است.

گسترش اسلام هم نه به ضرب شمشیر - که جمع شهدای اسلام در زمان پیامبر به هزار نفر نمیرسد - بلکه با فتح قلوب با قرآن بوده است؛ توجه بفرمایید!

پس اسلام دین کلام است؛ کلام خدا. پس آغازش هم اینگونه است که بخوان! یعنی تکرار کن آنچه را که فرشته وحی میگوید تا دیگران بشنوند و بدان عمل کنند و آنها باز بگویند تا عده ای دیگر بشنوند و عمل کنند و منتشر کنند و هَلُمَّ جَرّاً. نتیجه عملی این بحث اهمیت کلام به عنوان مهمترین فعلی است که هر انسانی بر عهده دارد. چنانکه رسول الله (ص) فرمود: آیا بهشت و جهنم انسان را جز زبانش تعیین میکند؟ یعنی گفتار نیک است که پندار نیک و کردار نیک را میسازد. این یک سرّ سلوکی است؛ توجه بفرمایید! اینکه انسان چه میگوید، یعنی چه از دهانش خارج میشود، تعیین کننده افکار و رفتار اوست. برای همین، شروع بعثت با إقرا است و اسلام آوردن هرکسی با گفتن "شهادتین است و مرگ انسان هم با همین جمله باید باشد. در گوش نوزاد هم اذان میگویند تا همان "إقرا" را که در غار حراء از جبرئیل به پیامبر اکرم (ص) گفته شد باز آفرینی کنند. روایت است که رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت بخوان؛ گفتم نمیتوانم؛ پس مرفشار داد و باز گفت بخوان و نتوانستم. تا پس از سومین بار دیدم میتوانم بخوانم. ظاهراً مراد از بخوان در اینجا توانایی دریافت وحی با قلب و بیان آن به زبان است، چنانکه قرآن خواندن ما هم باید اینگونه باشد: باید معارف قرآن را حین از رو خواندن، از خدا دریافت کنیم.

این از "إقرا"، اما این إقرا یک قید هم دارد: بخوان به اسم خدا. یعنی خواندنت الی الله باشد و لله و مع الله. بسم اللهی هم که در آغاز سوره های قرآن و آغاز کارها میاید یعنی لحاظ کردن همین سه وجه: اطاعت خدا و برای خدا و با استعانت از خدا. یعنی کاری را میکنیم که خدا گفته و برای خدا آن کار را میکنیم و دائم حین کار از خدا نصرت میخواهیم و خدا را بیاد داریم یعنی استعانت مدام از او میجوییم. در این نخستین آیه قرآن هم دستور داده یا آموزش داده که بخوان، چون خدا گفته و برای خدا و با خدا. چه چیز را بخوان؟ قرآن را؛ که از اکنون تا سالها به تدریج بر تو نازل میشود.

حالا چرا نگفته إقرا بالله و گفته إقرا باسم الله؟ اسم یعنی سمة. سمة علامت یا نشانه ای است که شما را به صاحب آن دلالت میکند. اسم هر شخص نیز چنین است: تنها یک لفظ اعتباری و قراردادی میان اطرافیان اوست برای صدا کردن آن شخص و اسناد دادن به او.

اسم شخص، خود شخص نیست بلکه وسیله ای جعلی یعنی قراردادی برای ارتباط با آن شخص و نسبت دادن حالات و افعال به آن شخص است. برای همین در روایات بسیاری است که "اسم الله غیر الله". اسم خدا الفاضلی است که او جعل کرده تا بوسیله آنها به او توجه کنیم و او را بخوانیم و بستائیم و میان خود به او اشاره کنیم و به او اسناد دهیم مثلاً بگوییم رضا و سخط او چیست. حتی خود کلمه الله یک اسم است برای اشاره به "او" یعنی خدای بی اسم. در واقع همانطور که باز در روایات بسیاری هست "کمال التوحید نفی الصفات عنه". یعنی کمال توحید فهم این نکته است که خدا چیزی غیر این اسماء و صفات است و این الفاظ و معانی، وسیله التفات و توجه دل به اوست. امام رضا(ع) راجع به کلمه الله میفرماید یعنی "وَلَهُ الْخَلْقُ فِي مَعْرِفَتِهِ" یعنی آنکه خلق در شناخت او حیران اند. یعنی در سویدای وجودشان او را می یابند اما چگونگی او به جنبه معرفتشان در نمیآید. یعنی موضع درست معرفت الله موضع حیرت است، چنانچه رسول خدا(ص) دعا میکند که "رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا" خدایا مرا در حیرت در برابرت، فزون کن. پس "إِقرَأْ بِسْمِ رَبِّكَ" یعنی بخوان با استعانت از آنکه او را رَبِّ نام نهاده اند یا نامش رَبِّ است؛ و بسم الله یعنی با استعانت از آنکه الله مینامیدش یا الله نامش نهاده اید یا خودش چنین نامی بر خود نهاده تا چنین بنامیدش، آغاز بکار کن.

یا "إِقرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ" - بنا بر زائد بودن باء- یعنی بخوان نام رَبِّ را؛ یعنی با بر زبان آوردن نامش او را یاد کن (تا او هم تو را یاد کند).

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (2)

همانکه (پس از خلق تمام هستی) خلق کرد انسان را از لخته ای منعقد.

اینجا معنای ربوبیت خدا را بیان میکند: انسان را از هیچ، و سپس ناچیز آفرید. سپس رشدش داد بطوریکه توان تحمل معارف الهی را یافت و کسی چون تو شد و توانست رسول او گردد. آری کسی که انسان را از هیچ آفرید میتواند به او علم هم تملیک کند.

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (3) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (4) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (5)

بخوان! ای که پروردگارت اکرم است. همانکه با قلم تعلیم داد؛ به انسان، آنچه را نمیدانست.

این "اقرا" دیگر باء به اصطلاح زائد ندارد پس باء "اقرا" بالایی هم نمیتواند زائد باشد. پس معنای آیه نخست همان بوده که بخوان با استعانت از آنکه رب تو نام دارد، چه چیز را؟ قرآن را. بخوان درحالیکه ربّ اکرم است یعنی کریمترین است و اصلاً منشا جود و کرم است.

در قرآن وقتی خدا از خلقت انسان سخن میگوید اسم کریم را برای خود میآورد (یا ایّها الانسان ما عَرَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمِ) اما اینجا که از تعلیم انسان سخن میگوید خود را اکرم نامیده. همین مبعوث کردن رسولان به رسالت نهایت کرم و ذره پروری اوست. تعلیم آدمیان با ابزاری بنام قلم هم پرتویی از کرامت اوست.

قلم کنایه از خط و قدرت نوشتن و خواندن است که خداوند به آدم ابوالبشر و فرزندان او مرحمت کرد.

نسلهای پیشین انسان نما بودند، و همزمان با عصر یخبندان پیشین یعنی حدود 30 هزار سال قبل شروع به کاهش و انقراض نمودند و کم کم از میان رفتند. دوازده هزار سال پیش بود که آدم ابوالبشر و فرزندان او به منصفه ظهور رسیدند. در این وقت نسل نسانس ها(انسانهای قبلی) تقریباً منقرض شده بود. آنها چند فرق با این نسل فعلی که به هوموساپینس معروف است داشتند: اول آنکه آنها در غارها میزیستند؛ دوم آنکه تنها روش ارتزاق ایشان شکار و یکدگرخواری و جمع آوری میوه بوده و از کشاورزی و دامداری بی اطلاع بوده اند؛ سوم آنکه فاقد تمدن و سکونت روستایی و نظام اجتماعی و دین مشخص بوده اند و تنها تفاوت ایشان با حیوانات، نگهداری از افراد مسنّ و بیماران قبیله و نیز استخدام آتش برای حفاظت و گرمی و گاه پختن غذا بوده است؛ چهارم، زبان به مفهوم فعلی در میان ایشان نبوده و اصطلاحاً ناطق نبوده اند. گرچه مانند بسیاری حیوانات، مفاهیم ابتدایی را با حرکات و صداهایی به هم تفهیم میکردند. اما نسل فعلی انسان که از آدم ابوالبشر است و سابقه ای دوازده هزار ساله دارد، دارای زبان و نیز خط برای ثبت و بازخوانی زبان است و این بزرگترین نعمت خدا به گونه ای از موجودات است. با این نعمت، دانش ثبت و تصحیح و

فزونی یافت و به نسلهای بعد منتقل گشت و فرهنگ یعنی مجموعه ای از باورهای مرتبط، پا به عرصه وجود نهاد و از نسلی به نسل دیگر منتقل شد. معارف انبیاء نوشته و تدریس گشت و اخبار آسمانی و فلسفه بشری حفظ شد و تفصیل و تفسیر گشت. بنابراین هر فرد در هر زمانی توانست زمان را در نوردد و به باور پیشینیان دست یابد و آنها را نقل، نقد، و قبول کند. بنابراین اندیشه بشر نسل اندر نسل رو به فزونی و بعضاً تعالی رفت و از اضمحلال حفظ گشت. بخصوص معارف الهیه که تذکر به میثاق او با خدا در گذشته اش و میزان در تعالی او در امروزش بود از اندراس حفظ شد و به هرکس، در هر زمان رسید، تا بشارت و انداز او باشد. من و شما هم الان سر همین سفره نشسته و خود را در معرض آنچه قرار داده ایم که بیش از هزار سال قبل توسط فرشته وحی بر قلب یکی از ما نازل شده. این راز آن قلم است.

یک نکته هم مغفول نماند: آیه شریفه میفرماید خداست که تعلیم میدهد، منتها بواسطه قلم؛ یعنی "هو المعلم" خدا خودش معلم است. البته همیشه تعلیم با اسباب و اقلام نیست و ممکن است به الهام الهی باشد؛ چنانچه تمام معارف علوم نبوی من جمله کتب آسمانی و اکثر مکاشفات علوم باطنی و کشفیات علوم تجربی آغازش به الهام الهی است؛ سپس نوشته شده و با تعلیم آن نوشتار منتشر میشود.

از دیگر تلمیحات این آیات اهمیت تعلیم و تعلّم معارف انبیاء و نشر آن است و از این حیث، ثوابها و فضائل بی منتهایی که در روایات برای عالم و معلّم و متعلّم آمده گزاف نیست.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ (6) أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى (7)

براستی که هرگاه انسان خود را مستغنی ببیند، سر به طغیان بر میدارد.

از اینجا فصل دوم سوره آغاز میشود و ظاهراً ربطی به قسمت پیشین ندارد، مگر اینکه بخواهیم ربطی برایش دست و پا کنیم.

این آیه مطلع بخش جدید سوره و از کلیدی ترین آیات در باب معرفت انسان و سلوک معنوی اوست.

طغیان، سرکشی است یعنی انسان سر خود را بالا بکشد و بگوید سرم را برابر کسی خم نمیکنم و از کسی فرمان نخواهم برد بلکه هرچه خودم درست میدانم یا دوست دارم انجام خواهم داد. پس طغیان رفض بندگی خداست و یک حالت درونی است که البته به تظاهرات بیرونی هم ختم خواهد شد. و حتماً لازم نیست کسی فرعون باشد تا طاغی باشد، نوکر فرعون هم میتواند طاغی باشد.

یعنی نفس استغناء یک دید اشتباه است و ربطی به داشتن پول و مقام یا نداشتنش ندارد. یوسف و سلیمان قدرت و شوکت بسیار داشتند اما خود را مستغنی نمی دیدند. نعمت را از خدا میدیدند و شکر آنرا بجا میآوردند لذا سرکشی نمیکردند. پس پول و مقام و حتی علم بد نیست اما اگر بخاطر پول و مقام و علم کسی احساس استغنا و بی نیازی از خدا کند هلاک میشود. احساس استغنا بد است و علت بدی آن، دروغ بودن آن است. گدا را به استغنا چه کار؟! چه بسیار انسانها که به این پندار، مغرور و هلاک شدند.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ (8)

همانا بازگشت همه چیز بسوی پروردگار توست.

یعنی اول و آخر انسان خداست؛ خدا خلقش کرده و بسوی خود بازش خواهد خواند. لحظه لحظه حیات او نیز وابسته به خداست و اگر افاضه وجود و علم و قدرت به او متوقف شود، به کتم عدم باز میگردد یا مثل سنگی فاقد شعور و توانایی میگردد.

و سرانجام انسان حاضر شدن در محضر خداست و باید پاسخگو باشد. پس عجب است از این انسان که بخواهد سری میان سرها بلند کند و انا رجل بگوید!

سپس از همچو انسانی که سر به مخالفت با خدا و دین خدا برداشته مثالی میزند:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ (9) عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ (10)

آیا او را دیدی که وقتی بنده ما نماز میخواند، نهی اش میکرد؟!

در اخبار هست که این آیه راجع به ابوجهل است که رسول خدا(ص) را اذیت و از عبادت نهی مینمود و بعضی گفته اند ولید، مراد است که با یکی از مسلمانان چنین میکرد.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ (11) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (12)

اگر این بنده نمازگزار راه هدایت را می‌رود یا به تقوای الهی دعوت میکند، آیا باید با او مقابله کرد؟!

از این آیات برمیآید که بازداشتن کسی از نماز بدترین نوع منکر است.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (13)

این کس که دین را تکذیب میکند و از آن روی برمیتابد چه جوابی خواهد داشت؟!

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (14)

آیا نمیداند که خدا میبیند؟!

این آیه از کمرشکن ترین آیات و از بهترین نصایح قرآن است.

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (15)

هرگز! اگر انسان طاعی دست از طغیان خویش برندارد، ناصیه اش را میگیریم.

ناصیه به معنای پیشانی یا موی پیشانی و به نظر میاید که اینجا به معنای پیشانی نوشت یا سرنوشت بکار رفته و گرفتن آن اخذ و اجرای حکم بر آن است. یعنی او را گرفته و عذاب خواهیم کرد.

نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (16)

همان ناصیه ای را که پر از تکذیب و خطاکاری است.

بگذار یارانش را به کمک طلبد؛ ما نیز ماموران آتش را طلب خواهیم کرد.

كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (19)

هرگز! (این هرگز قرآن استغراقی و استیعابی است یعنی خط بطلان بر هرچه غیر خداست)

از چنین طاعی جباری که تو را از راه خدا و نماز بدرگاهش نهی میکند اطاعت مکن. و بدرگاه خدا سجده کن و به او نزدیک شو.

این آیه سجده واجب دارد یعنی به محض قرائت یا استماع آن باید سجده کرد. سجده حالتی است که نشانگر کمال کُرنش و نهایت احترام بنده نسبت به پروردگار خویش است.

قرآن کریم در جای جای آیات از سجده تمام موجودات در مقابل خداوند متعال پرده بر میدارد و در آیات زیادی نیز از سرپیچی و سجده نکردن ابلیس به مذمت یاد می کند. سجده هنگام قرائت یا استماع قرآن نیز حاکی از اوج تأثر قرآن در قاری یا مستمع بوده و ممدوح است: آیات خدا را نیمه های شب تلاوت میکنند و سر به سجده میگذارند (آل عمران: 113) یا در مذمت بعضی فرموده: چون قرآن میشوند سجده نمیکنند (انشقاق: 21).

نتیجتاً سجده حین قرائت یا استماع قرآن به قصد قربت یا به انکسار دل اگر خوف خودنمایی یا وهن دین در آن نباشد، مطلقاً مستحسن است و اصولاً یکی از موارد سجده که این همه به آن تشویق شده همین جاست. البته یازده آیه هم هست که به تصریح روایات، در آن سجده مستحب است. سجده در این آیه و سه آیه دیگر هم واجب است.

نکته مهم نقش سجده در تقرب به خداست که در این آیه بدان تصریح شده است. سجده مشخصه بارز اسلام است، بطوریکه سایر ادیان، اسلام را به دین سجده می‌شناسند.

سوره علق تشویق به قرائت قرآن و خواندن خدا و یاری خواستن از اوست. و امر به نماز و بخصوص سجده و نقش بارع سجده در تقرب به خدا، ساختار اصلی این سوره را تشکیل

میدهد؛ بطوریکه هرکس با این سوره مواجه میشود باید آنرا سجده کند. پس این سوره از حیثی قسیم النار و الجنة است.

تحقیقی راجع به چگونگی بعثت:

اخباری که کیفیت بعثت محمدبن عبدالله(ص) را بیان میکنند در چند مطلب اتفاق دارند، منجمله اینکه: ایشان پس از ازدواج با خدیجه، در بیست و پنج سالگی چند سال کاروان تجاری خدیجه را به شام برد و با مال او تجارت کرد. سپس این کار را وانهاد و آنچه مال، ملک خودش بود صدقه داد و مایل به کناره گیری از مردم گشت. بیشتر به سمت کوه حراء میرفت و در دامنه های آن به تفکر میپرداخت و سالی یکماه را در غاری در آن کوه خلوت میگزید. اینچنین بود تا چهل سالگی، در شبی، فرشته وحی را دید و آن فرشته لوحی به او نشان داد و گفت بخوان! او نتوانست؛ پس فرشته او را به سختی فشار داد و گفت بخوان! اینبار از روی نوشته خواند: إقرأ باسم ربك الذي خلق....

در روایات دیده ام که برای امان از حوادث مسافرت دریایی، خواندن این سوره توصیه شده و نیز برای محافظت از خزائن به آن متمسک شده اند. و خدا داند!

ص: 144

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از برخی روایات برمیآید که از برترین سوره های قرآن، همین سوره است. خواندن سوره قدر موجب نورايت میشود لذا به خواندنش در فرائض توصیه اکید شده. به کثرت قرائت آن (صد بار) در روز به عنوان ذکر سفارش شده و آنرا موجب تغییر تقدیر و تحویل سرنوشت و حصول سرور دانسته اند. در برخی روایات خاصیت محافظت به این سوره نسبت داده شده. بالجمله، هیچ سوره ای در ثواب قرائت به این سوره و سوره توحید نمیرسد و این دو سوره به اضافه حمد، کافی و معادل کل قرآن اند. خواندن این سوره برای اموات پرفایده است و موجب آرامش و آمرزش آنها و نیز قاری میگردد. کثرت قرائت این سوره از اسرع طرق در گشودگی باب رزق است. دستوراتی ماثور برای شفا با استعانت از سوره قدر هست که در کتاب "الاذکار" تقدیم داشته ام؛ هرکه خواست به آنجا مراجعه کند.

سوره قدر، معرفی و بیان اهمیت شب قدر است. شب قدر به بیانی که این سوره بیان داشته، شب نزول قرآن است. با توجه به آیه "ماه رمضان که قرآن در آن نازل شد..." (بقره: 185)، شب قدر باید در ماه رمضان قرار داشته باشد. روایات فریقین، آنرا در یکی از شبهای فرد دهه سوم ماه رمضان میدانند. مشهور در میان شیعیان شب بیست و سوم و به احتمال کمتر بیست و یکم، و مشهور در میان اهل سنت شب بیست و هفتم و به احتمال کمتر بیست و نهم است. از صدر اسلام رسم بوده که مسلمین شب یا شبهای محتمل القدر را احیاء میداشته، در دعا و عبادت میکوشیده اند. این سنت در روایات بی شماری تاکید شده و نسل اندر نسل به آن عمل گشته.

به اجماع فریقین شب قدر گرچه شب نزول دفعی قرآن - بر آسمان دنیا یا قلب پیامبر - بوده اما ویژگی مهم دیگری دارد که هر سال تکرار میشود و آن نوشته شدن تقدیرات سالیانه خلائق است. اینکه هرکس باید چه ارزاقی را دریافت کند و چه حوادث تلخ و شیرینی را از سر بگذراند. چه کسانی باید بمیرند و چه کسانی بدنیا بیایند و قس علی هذا. به این ویژگی شب قدر نیز در آغاز سوره دخان تصریح شده: قسم به کتاب مبین؛ که ما آنرا در شبی مبارک نازل

کردیم، ما پیوسته بیم میدادیم، در آن شب هر امر حکیمانه ای از هم جدا و تقدیر میگردد، امری که از جانب ماست.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (1)

همانا ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

شیخ صدوق مُبدع نظری است که در عین بی دلیل خوانده شدن آن توسط شیخ مفید، توسط اکثر علمای بعد از او پذیرفته شده است، او میگوید قرآن یک نزول دفعی-بنام انزال- دارد که در شب قدر واقع شد و یک نزول تدریجی-بنام تنزیل- که در مدت بیست و سه سال به فراخور حوادث، دوباره نازل شده. شب قدر شب نزول دفعی اولیه قرآن است.

اگر نظر شیخ صدوق را نپذیریم باید بگوییم که شب قدر آغاز بعثت رسول اکرم(ص) و آغاز نزول تدریجی قرآن بوده است و در ماه رمضان واقع شده است نه در ماه رجب. و اگر به اخبار بیست و هفتم رجب بودن مبعث بخواهیم ترتیب اثر دهیم باید بگوییم پیامبر با فرشته وحی دیدار داشته اما شروع نزول قرآن از تقریباً دو ماه بعد از آن و در شب قدر بوده چنانکه برخی روایات این مسأله را تأیید میکنند. در این صورت اصلاً فرض چیزی بنام نزول دفعی قرآن زائد به نظر میرسد و مخالفت شیخ مفید با آن چندان هم بی وجه نیست.

کیفیت نزول قرآن از زبان خود قرآن هم با تفصیل شیخ صدوق سازگار نیست؛ از جمله لفظ انزال برای نزول باران آمده که تدریجی است(رعد:17) و از زبان مشرکان به تنزیل قرآن اشکال شده که چرا یکدفعه نیامده؟ و جواب داده تا قلب پیامبر را با نزول تدریجی محکم کند (فرقان:23). یعنی لفظ تنزیل را برای نزول دفعی آورده و البته آنرا رد کرده است. پس در قرآن تفاوتی بین انزال و تنزیل نیست و قرآن تدریجاً نازل شده اما شروعش در شب قدر بوده.

گرچه انشاء معارفش استبعادی ندارد که دفعتاً از غیبی در هستی مثلاً لوح محفوظ به ظهوری مثلاً بیت المعمور که آنرا معادل کعبه در آسمان دانسته اند یا باطن پیامبر یا آسمان دنیا، تنزل یافته باشد. البته این راجع به معارف قرآن است و نه الفاظش که بسته به شرایط

زمان و تحقق وقایع شکل گرفته و اگر وقایع دیگری رخ میداد گفته اند شاید به الفاظی دیگر میبود و فرض نزول دفعی آن به همین شکل بر قلب نبی در اول بعثت، لازمه اش تحقق جبری تمام اتفاقات رخ داده در آن بیست و سه سال است؛ مضاف بر محذور تعلق علم فعلی خدا به افعال اختیاری عباد که هنوز رخ نداده و معدوم است. پس ناچاریم بگوییم نزول دفعی در پایان نزول تدریجی و در آخرین سال عمر رسول خدا(ص) بوده.

در هر حال این بحث قدم و حدوث قرآن منشا بحثها و درگیریها و تکفیرهای بسیاری در تاریخ اسلام بوده و غور در آن بی فایده و بی ثمر است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (2)

و تو چه میدانی شب قدر چیست؟

یعنی شب قدر آنقدر عظیم و پر اهمیت است که درک حقیقتش کار کسی نیست. تعبیرات "ما ادراک" و "ما یدریک" بیش از پانزده بار در قرآن آمده و نفی علم از نبی برای دلالت بر عظمت آن مطلب است و اشاره به این حقیقت که علم نزد خداست و به هرکس تنها همانقدر که خواسته تملیک کرده و بسیاری امور را به هیچ کس نگفته و پیش خودش نگه داشته مثلا با اینکه کل اسماء را به آدم آموخته اما آنطور که در روایات هست یک اسم را برای خودش نگه داشته و به احدی نیاموخته که به آن اسم مستأثر گویند یا زمان قیامت را به کسی نگفته: ای پیامبر از تو میپرسند انگار که تو میدانی!! (اعراف: 187).

و اکثر مغیبات را فقط خودش میداند و اصولا غیب یعنی آنچه فقط خدا میداند: همانا که غیب را فقط خدا میداند(یونس: 20).

گرچه هرکه را بخواهد از آنچه بخواهد مطلع میکند: این از اخبار غیب است که به تو وحی میکنیم (آل عمران: 44).

گرچه آنچه را که در اختیار دیگران حتی رسول اکرم(ص) گذاشته بسیار محدود است: بگو برای خود مالک نفع و ضرری نیستم جز آنچه خدا بخواهد و اگر غیب میدانستم خیر بیشتری کسب میکردم و هرگز بدی به من نمیرسید اما اینطور نیست (اعراف: 184).

ص: 147

حتی در قرآن از بسیاری چیزها سخن نرفته و بر این فکر که معلومات اولین و آخرین در قرآن هست، خود قرآن خط بطلان کشیده: و داستان بسیاری از پیامبران را برایت نگفتیم (نساء: 164 و غافر: 78).

نتیجه آنکه عباراتی مثل "ما ادراك ليلة القدر" تعارف نیست که فقط بیان عظمت شب قدر باشد، بلکه بیان نقص علم بشر حتی علم نبی نیز هست. توجه بفرمایید!

در روایتی در کتاب کافی در ذیل همین آیه نیز رسول خدا(ص) فرموده "لا أدري" یعنی من واقعاً نمیدانم.

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3)

شب قدر از هزار ماه برتر است.

هزار ماه حدود هشتاد سال و برابر با عمر کامل انسان است. یعنی این شب از تمام عمر برتر است. اگر این برتری را اطلاع داده میخواست نتیجه گیری کند و گرا بدهد که کاری که در این شب برای سعادت خویش میتوانید بکنید به اندازه تمام عمر شماست. همین اهمیت شب قدر را در تعالی و سلوک معنوی انسان نشان میدهد. یعنی عبادت در آن شب مثل یک عمر عبادت کردن است. انفاق در آن شب مثل یک عمر انفاق کردن است (بعضی صالحین انفاق واجب سالیانه خویش را در شب قدر بدست مستحق میرسانده اند). و احیاء آن شب به اندازه یک عمر احیاء داشتن اثر دارد.

پس شب قدر از بزرگترین نعماتی است که خدا به مؤمنین این امت بخشیده و راه آنها را بسی تسهیل کرده است. شب قدر عظیم ترین تجلی رحیمیت خداوند بر متقین امت مرحومه (یعنی مسلمین) است، بطوریکه با استفاده از برکات این شب در طول عمر خویش، گویا چند ده برابر، عمر کرده و توشه اندوخته اند.

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (4) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (5)

ص: 148

به دستور خدا در این شب ملائکه و روح نازل میشوند تا کارهایی را که برعهده دارند انجام دهند. سلام است این شب تا طلوع فجر. یا کارهایی که در آن سلام است را انجام دهند، تا طلوع فجر.

روح آنطور که در سوره نبأ گفتیم نه نام یک موجود بلکه نام یک دسته از موجودات است که از ملائکه برتر بوده و مثل گارد ویژه، مأمورین بلافصل الهی اند و امرشان در ملائکه و تمام هستی نافذ و مطاع است. توجه بفرمایید که ملائکه مانند نیروهای رسمی حکومتی یک کشور اند و دارای سلسله مراتب و ساختار مشخص و وظایف تعیین شده میباشند. اما کشور به یک گارد ویژه نیز نیاز دارد که ارتباط مستقیم و بی سلسله مراتب با حاکم داشته و بر تمامی قوای حکومتی و نیز بر تمامی کشور ناظر و حاکم باشد. این سپاه ویژه خدا موجوداتی بنام روح اند. البته بدلیل علو درجه و رفعت مکان و دوری از کثرت و نزدیکی به وحدت، تمایز و کثرتی در آنها بخصوص از دید ما پائینها به چشم نمیخورد و گویا موجود واحد اند و این بدلیل فنای نسبی ایشان در ذات احدیت و رفع تعینات و کثرات از ایشان است. پس گویا یک موجود است که عوامل بسیار دارد در حال تعامل و کش و انجام وظیفه است. توجه بفرمایید! درست مانند نیروهای ویژه که آنچنان لباس متحدالشکل پوشیده و سلاح یکسان بدست داشته و هماهنگ عمل میکنند که گویا یک موجود در حال فاعلیت است. یعنی روح از حیثی واحد و از حیثی متکثر است.

روح بر اعمال فرشتگان مقرب منجمله جبرئیل نظارت و اعمال حاکمیت میکند، چه رسد به مادون آنها.

چرا در این شب خاص، روح هم همراه با فرشته ها نازل میشود؟ چون در این شب خدا میخواهد مستقیماً روی امور نظارت داشته باشد؛ چون کار مهمی در جریان است.

در شب قدر فرشتگان و روح به سوی زمین فرو میآیند. اما چرا نگفتیم بسوی تمام ناسوت؟ چون شب قدر که در ماه رمضان هر سال واقع است، میقات خاصی برای کره زمین و زمینیان است.

اما این موجودات آسمانی که به آسمان زمین و خود زمین نازل میشوند چه میخواهند؟ یک چیز: بدنبال سلام اند. کلید قفل معرفت به شب قدر در این لفظ سلام است. توجه بفرمایید که شب قدر اولاً و بالذات شب مؤمنین است. چنانچه در یکی از این شبهای قدر، افتتاح نزول قرآن بوده و معلوم است که قرآن هم برای مؤمنین است و کافرین از آن بهره ای ندارند بلکه چون بیرون دایره رحمتش میمانند و حجت بر ایشان تمام میشود قهراً به عذابی دچار میشوند که آن بیرون است. توجه بفرمایید!

الغرض، شب قدر شب مؤمنین است و هر که درجه ایمانش فزون باشد بهره اش از آن شب بیشتر است. از این حیث بهره اصلی این شب از آن حجت خدا در هر عصر است و بقیه، بقدر بهره از نور ولایت الهیه، از آن شب بهره میبرند. هر که بامش بیش برفش بیشتر. پس شب قدر، شب بهره بردن مؤمنان به سعه وجودیشان از سلام است. حالا سلام چیست؟

سلام یکی از اسماء حق تعالی است، چنانچه در اواخر سوره حشر آمده: او خدایی است که جز او خدایی نیست، او ملک است، قدّوس است، سلام است، مؤمن است... سلام بودن خدا به معنای این است که خدا سراسر آرامش و امن و آسایش است. یعنی هیچ چیز نمیتواند تغییری در ذات او پدید آورد و بهائش را زایل سازد. خداست که از این سلام خود به هر که خواست میدهد و این صفت را در ذات او راسب میکند.

سلام راجع به ما هم به معنای سلم و امن و آرامش است. سلام در واقع نهایت کمالی است که هر کس واجد آن میشود. چنانچه خداوند به چنین کسی در سوره فجر، نفس مطمئنه اطلاق کرده.

بعضی سلام را سلامتی از آفات معنا میکنند که معنای ناقصی است، چون سلامتی از آفات لازمه آرامش و رضا و تسلیم است نه اینکه شرط کافی آن باشد.

برای حصول سلام، رفع نفسانیت و رهایی از هر غیر خدا خصوصاً "خود" لازم است. چنانکه در سوره صافات در وصف ابراهیم میفرماید: جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. یعنی با قلب سلیم پیش خدا آمد و این آیه در اخبار به قلبی معنا شده که غیر خدا در آن نباشد. پس سلام یعنی همه

چیز. حالا چه چیز باارزشتر از سلام هست که بخواهند آنرا در شب قدر میان رعایای خدا تقسیم کنند؟! هیچ چیز.

خداوند در شب قدر بهره ای از بهاء خود را به هرکه بخواهد می‌دهد. جالب است که دعای سحرهای ماه مبارک رمضان نیز با اشاره به بهاء الهی آغاز میشود. بهاء همان سلام و به معنی سرور آمیخته با طمانینه و آرامش است: "اللهم انا نسئلك من بهاءك..." وقتی هم ما به هم سلام میکنیم یعنی این اسم خدا را به اجازه خدا-چون او اذن و دستور داده مؤمنین به هم سلام کنند- بر هم جاری میکنیم و ثابت شدنش در طرف را از خدا میخواهیم. پس با هر سلام و علیکی، هر دو طرف بهره ای از سلام الهی مییابند و گویا از شب قدری گذر کرده، زنده میشوند. بشرط اینکه ملتفت به این مساله باشند. این التفات همه جا برای جریان آثار لازم است. احیاء گرفتن شب قدر هم برای تحصیل التفات و آگاهانه در معرض رحمت حق قرار گرفتن است.

پس شب قدر اولاً و بالذات شب تقدیر نیست بلکه شب ائصاف به سلام یعنی شب تقدیس است. فرشته‌ها و روح مجری و ناظر بر تقسیم این تقدیس اند. منتها وقتی تقدیس صورت گرفت اولین اثرش را در تقدیر سالیانه هرکس میگذارد و برکت در مال و جان و وقتش قرار میگیرد. و هرکس از آن بی بهره بود قهراً تقدیری بی رحمت و برکت خواهد داشت. یعنی آنچه اصیل است رحمت است که تقسیم میشود اما اگر جایی لایق رحمت نبود و نخواست، قهراً نکبت خواهد ماند. اصل خلقت هم به نصّ آیه 119 سوره یوسف برای شمول رحمت بوده، خدا همه را خلق کرده تا آنها را گرامی دارد اما وقتی کسی نخواست مگر به زور میشود؟ (إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبِّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ).

کلمه "قدر" در شب قدر هم، به معنای عظمت و ارزش است، گرچه نتیجه آن شب برای هرکس بخصوص مؤمنین، تعیین تقدیرات ایشان است. در واقع شب قدر شب تجلی رحمت خاص خداوند است بر مستعدین، البته خدا کریم است و جرعه ای از این شراب رحمت را بر همه، حتی منکرین و غافلین میافشانند چه رسد به آنکه به امید این رحمت و به آرزوی برخورداری از سلام و بهاء آن، بیدار و به انتظار است.

سوره قدر تذکر به باب رحمت بی مانندی است که خداوند بر مؤمنین مفتوح کرده تا با توبه و عبادت و دعا در آن شب تقدیرشان تغییر کند و رو به سعادت آورند و ره صد ساله را یک شبه طی کنند. کثرت قرائت و تمسک به این سوره نیز نمی از یم است و چنین اثری دارد، اگر خدا بخواهد. در هر حال فراموش نشود که وظیفه ما اِحیاء لیلۃ القدر است نه ادراک آن، چون خداوند فرموده "ما ادراک ما لیلۃ القدر".

راجع به شب قدر در متون روایی فریقین بی گزاف به اندازه یک کتاب، مطلب هست. بگونه ای که هیچ بخش قرآن اینگونه پر روایت نیست. در اینجا نکات جالبی از آنها معروض میدارم:

1: در بعضی از قرائتها بجای "مِن کَلِّ امر"، "مِن کَلِّ امریء" ضبط شده یعنی فرشتگان و روح در آن شب بر هرکس نازل میشوند، یعنی از احوال همه تفحص میکنند و پرونده همه را باز کرده، راجع به آنها حکم میکنند. یعنی شب قدر شب حسابرسی و حکم شدن برای همه است. البته این مطلب از همان قرائت مشهور هم با معاضدت روایات قابل برداشت است. روایتی هم "بکَلِّ امر" را تنزیل دانسته نه "مِن کَلِّ امر"!!

2: هرچه در شب قدر تقدیر و مکتوب میشود قطعی و غیر قابل اجتناب است؟ خیر! در روایات هست که تا هنگام تحقق خارجی و اجرای هر حکمی، دست خدا باز است و میتواند جلوی اجرای هر بخش را که خواست، بگیرد و بجایش هرچه خواست حکم کند: لِلهِ الْبَداء. یعنی از قدرت خداست که هیچ چیز دست او را نمی بندد. اما اگر از بداء- که استثنایی است در حکم خدا - صرف نظر کنیم، از روایات بسیاری برمیآید که احکام امضاء شده در شب قدر معمولاً تغییر نمی پذیرند و تماماً به اجرا گذاشته میشوند. یعنی آجالی که برای آن سال تعیین شده اند از سنخ آجال قطعی هستند که خدا فرموده "لَنْ يُؤَخَّرَ اللهُ نَفْساً إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا" 3

: در روایات است که: شب قدر در هر سال تکرار میشود و مختصّ مسلمانان است؛ شب قدر آغاز و انجام سال است؛ شبی است با هوای معتدل چه در فصل سرد واقع شود و چه در فصل گرم؛ اگر کسی در آن شب بخوابد برکات بسیاری از او فوت میشود؛ در روایاتی تصریح شده که شب قدر شب نوزدهم نمیباشد؛ از روایات زیادی برمیآید که شب قدر شب بیست و سوم است اما احیاء و عبادت شب بیست و یکم در توفیق استفاده از شب قدر که شب بیست و سوم است نقش بسیار دارد؛ از برخی روایات برمیآید که در شب نوزدهم و بیست و یکم، پرونده ها در حال خوانده شدن و آماده سازی اند و در شب قدر که بیست و سوم است راجع به آنها حکم میشود.

4: در روایات است که عبادات و نفقات در شب قدر برابر با هزار ماه انجام آنها هستند و اگر خدا اعمال مؤمنین را اینگونه مضاعف نمیکرد به درجاتی که باید، نمیرسیدند.

5: در برخی روایات، سوره قدر را برای بیان عظمت حضرت زهرا (س) و برتری حق شیعیان بر حاکمان بنی امیه که هزار ماه سلطنت کردند بکار برده اند. این از باب استفاده است نه تأویل. اما در روایات کوفیون در سده های بعدی این استفاده، کم کم شکل تأویل به خود گرفته که قابل تأمل است. آنها روح را جبرئیل گرفته اند و نعوذ باللّه معتقد به حلولش در فاطمه گشته اند. در بعضی روایات هم هست که به ازای آن حکومت فاسد هزار ماهه که بر گرده مسلمانان مسلط شدند خداوند لیلة القدر را به پیامبر و صالحین امت هدیه فرمود. از امثال این روایت برمیآید که هرچه هدایت ظاهری از جامعه مفقود گردد، نصرت های باطنی بر اهل حق بیشتر میگردد. چنانکه از بعضی روایات برمیآید در ازاء غیبت امام، به شیعیان چند چیز مرحمت کرده اند که از جمله آنها استخاره و روشن شدن راه از طریق آن است.

6: در بعضی روایات هست که چهارکس از شب قدر بهره نمیرد: شراخوار، عاق والدین، قاطع رحم، و کینه توز.

7: در بعضی روایات هست که مستحقّ زیارت روح، حجت زمان (ع) است و دیگر فرشتگان هر یک سراغ کسی میروند. البته هر فرشته ای هر وقت که نازل میشود اول خدمت امام زمانه (ع) میرسد بعد پی کارش میرود. در تصحیفی چنین آمده: مستحقّ زیادت روح،

حجّت زمان(ع) است؟! در این صورت، مراد از روح، اتّصال عبد با خداست، چنانچه در روایتی دیگر منسوب به امام رضا(ع) روح را عمودی از نور دانسته که رابط خدا با امام است و تا عرش بالا می‌رود. امام در آن نظر میکند و مغیبات را میفهمد. این اخبار شاذّ و نادرند، اما آنها را آوردم شاید خواننده چیزی از آنها بفهمد که ما نفهمیده ایم.

در بعضی روایات هست که نامه تقدیر شده بندگان در آن شب بر امام زمانه (عج) عرضه میشود.

در روایتی هست که علم امام(ع) علم جُمَلی است که هر سال شب قدر بر ایشان تفسیر و تشریح و توضیح میشود.

در روایتی هست امام(ع) خیلی چیزها را میداند اما در شب قدر هر سال به او وظایفی را که در قبال آنها دارد الهام میکنند. یعنی میگویند در فلان واقعه که میدانی رخ خواهد داد، باید فلان کار را بکنی!

8: در برخی روایات هست که درک شب قدر مختصّ امام بر حق(ع) است و از علائم و حجّتهای امام بودن مدّعی، این است که شب قدر، فرشتگان و روح بر او نازل شوند. لذا صبح فردایش باید وقایع یکسال هستی را تمام و کمال نه به شکل کلی و گزاف، با تاریخ و جزئیات بداند و اطلاع دهد و از آمدن آنها در آن تاریخها بر امام بودنش میشود یقین کرد.

اما روایاتی متعارض میگویند شب قدر شب دریافت تکالیف برای امام است و آنچه واقع میشود همه اش در شب قدر بر امام معلوم نمیشود و هر روز خداوند در تجلّی نویی است و چیزهای جدیدی را خلق و به امام اطلاع میدهد.

در برخی روایات هست با شب قدر بر مخالفین استدلال کنید، یعنی بگویید با رحلت رسول(ص)، مگر نباید جانشینی باشد که در شب قدر فرشتگان بر او نازل شوند؟ آیا با رفتن رسول(ص)، شب قدر هم تعطیل شده؟

9: در روایتی هست که شب قدر، مؤمنین مشغول عبادت و دعایند؛ اما امام(ع) مشغول است به اطلاع یافتن از تقدیرات سالیانه خلق که از آن به امر تعبیر میشود و امام انسان کسی است که صاحب و مطلع از این امر باشد: أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و اولی الامر منکم.

10: سلام در روایات به برکتِ دائمِ تفسیر شده است.

ص: 155

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره احتمالاً مدنی و راجع به اهل کتابی است که علی‌رغم دیدن بیّنات، به اسلام که دین قیّم است ایمان نیاوردند. اسلام از ایشان چیزی نمیخواست جز عبادت خالصانه و پیرایش دین و بخشی از مال را برای خدا خرج کردن؛ اما جحود کردند و نپذیرفتند و شرّ البریة شدند و مخلّد در آتش.

این سوره از ادلّه مبعوث بودن رسول خدا(ص) بر عموم بشر است و یک آیه درخشان دارد که از جوامع الکلم محسوب میگردد. در آن آیه، اساس و روح دین ترسیم شده است.

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (1)

هرگز دست از سر کافران از اهل کتاب یا مشرکین، برداشته نمیشود تا بیّنه بر ایشان اقامه گردد.

یعنی سنّت خداست که پیام هدایت بخش دین را به همه برساند تا حجّت بر ایشان تمام شود و هرکس خواست ایمان بیاورد، بتواند؛ و هرکس ایمان نیاورد بدلیل فقدان دلیل نبوده باشد، بلکه جحود خودش باعث آن باشد تا حجّتی نزد خدا نداشته باشد و بشود عذابش کرد.

در واقع این آیه مثل آیه ای است که میگوید "مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا" یعنی تا رسولی نفرستاده و حجّت را تمام نکنیم، ایشان را عذاب نخواهیم کرد. ساده تر آنکه خدای تعالی دست از هدایت کفار بر نمی دارد تا زمانی که حجّت بر آنان تمام شود، و خودشان یقین کنند که محمد(ص) رسول خدا است، و راست می گوید، و لجاج و عناد و ادار به کفرشان ساخته.

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (2)

این بیّنه که حجّت را تمام میکند رسولی است که صحف مطهّره را تلاوت میکند.

مراد از صحف مطهره قرآن است. چنانچه خود قرآن کریم مکرر خود را با این عنوان معرفی میکند: "فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ" مطهر بودن این صحف نیز پاکی از لوث باطل و دسّ شیطان است. چنانچه در چند جای قرآن به آن تصریح شده.

فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ (3)

در قرآن کتب قیمه است.

کتاب به معنای احکام الهی است چنانکه در مورد روزه میفرماید "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ" یا در مورد جهاد: "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ". قیمة بودن احکام قرآن به معنای حاکم بودن آنهاست بر احکام شرایع قبل و انطباق کامل آنها با مصالح بشری.

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (4)

اما اهل کتاب متفرّق شدند یعنی عده ای به اسلام ایمان آورده و عده ای از آن روی گردان شدند و این تفرّق بعد از اقامه بیّنه بر ایشان بود.

یعنی بیّنه اقامه شد، آنگاه عده ای ایمان آوردند و عده ای با اینکه حقانیت آنرا فهمیدند - چون معنای بیّنه همین است - لجاجت و جحود کردند و کافر شدند.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (5)

(چرا در این امر اختلاف کردند و عده ای کافر شدند؟! در حالیکه) جز این از آنها خواسته نشده بود که خدا را خالصانه و ساده عبادت کنند و نماز بپا دارند و زکات پردازند؛ این دین قیم است.

این آیه از علوم جمعی جُملی قرآن است و تمام آنچه را که در قرآن آمده میخواهد در عبارتی کوتاه جوهرکشی کند. این سنخ آیات را میشود "جوهرالشریعه" یا "اساس دین" نام نهاد. طبق این آیه غرض دین عبودیت خالصانه و بی تحریف خداست. عبارت حنفاء میرساند که برای

رسیدن به اصل دین باید آنرا از پیرایه‌هایی که به اصطلاح متدینین! در طی قرن‌ها بر آن تنیده اند رها کنید. بخصوص یهودیت و مسیحیت، آیینها و باورهای بسیار به خود گرفته اند که در شریعت موسی و عیسی نبوده و توسط کشیشان و خاخامها به دین اضافه شده. البته در اسلام هم این اضافات در مذاهب گوناگون کم نیست و منجر به فاصله گرفتن دینی که در جامعه ترویج میشود با دین حنیفی که قرآن معرفی میکند شده است. یا باید این بزکها و قیود و تأویلهای و امانی و بایدهای اضافه را از دین شست یا از آنها عبور کرد و به اصل رسید و روی اصل دین تاکید کرد.

این عبودیت خالصانه و حنیفانه بر دو چیز بنا شده: توجه به حق و محبت به خلق. از اولی با نماز تعبیر شده و از دومی با زکات. لفظ صلاة عیناً ترجمه اش توجه به خداست و لفظ زکات، سر ریز و ریزش داشتن و بخشیدن بیش از نیاز.

دین قیّم یعنی راست و استوار و درست، که انسان را سریع و مطمئن و راحت بسوی خدا میبرد. چنین دینی اساسش همین دو کلمه است.

صلاة گرفتن فیوضات از خداست و زکات دادنش به ماسوی. کسی که از آنجا بگیرد و به اینجا بدهد میشود واسط فیض؛ میشود خلیفه خدا؛ و این کمال انسان است.

روایتی از امام صادق(ع) است که قائم آل محمد (عج) دین را به حالت قیّمه باز میگرداند. مؤلف گوید گویا یعنی زوائد و حواشی و عَرَضیات آنرا به ذات و اصل و اساسی که فراموش شده باز میگرداند آنچنانکه - آنطور که در روایات است - گویا دین تازه ای آورده و به همین دلیل تکفیرش میکنند.

راجع به خلوص، روایت است که اگر کسی چهل روز همه کارهایش را خالصانه برای خدا انجام دهد، خداوند حکمت نصیب او میکند و هر چه میگوید حکمت است.

منظور از دین قیّمه که در آخر آیه آمده دین استوار و مستقیم است. دینی که متابعت از آن، انسان را تعالی میبخشد و از راه مستقیم و بدون کجی به مقصد میرساند. در عبارت قیّمه، برپا و زنده بودن دین هم لحاظ شده و مرده بودن ادیان گذشته و سرآمدن زمان آنها ملحوظ است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (6)

(با این حال اسلام را نپذیرفتند؛ همانا کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنم جاودانه اند. اینان بدترین خلائق اند.)

حیف از انسان که به تعبیر قرآن، خدا زمین و آسمان را برای او خلق کرده و صد و بیست و چهار هزار پیامبر بسوی او فرستاده اما بخاطر لجاجت، بدترین خلق محسوب شود. همین انسان میتواند با متابعت از حق بهترین خلق محسوب شود. عجب از انسان که هم بدترین مخلوق میشود، هم بهترین:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (7)

و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح داشته اند بهترین مردم اند.

روایات بسیاری که به حد تواتر میرسد، خیر البریة را علی(ع) و شیعیان ایشان دانسته؛ حتی در روایات اهل سنت هست که وقتی پیامبر(ص) این آیه را میخواند میفرمود علی(ع)، خیر البریة است.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَ رَبَّهُ (8)

پاداششان نزد خداست: بهشتی جاودان که نهرها در بسترش جاری است. تا ابد در آن اند. خدا از ایشان و ایشان از خدا راضی اند. این جزای کسی است که در برابر پروردگارش خشیت داشته.

یعنی کلید توفیق ایمان آوردن، خشیت و کلید کفر، جحود و کبر و خودبینی است. جزای کفر بی پروا برگرد جهنم است اما جزای ایمان به تنهایی بهشت نیست مگر با عمل صالح همراه شود.

نکته جالبی که در این آیه هست انتساب جزای خیرالبریّه به عندیّت خداست. اصولاً انتظار جزاء از مردم نابجاست چون مردم اعمال صالح ما را نمی بینند و اگر ببینند نمی فهمند و اگر بفهمند حاضر نیستند مقرّ به آن شوند و اگر اقرار هم کردند چیزی جز به! به! کردن ندارند که نثار ما کنند و به ایشان هم گذرا و بی عمق و بی اثر است و آبی از آن گرم نمیشود و چند روز بعد هم از یادشان می‌رود. چه خوب که جزای مؤمنین متّقی نزد خداست و سر و کارشان با خدا.

عدن هم یعنی جاودان، کلمه معدن هم از همین ریشه و به معنی تمام نشدنی است.

در کتاب کافی ذیل این آیه حدیثی هست که میگوید این جنت که توصیف شده، پیش از قیامت و از قبر برای مؤمن آغاز میشود.

همچنین در روایات است که اگر خدا از کسی خشنود بود، رضایت او را نسبت به خود جلب میکند یعنی چنان میکند که او هم از خدا و آنچه در زندگی برایش تقدیر کرده راضی باشد.

و نیز در برخی روایات هست وقتی بنده از خدا و تقدیرش راضی بود، آنوقت خدا هم از او راضی است.

در روایتی، خشیت اینطور معنا شده که بگونه ای باشی که همیشه خدا را ببینی یا اگر نمیتوانی، بگونه ای که یقین داری او تو را میبیند. قرآن خشیت را ناشی از معرفت درست به خدا میداند: اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. یعنی وقتی خدا را همانگونه که واقعا هست شناختیم - نه آنگونه که برای خود در ذهن خود ساخته ایم - در برابرش خشیت پیدا میکنیم. طریق تحصیل این علم هم قرآن است. خواندن قرآن علم نظری اش را نصیب آدم میکند و عمل به قرآن علم واقعی عملی وجدانی را در وجود آدم راسب میکند. هرکس خشیت ندارد علم واقعی ندارد و تنها عبارات و اشاراتی را از بر کرده است.

سوره بینه، هشدار برای کافران اهل کتاب است که در عین اقامه بینه بر حقایق این دین قیّمه، از آن رخ برتافته اند و دلیل این خذلان، نبود خشیت در ایشان است و عاقبت این راه،

خلود در آتش است. مگر اسلام چیست جز دین حنیفی که به بنده خدا بودن و نماز و زکات دعوت میکند؟ این سوره ما را به دو کلمه عبادت و محبت فرامیخواند و آنها را عصاره تعالیم دین میدانند و به خلوص و حنیفیت در پیمودن این راه تذکر میدهد. خلوص برای خدا کردن و حنیفیت، سادگی و آسانی و در دسترس بودن راه خداست. راه شیعیان راستین مکتب امیر مؤمنان (ع) نیز جز این نیست و به همین دلیل مصداق بارز خیر البریه ایشانند. وجه اصرار بر تطبیق این آیات بر شیعیان شاید این باشد که آنها که پس از پیامبر (ص) از علی (ع) اعراض کردند و حتی کمر به دشمنی با ایشان بستند به نوعی در ذیل عنوان کافران اهل کتاب محسوب میشوند، منتها کتاب ایشان قرآن است. و در پایان باعث بدبختی را نبود خشیت در شر البریه عنوان میکند.

ص: 161

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از زلزله بزرگ روز قیامت و برخاستن مردم برای دیدن نتیجه اعمالشان سخن میگوید. از آیات زیبای این سوره آیه ای است که به زنده و باشعور بودن زمین و شهادتش بر اعمال هر روزه ما دلالت دارد. آخر سوره ناموس عدل خدا را بیان کرده که هرکس هرچه کند همان را خواهد دید.

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (1) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (2)

وقتی زمین را به سختی به لرزه درآورند. و زمین گرانبارهای خویش را بیرون بریزد.

مراد از اُثْقَالِ اَرْضِ مردگان اند و اسرار مردگان؛ چون زمین قرنهای همه را در خود نگه داشته. زمین با لرزش بسیار مردگان را از خود بیرون میریزد؛ مثل شیر که وقتی در مشک زده میشود چربی هایش را بیرون میریزد. سپس مردگان با نفخه حیات به اذن پروردگار زنده میشوند. این آیات به جسمانی بودن معاد دلالت دارند.

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (3)

و انسان (وحشتزده) بگوید زمین را چه شده است؟

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (4) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (5)

آنروز زمین به سخن درآمده اخبارش را بگوید. چون خدایش به او فرمان داده.

این آیه صراحت دارد که زمین نیز مانند ما یک موجود زنده و ذی شعور است و البته قبل از همه ما بوده و با همه ما بوده و پس از تک تک ما خواهد بود. زمین شاهد تمامی اعمال نیک و بد ما انسانهاست. روزی به اذن پروردگار زبان باز خواهد کرد و همه را خواهد گفت. پناه بر خدا از آن روز!

عربی نشسته بود و به بازی، تۀ عصایش را بر زمین میکوفت. رسول خدا(ص) فرمود: زمین را آزار مده که مادر ماست و به ما مهربان است.

در روایت دیگری است که زمین را حرمت کنید که مادر ماست.

روایت است در جای جای زمین اذان بگوئید و نماز بخوانید که زمین به تک تک آنها شهادت خواهد داد.

امیر مؤمنان(ع) بیت المال را که تقسیم میکرد، کف خزانه را جارو میکشید و آنجا دو رکعت نماز میخواند و میگفت: ای زمین! شاهد باش که من چیزی از بیت المال را تقسیم نشده باقی نگذاشتم و همه را به حق تقسیم کردم.

پس اخباری که زمین روزی خواهد گفت کارهایی است بر روی آن رخ داده.

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (6)

آنروز مردم گروه گروه(بعضی سیه رو و بعضی روسفید) از قبر برخیزند تا اعمالشان را به ایشان نشان دهند.

توجه بفرمایید که میروند تا خود اعمال را ببینند نه جزای اعمال را. یعنی انسان همیشه میزبان اعمال خود است و اعمالش، مهمانان همیشگی و چون فرزندان اویند. گویی انسان اعمالش را برگردن خود حمل میکند. به عبارتی هرچه انسان کرده در درون او ثبت و ضبط است. نه اینکه نوشتار و سیاهه ای از اعمال در درونش باشد، بلکه خود اعمال همراه با او و درون او موجود است و ماهیت انسان را همین اعمال خوب و بد میسازد. یعنی بهشت و جهنم در درون هرکس همین الان قائم است و البته اگر عین الیقین داشته باشد هم اکنون میبیند، اما اگر نداشته باشد فعلا نمیبیند. اما در قیامت به همه، اعمالشان را در درونشان نشان میدهند. تجسم اعمال در موطن درونی هرکس رخ میدهد نه در بیرون - و مثلاً روی یک پرده سینمایی - که اگر چنین باشد حقیقت نیست و مجاز و خاطره است.

البته بهشت و جهنم در بیرون وجود انسان قائم است و متقین را به بهشت برند و کافرین را در جهنم بریزند. بهشت و جهنم، جزا و معادل بیرونی اعمال درونی ایشان است که در درونشان موجود است.

در سوره نساء هست: کسانی که اموال یتیم را میخورند، در حال خوردن آتش اند و بزودی در آتشی هم، افکنده خواهند شد. آتش خوردن، عین و باطن خوردن مال یتیم است، این آتش مادامیکه توبه خاموشش نکرده، در دل زبانه میکشد و موجود است؛ این یک عذاب که از زمان انجام کار بد شروع میشود؛ عذاب دوم عذاب و نکبت دنیوی این گناه است که زندگی آدم را تلخ و بی برکت میسازد؛ عذاب سوم در قبر است که تنها شدن با همان آتش درون است و سوختن بدان در عالم مثال؛ البته گاهی قبل از مرگ، شخص، برزخ را در رؤیا مشاهده میکند، بلکه توبه کند؛ عذاب چهارم جهنم است که او را در آن خواهند افکند؛ عذاب پنجم که از همینجا هم شروع شده و تا آنجا ادامه دارد عذاب بعد و سرمای دوری از خداست.

به همین قیاس، خوبی هم پنج ثواب یا پاداش دارد: یکی خود فعل که در دل موجود است، دوم برکت دنیوی آن، سوم خرمی برزخی آن، چهارم جنات عدن پس از قیامت، پنجم عندیّت با خدا و رضای الهی که از همینجا شروع میشود. به این مطالب توجه بفرمایید که براحتی بدست نیایند!

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8)

پس هرکس ولو بقدر ذره ای خوبی کرده باشد آنرا ببیند و هرکس ولو بقدر ذره ای بدی کرده باشد آنرا ببیند.

چطور ببیند؟ به آن پنج صورتی که در بالا عرض کردیم. عربی بیابانی نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت چیزی از قرآن به من بیاموز! پیامبر این دو آیه را خواند. عرب گفت مرا بس است. پیامبر(ص) فرمود آری این دو آیه دستوری "جامع" برای زندگی است و به نقلی دیگر فرمود آن مرد فقیه بسوی قومش بازگشت. پس از آن، نام دوم این سوره "جامعه" گشت.

در اخبار هست سعدابی وقاص روزی خرمایی به مسکینی بخشید، مسکین این صدقه را کم شمرد و دست عقب کشید. سعد گفت وای بر تو! خداوند ذره ای کار نیک را پذیرفته و تو خرمایی را نمیپذیری؟!!

توجه کنید که بیان دیگر قاعده "مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ..."، این است که "هرکس هرچه بر سرش میآید حَقِّش است" یعنی اصولاً خوبیها و بدی های ما به ما بازگشته و این شده که اینطور شده. البته درست تر است که بگوییم بدیها و خوبیها جایی نرفته بوده که به ما برگردد بلکه در درون ما موجود بوده و حال و روز خوب یا بد ما را ساخته. یعنی ترجمه درست آیه این است: هرکس ذره ای خوبی میکند، دارد آن خوبی را مبیند و هرکس ذره ای بدی میکند، دارد آن بدی را مبیند. منتها چشم ما در دنیا بخاطر کثرت توجه به ظاهر، کور است.

روایت است استمرار قرائت سوره زلزال موجب امان از مرگهایی با بلاهای طبیعی چون زلزله و صاعقه و سیل است.

در برخی روایات این سوره ربع قرآن محسوب شده و با توجه به آیات جامعه در آن چنین سخنی استبعاد ندارد.

در روایتی خواندن این سوره پیش از ورود بر کسی که انسان از سَطَوَاتِ او بیمناک است توصیه شده.

در روایات هست که در زمان ابوبکر در مدینه مدام زلزله میآمد، دست بدامان علی(ع) شدند، ایشان بر تپه ای بالا رفت و دست بر زمین نهاد و گفت: مَا لَكَ أَسْكُنِي! یعنی تو را چه میشود؟ آرام بگیر!

رسول خدا(ص) فرمود در بیابان که هستید موقع اذان با صدای بلند اذان بگویید که هیچ سنگی و هیچ جنّی نیست که آن صدا به گوشش برسد جز آنکه در قیامت شهادت خواهد داد.

ص: 165

در روایتی امام رضا(ع) فرمود کودک خود را امر کنید تا با دست خود صدقه دهد گرچه اندک باشد؛ نزد خدا هر چیزی ولو اندک فراموش نشود، سپس آیه شریفه را خواند "مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ".

سوره زلزال، راجع به زمین است. زمین مادر ماست و از زهدان او بدنیا آمده و بر سطحش زندگی میکنیم. زمین زیر پای ماست اما اعمال ما را بدقت ثبت و ضبط میکند. روزی زمین ما را خواهد بلعید و در خود فرو خواهد برد: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى. عاقبت روزی تب و لرز کرده، قی کرده و ما را از خود بیرون خواهد افکند و بر خوب و بد اعمال ما شهادت خواهد داد. آری هرکس ذره ای خوبی کند آن خوبی همیشه همراه او و نصب العین اوست و هرکس ذره ای بدی کند آن بدی همیشه همراه او و نصب العین اوست؛ مگر اینکه توبه کند که توبه اگر قبول شود گناه را کاملاً زائل میسازد. آری فعل انسان مانند فرزند انسان از حیثی مخلوق اوست (وَ تَخْلُقُونَ إِيَّاهُ) و تا مدت‌ها - گاهی تا ابد - مهمان او خواهد بود و از بد و خویش انسان را آزار خواهد داد یا شادمان خواهد کرد. مراقب باشیم شب و روز در حال خلق چه قرینی برای خود هستیم.

ص: 166

عادیات از آهنگین ترین سوره های قرآن است. این سوره بیشتر به یک تابلوی نقاشی شبیه است تا گفتار. تابلویی که صحنه آغازین جنگ ذات السلاسل را به تصویر کشیده است. در سال هشتم هجری، پس از جنگ خیبر و پیش از فتح مکه پیرمردی به مدینه نزد پیامبر آمد و گفت نصیحتی برای تو دارم! پیامبر(ص) فرمود نصیحتت را بگو. پیرمرد گفت عده زیادی از قبیله بنی سلیم و عامله و فضاغه هم پیمان شده و در وادی رمل در راه مدینه به شامات، اردو زده اند، هر که را که به آن سو می رود اسیر میکنند و در حال طراحی نقشه شبیخون زدن به اطراف مدینه اند. پیامبر(ص) دستور داد مسلمین در مسجد اجتماع کنند و خواست سپاهی تشکیل شده به آن سو برود. عده زیادی داوطلب شدند، پیامبر(ص) میان ایشان قرعه کشید و عده ای حدود سیصد نفر را انتخاب کرد و یکی از صحابه را که در برخی نقلها ابوبکر گفته شده و در برخی عمروعاص، به رهبری ایشان تعیین نمود. سپاه بسوی وادی رمل براه افتاد و چون با دشمن روبرو گشت با تحمل عده ای کشته عقب نشست و پیکی به مدینه فرستاد که عده دشمن بیش از آنچه می باشد است که گمان می رفت. پیامبر(ص) دوستان دیگر را به فرماندهی ابوعبیده جراح به کمک ایشان فرستاد. وقتی نیروی کمکی رسید میان عمروعاص و ابوعبیده بر سر پیش نمازی و فرماندهی بر سپاه اختلاف افتاد. عمروعاص می گفت تو نیروی کمکی هستی و تحت امر منی و ابوعبیده می گفت تو کاری از پیش نبرده ای لذا رسول خدا مرا به فرماندهی نشانده. در گیر و دار این اختلاف کار جنگ معطل ماند. خبر که به پیامبر رسید دستور بازگشت کل سپاه را داد. وقتی سپاه به مدینه رسید پیامبر(ص) ایشان را تجدید آرایش نمود و اینبار علی(ع) را به امارت گمارد. علی(ع) برخلاف انتظار، سپاه را از راه عراق حرکت داد و چند روز از بیراهه برد تا سحرگاه روز جنگ در پشت دشمن مستقر کرد. دشمن که انتظار مواجه با مسلمین را از پشت سر و خلاف جهت مدینه نداشت دیده بانی نیز در این جهت نگذاشته بود و لذا به گمان اینکه فعلا مسلمین از جنگ منصرف گشته اند آمادگی خود را از دست داده و در حال استراحت بود. در چنین وضعی امام(ع) دستور داد لشکریان در تاریکی

سحر و ناغافل بر دشمن هجوم آوردند. در مدت کمی لشکر اشرار تار و مار گشته، عدّه زیادی از ایشان اسیر و به زنجیر (سلسله) کشیده شده و بسوی مدینه حرکت داده شدند. از اینرو این جنگ به سَرِيَّةُ ذَاتِ السَّلَاسِلِ معروف گشت (جنگهایی که شخص پیامبر در آنها بوده غزوه و آنهایی که بدستور پیامبر بوده اما خود ایشان شرکت نداشته سَرِيَّة نامیده میشوند). پیامبر در مدینه نماز صبح را میخواند که پس از قرائت حمد جبرئیل نازل شده و خبر پیروزی سپاه اسلام را با نزول این سوره خدمت ایشان عرضه داشت. لذا این سوره از معدود سوره هایی است که وسط نماز بر رسول خدا (ص) نازل شده است.

وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (1)

قسم به اسبهایی که نفس نفس میزنند.

عادیه اسب تندروست یا حالت خیزش و چهارنعل رفتن اسب است. ضَبْح به معنی نفس نفس زدن است. اینجا لحظه حمله سپاه مسلمین برای شبیخون زدن بر دشمن تصویر شده.

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (2)

قسم به جرقه های آتش.

گفته اند مقصود جرقه های حاصل از برخورد سم یا نعل بر زمین صخره ای است. موریة جرقه و قدح توده آتش است.

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (3)

قسم به آنان که صبحگاه، ناغافل حمله کنند.

مُغِيرَات جمع مُغِيرَة بمعنی شبیخون زننده است و با غارت از یک ریشه اند. غارت هم ناغافل مال را بردن است.

فَأَثَرُنَ بِهِ نَقْعًا (4)

پس اینگونه گرد و خاک بسیار برانگیزانند.

نقع گرد و خاک حاصل از حرکت چیزی است.

فَوْسَطُنَ بِهِ جَمْعًا (5)

پس اینگونه به قلب گروهی میزنند.

مقصود از جمع، لشکر و سپاه است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (6) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (7)

(قسم به مجاهدت این جهادگران که) همانا انسان نسبت به پروردگارش بسی بی خیر است. و همانا او خود بر این حالتی که دارد گواه است.

کنود در اصل زمینی است که هیچ خیری در آن نیست و هیچ گیاهی در آن نمیروید. اگر بسوی صحرا رفته باشید، تا جایی که هنوز گیاه ولو تک بوته های خار هست، بیابان نامیده میشود. در بیابان شتر و مار و حشرات و بعضی پرندگان زندگی میکنند. انسان و سایر حیوانات نمیتوانند در آن زندگی کنند و تنها میتوانند عاجلاً از آن بگذرند؛ این بیابان است. اما از جایی دیگر هیچ گیاهی نیست. فقط سنگ است و شن و خاک. به آنجا کویر میگویند. در کویر هیچ موجود زنده ای نیست. معمولاً گذر از کویر نیز ناممکن یا بسی پرخطر است. کنود، کویر است. انسان کنود است یعنی هیچ خیری در او محتمل نیست. یعنی نعمات و خیرات خدا را میگیرد و نم پس نمیدهد. این عین ناسپاسی است.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (8)

در حالیکه نسبت به رسیدن خیر به خودش بسی حریص است.

یعنی انسان بگونه ای خودخواه است که دوست دارد همه اش بگیرد و هیچ ندهد! بیان این صفت پس از نقل ماجرای جنگ ذات السلاسل و حواشی ای که در آن جنگ بر سر ریاست و

فرماندهی پیش آمد بی ربط نیست. در برخی روایات هست که حتی بعد از تعیین علی(ع) به عنوان فرمانده، عمروعاص که دید نقشه علی(ع) بی نقص است و جنگ به پیروزی سپاه اسلام به رهبری علی(ع) ختم خواهد شد دسیسه بسیار کرد و با این و آن مکر ریخت و شایعه پراکند و سپاهیان را از جایی که کمین کرده بودند بر حذر داشت و گفت من این وادی را میشناسم، اینجا گنم کفتار است و بر شما هجوم میآورد. اما هیچ کس با او همراه نشد و همه از تفرقه باز شد و از فرماندهی علی(ع) خروج نکردند تا جنگ به پیروزی سپاه اسلام ختم شد.

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَجُلٌ مِّنَ الْقُبُورِ (9) وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (10) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (11)

(اما انسان نمیخواهد بفهمد که این خصلت زشت، روح او را تباہ میکند) آیا نمیخواهد بفهمد؟ تا آنروز که آنانکه در گورند برخیزند. و آنچه در سینه هاست آشکار گردد؟! همانروز که خیر بودن پروردگارشان به آنها هویدا گردد.

در این آیات از استمهال انسان و پشت گوش انداختن اصلاح و تزکیه نفس و آلوده ماندن به این صفت خبیثه یعنی کنود (بی خیر) بودن گله و شکایت و نیز تحذیر شده است.

سوره عادیات، وصف بی خیر بودن انسان است و ترساندن او از عاقبت این صفت؛ که کنود بهترین لفظ برای آن است. نقطه مقابل این صفت در مؤمنین مجاهدی است که بی مائی و منی، خالصانه در راه خدا جهاد میکند.

ص: 170

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره مکی بوده و تماماً راجع به قیامت است و انسانها را در آن، از لحاظ معنوی به دو دسته ثروتمند و فقیر تقسیم میکند. ثروتمند در نعمت است و فقیر در بدبختی.

الْقَارِعَةُ (1) مَا الْقَارِعَةُ (2) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (3)

(قیامت) کوبنده است! چگونه کوبنده است؟! تو نمیتوانی کوبندگی اش را درک کنی!

آغاز قیامت با کوبیده شدن چیزی بر زمین است بطوریکه همه چیز زمین از هم میپاشد:

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (4) وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (5)

روزی است که مردم (از حیرت و سرگردانی) چون پروانه به هر سو فرار کنند. و کوه ها چون پشم حلاجی، پراکنده گردند.

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (6) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (7)

پس هرکس وزن اعمالش ارزنده باشد، پس او در عیشی رضایتبخش است.

اینها موازین انسان را ثقیل میکنند: عبادت پروردگار و ذکر کثیر، احسان مدام به والدین، حل مشکل مردم، هدایت کردن نفوس، کمک به فقراء بخصوص در عین فقر خود یا سال قحطی یعنی ایثار، محبت به کسی که به ما بد کرده، درخواست نکردن از احدی و استعانت نجستن از کسی جز خدا، خوبی های دیگران را ولو اندک باشد دیدن و با خوبی بیشتر جزا دادن، صبر جمیل بر مشکلاتی که طول کشیده و فرسوده شده، شکر بسیار بر همانچه خدا داده و رضایت به داد حق، نثار کردن مال و جان در راه خدا، انس با قرآن و تعلّم معارف آن، خدمت به مؤمنین متقی که دم حیاتبخش دارند و انس با ایشان، ...

وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (8) فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ (9) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا هِيَّةُ (10) نَارٌ حَامِيَةٌ (11)

و هرکس اعمالش بی وزن و بی ارزش باشد، پس مأوایش هاویه است. چه دانی هاویه کجاست؟

آتشی است احاطه کننده. هاویه از ریشه هوی، جایی است که انسان در آن سقوط میکند یعنی مانند درّه ای است که کسانی را که اعمالشان غیر ارزنده است در آنجا میافکنند. توجه بفرمایید که اعمال غیر ارزنده، غیر از اعمال زنده است که جاهای دیگری از دوزخ در انتظار ایشان است. هاویه جای کسانی است که وقت خویش را در دنیا تلف کردند و بجای تحصیل کمالات و رضای الهی، بدنبال دنیا دویدند و مال و منال و مقام دنیا را طالب بودند. و چون به کوبندگی قیامت، خواب دنیا به سر رسید و سراب دنیا محو شد و طلسمش باطل گشت، دیدند هیچ در دست ندارند. جای کسانی که نامه اعمالشان فاقد نقاط درخشنده است. حامیه یعنی حمایت کننده و محیط. از این لفظ برمیآید که آن درّه گرچه خودش در آتش نیست اما اطرافش را آتش گرفته و مانند زندانی بسیار گرم شده که گریزی از آن نیست. به زعم حقیر، هاویه از خفیفترین درکات دوزخ است. جهنم بطلین است یعنی کسانی که عمر را به بطلت گذرانده اند.

سوره قارعه، پیامی کوبنده برای انسان دارد: وقت خویش را به بطلت مگذران! و سعی در تحصیل اعمالی کن که نزد خدا و در حقیقت هستی گران بهاست.

در روایات، کثرت قرائت این سوره موجب گشایش روزی و رونق کسب دانسته شده.

در حدیثی هم هست که زیاد خواندن این سوره ایمنی از فتنه دجال میآورد. گوئیم: یعنی انسان فریب دجال های زمان را نمیخورد.

امام باقر(ع) فرمود: آنچه در آن روز در نامه اعمال، سنگین و بارزش است، امروز هم انجامش سنگین و سخت به نظر میآید و آنچه امروز راحت و آسان است آنروز هم بی وزن و بی ارزش است.

ص: 172

در روایت دیگری ایشان(ع) فرمود: هرکس ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزانش سبک است.

در روایات گوناگون شهادتین، صلوات، تهلیل (لا اله الا الله)، تسبیح و تحمید از چیزهایی دانسته شده اند که میزان را ثقیل میکنند.

روایتی است از حضرت عیسی(ع) که اهل هاویه آنهایی هستند که در دنیا، دنیا را چون مادر خویش دوست میداشتند بطوریکه وقتی دنیا به ایشان روی میکرد، خشنود و خوشحال میشدند و چون پشت میکرد گریان و نالان میشدند. و نیز اهل دنیا را اطاعت میکردند و بجای پرستش خدا فی الواقع طاغوت پرست بودند.

امام صادق(ع) در روایتی ذیل این آیات میفرماید مراقب باشید که در بحر دنیا غرق نشوید بلکه چون کشتی ای که ناخدای ماهری دارد پیوسته بر سطح آن شناور باشید.

راجع به میزان در قیامت، در روایات است که میزان اعمال پیامبر اکرم(ص) و اوصیاء بر حق ایشان(ع) اند. آری میزان انسان، انسان کامل است چنانکه قرآن نیز ایشان را اُسوه و الگو معرفی میکند.

روزی عربی سلمان فارسی را بابت عجم بودن تحقیر کرد. سلمان گفت اول و آخر هر دوی ما نطفه و جیفه است. کریم یا لئیم بودن ما با ترازوی آخرت معلوم میشود. سپس این آیات را خواند: فَمَنْ تَقُلَّتْ مَوَازِينُهُ ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره انسان را از اسارت در کثرات نهی میکند و تذکر میدهد که عاقبت کثرت طلبی، جحیم است. این صفت، نعمت توحید را از دست انسان میستاند.

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (1) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (2)

تکاثر شما را به لهو کشانده. تا جایی که به دیدار قبرستان نائل شده اید.

یعنی تا آخر عمر با شماسست و تا قبر ول کن شما نیست. لهو یعنی سرگرمی؛ یعنی گرم شدن سر به چیزی و گذراندن وقت. تکاثر از کثرت میآید و کثرت نقطه مقابل وحدت است. پس تکاثر گرفتار شدن در کثرت و پراکندگی روح در اثر توجه به چیزهای بسیار و غفلت از تمرکز و رغبت به وحدت است. توجه به کثرات باعث دلبستگی به آنها و چند پاره شدن وجود انسان میگردد. خداوند در سوره یوسف میفرماید: أَرِبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ إِلَهُ الْوَاحِدِ الْقَهَّارُ؟ یعنی یک خدای واحد قهار بهتر است یا خدایان بسیار داشتن؟!

امیر مؤمنان (ع) میفرماید: هرچیز که تو را از یاد خدا غافل کند بت توست. تکاثر مشغول شدن به خداهای گوناگون و دل در گرو آنها داشتن و رها کردن خدای واحد قهار است. بهترین ترجمه برای تکاثر، خود را در کثرت اسیر کردن است. اسیر کثرت دلش بند نمیشود و چون تشنه ای از این محبوب به محبوب بعدی سیر میکند؛ چون اصولاً غیر خدا بخاطر نقص ذاتی که دارد سیر کننده عطش انسان نیست. پس فزون خواهی و زیاده جویی و تنوع طلبی از لوازم اسارت در کثرت اند نه اینکه معنی آن باشند. توجه بفرمایید!

اینکه بنی اسرائیل گفتند: لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ (بقره: 61) یعنی از من و سلوای آسمانی خسته شده ایم و غذاهای دیگری میخواهیم؛ مثالی از تنوع طلبی و تکاثر است. مثالی دیگر از تکاثر، خواست انسان است که هزار سال عمر کند (بقره: 96). در انجیل فعلی جمله ای هست که قابل توجه است میگوید شیطان در جزئیات است. و نیز روایتی از امام حسین (ع)

است که: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيُبْغِضُ سَفْسَافَهَا. یعنی خداوند معالی امور را دوست دارد و از سفساف امور متنفر است. سفساف امور یعنی کارهای پست و بی ارزش. اینها مصادیق تکاثرند. مثال دیگر برای تکاثر دخالت بیجا در اموری است که بدرد آدم نمیخورد. مثال دیگر برای آن پز دادن است که عده ای شان نزول این آیات را همین میدانند که کفار بر هم فخر میفروختند و حتی تعداد بیشتر قبرهای گذشتگان قبيله را موجب افتخار میدانستند. در این صورت معنای آیه میشود: تکاثر شما را سرگرم کرده بطوریکه تعداد مردگان خویش را هم میشمارید و به آن فخر میفروشید. البته تکاثر منحصر به این امور نیست و تمام کارهای خاله زَنکی را در بر میگیرد.

در آیه ای در سوره حدید خداوند آدمیان را از تکاثر در اموال و اولاد باز میدارد. همچنین جمع مال و شمردن مدام آن (همزه: 2) مثالی از تکاثر است. پیکرتراشی و قصر سازی و اینجا و آنجا خانه و ویلا داشتن هم نوعی تکاثر است: أَتُبْنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَبْعَثُونَ (شعراء: 128). تکاثر در شهوت مثالش متابعت هوس در قوم لوط است یا معشوقه های مختلف داشتن در امثال این روزگار. حتی چشم چرانی و ولگردی در فضای مجازی مثالهایی برای تکاثر است. مثال دیگر برای تکاثر جمع کردن مجموعه های بیحاصل مثل انواع تمبر یا انواع قوطی کبریت یا انواع فیلم و عکسی است که هیچ گاه دوبار دیده نمیشوند. مثال دیگر برای تکاثر لباسهای زیاد داشتن است یا سفره های رنگین داشتن است. حتی جمع کردن کتاب برای عده ای نوعی تکاثر است.

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات؛ مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی.

سرگرمی به همه این امور پست موجب از دست دادن وقت یا دم است. دم بزرگترین نعمت خداست.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (3) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (4)

وای بر شما! بزودی خواهید دانست. آری! بزودی خواهید دانست.

روایتی از علی (ع) است که یکبار در برزخ خواهید دانست و بار دیگر در قیامت.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (5) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (6)

هرگز! اگر علم یقین میداشتید، حتما جهنم را می دیدید.

یعنی اگر باور شما به جهنم یقینی شود باب مکاشفه و معاینه بر شما مفتوح می‌گردد و آنرا خواهید دید. علم، صرف دانستن است و به تنهایی منشا آثار در انسان نیست. وقتی این علم آنقدر شدید شود که اراده انسان را در جهت خود برانگیزد و منشأ عمل شود، نامش یقین یا باور است. آدم میدانند قیامت در پیش است اما تا به آن باور نداشته باشد رفتارش را عوض نمیکند. آدم میدانند غیبت بد است اما تا این مطلب را باور نداشته باشد دست از آن برنمیدارد. علم باید از حدی بگذرد تا در آدم اثر کند مثل گرما که تا از حدی نگذرد منجر به پختن غذا نمیشود و فقط آنرا کمی گرم میکند و گرما که فروکش کرد باز سرد میشود. اما اگر غذا را پخت، غذای پخته دیگر خام نمیشود. علم یقین باور به چیزی است بطوریکه انسان، انسان دیگری شود و به لوازم علمش عمل کند. یقین از نادرترین نعمتهایی است که خدا در میان بندگان تقسیم کرده است. وقتی عمل کرد کم کم باب مشاهده برای انسان مفتوح خواهد شد و علم یقین به عین یقین بدل میشود. کسی که در مرحله عین یقین است حقیقتی را که به آن باور دارد میبیند.

ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (7)

سپس آنرا به عین یقین خواهید دید.

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (8)

سپس در آنروز از نعمتها از شما خواهند پرسید.

روایت است که خدا اجلّ از این است که از خوراک و پوشاک و خانه ای که داده است بپرسد، پرسش آنروز از نعمت ولایت است. مقصود از ولایت، ولایت الهیه است. یعنی بساط هدایت و تربیت الهی از طریق انبیاء و اوصیای بر حق انبیاء. یعنی از هرکس میپرسند از این باب حطّه

الهی استفاده برده و به خدا نزدیک شده است یا خیر؟! ولایت نعمت خداست برای هدایت به امر پروردگار. میپرسند سراغ وصیّ بر حقّ پیامبرت رفتی و از او استفاده کردی و او را نصرت کردی؟ یا خدای ناکرده بدنبال طواغیت بودی و پای علم آنها سینه زدی؟ پشت سر چه کسی زنده باد مرده باد گفتی؟ از ما شیعیان این روزگار میپرسند آیا امام زمانت را شناختی و از او کمک خواستی؟ در روایتی هم این نعیم، امنیت و سلامت و فراغت و عافیت دانسته شده که خلاصه اش همان اغتنام دم یا وقت است.

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی؛ حاصل از حیات، ای جان! این دم است تا دانی.

البته اینها هم نعمت اند اما تتمیم نعمت، معلّم الهی است که باعث میشود وقت انسان برکت داشته باشد یعنی صرف تعالی روح او شود.

سوره تکاثر، نهی از اتلاف عمر در وادی کثرت و دعوت به استفاده از نعمت وقت و توفیق و فراغت برای طی کردن راه خدا و رسیدن به توحید است. معلّم این راه که باید سر در گرو طاعت او نهاد امام(ع) است.

در روایت است که در نمازهای خود سوره تکاثر بخوانید تا فرشتگان به شما اقتدا کنند.

در روایت است شبها پیش از خواب سوره تکاثر بخوانید تا از مهالک برزخ براحتی عبور کنید.

در روایت است حین نزول باران سوره تکاثر بخوانید تا غفران خدا شامل شما شود.

در روایت است عصرها سوره تکاثر بخوانید تا در امان خدا باشید.

در روایت است کثرت خواندن سوره تکاثر آدم را شکرگزار خدا میکند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره که از کوتاهترین سوره های قرآن است با قسم به عصر آغاز میشود. مضمون سوره، اُفت و کاهش وجودی انسان است در اثر گذر زمان، مگر اینکه انسان آنرا با دستوری که در پایان سوره داده تدارک کند. برخی این سوره را خلاصهٔ تعالیم قرآن و کافی برای بشریت دانسته اند.

وَ الْعَصْرِ (1)

قسم به عصر.

عصر را در این آیه چندگونه معنا کرده اند بعضی آنرا عصاره یا فشردهٔ هستی که انسان کامل است دانسته اند. بعضی فشارهای زندگی معنا کرده اند. حتی برخی گفته اند تنگ غروب مقصود است. بعضی گفته اند عصر ظهور پیامبر(ص) است. برخی آنرا به عصر ظهور امام زمان (عج) تاویل کرده اند و غیره. اما با توجه به مضمون سوره مراد از عصر، روزگار است که عمر انسان را ذره ذره میخورد و به پایان میرساند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (2)

بدرستی که انسان غرق در خسران است.

خسر یا خسران از دست دادن سرمایه در عین عدم تحصیل سود است. یعنی نه فقط از ربح و سود، کم آمده بلکه سرمایه نیز به هدر رفته. پس خسران به معنای ضرر محض است. حالِ خاسر حال یخ فروشی که یخش آب شود و هیچ از آن نماند بلکه بالاتر، وقتی سرمایه خود انسان باشد، خودش مثل یخی در آب با گذر زمان از هر طرف در حال کاستی است. وجود انسان دارد مانند شمعی آب میشود و در نهایت نابود خواهد شد. چراغِ عمر انسان در حال سوختن است و لحظه لحظه رو به افول و اتمام است. انسان مثل اخگری است که از وجود

حق جدا شده، چنین اخگری بخودی خود میسوزد و سرد و نابود میگردد. این سرنوشتِ هر پدیده و مخلوقی است؛ مخلوقات در هستی خلق میشوند، مدتی میمانند، سپس نابود میگردند. خداوند زندگی را به مرغزاری تشبیه کرده که سبز میگردد و با رسیدن پاییز عمرش زرد و خاشاک و سپس خاک میگردد. سرنوشتِ انسان نیز همین است مگر اینکه باز توسط خداوند در اخگر وجودش دمیده شود. یعنی عنایت حق او را در یابد. آری هر بار عنایت خدا روح تازه ای در انسان میدمد و حیات او را برای مدتی دیگر تجدید و نور او را پرفروغ میسازد. اما اگر عنایت جدیدی به مخلوقی نرسد، همان بهره از نور که از حین خلقت اولیه دارد پس از مدتی رو به خاموشی میرود و نابود میگردد. به همین دلیل همه چیز جز او که باقی است، فانی و محکوم به زوال است: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ اِلَّا وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ**. پس آنچه آب میشود و از دست میرود کُلّ وجود انسان است که بخاطر دوری و بی بهرگی از دم حیاتبخش هستی در حال نابودی مدام است.

اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (3)

جز کسانی که ایمان آوردند و صالحات بجا آوردند و یکدیگر را در حق و صبر یاری نمودند.

اینها که از خسران مستثنی شده اند مؤمنین متقی اند که بدلیل بهره مندی از نصرت مدام الهی از خسران برحذر اند و نور وجود ایشان در حال ازدیاد است. تواصی یا سفارش یکدیگر به حق و صبر گرچه در دل عمل صالح جا دارد اما بنابر اهمیتش مستقلاً ذکر شده. تواصی به حق، طرفداری خود آدم از حق است؛ سپس بیان حق و آموزش آن به دیگران و امر به آن و یاری در انجام آن.

عمل فرادی به حق کافی نیست؛ آدم تا حق را درس ندهد خودش از بر نمیشود. اگر بخواهیم یکی از مصادیق امروزی تواصی به حق را ذکر کنیم، روحیه مثبت دادن به دیگران است.

تواصی به صبر، اول عامل بودن خود انسان است به صبر؛ سپس شنیدن درد دل کسی و سنگ صبور بودن و سفارش نمودن به صبر و متذکر شدن ثواب عظیم خدا برای صابران و نیز سعی در کاستن از مشکل طرف و حل کردن گره اوست.

این آیه صریح است که راه سعادت مؤمنین از میان جمع میگذرد و با انعزال بدست نمیآید. کسی که جمع مؤمنین را رها کند و از آنها دوری بجوید خدا هم رهايش میکند و از او دور میشود. یعنی بدون مسئولیت اجتماعی و تعامل مثبت با جامعه مؤمنین طی کردن راه بسوی تعالی و نجات از خسران، ناممکن است.

الف و لام در اول "الصالحات" کثرت را میرساند یعنی آدم باید بسیار نیکی کند و نیکی های بسیار کند یا آنطور که بعضی گفته اند همه کارهایش باید نیک باشد. یعنی انسان باید فرزند خوبی برای والدین و همسر خوبی برای شریک زندگی و والد خوبی برای فرزند و شریک خوبی برای همکار و رفیق خوبی برای دوست و یاور خوبی برای دین و خادم خوبی برای مردم و شاغل خوبی برای سرزمینش باشد. آنوقت میتواند بنده خوبی هم برای خدا باشد. توجه بفرمایید!

تواصی باب تفاعل است و به معنی همدیگر را سفارش کردن است یعنی اینطور نیست که یکی واعظ و دیگران مُتَّعِظ باشند؛ همگی نیاز به نصیحت شدن داریم و باید یکدیگر را نصیحت کنیم. حتی امیرمؤمنان میگوید بر شما مردم واجب است مرا که فرمانروای شما هستم نصیحت کنید. یعنی هیچ کس خود را استثنا نکند و فوق نصیحت نداند و گوش شنوا و حالت پذیرش را از دست ندهد.

ممکن است او در "و تواصوا بالصبر" حالیه باشد یعنی دعوت به حق کند در حالیکه در دعوت کردن به حق، صبور است و به صبوری دعوت میکند.

روایت است که کثرت قرائت این سوره عاقبت به خیری میآورد و به خواندن آن در نمازها سفارش شده است. سوره عصر بیان خسارت مدام انسان است جز مؤمنین نیکوکار که

دستگیر و یاور یکدیگرند. در دعای ماه رجب میخوانیم "خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ حَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ" یعنی هرکس به غیر تو امید بست ناامید گشت و هرکس بغیر تو گره خورد در خسران مدام است.

عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده؛ بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست.

ص: 181

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره تحذیر از صفت زشت عیب جویی و نیش زبان است و بیان عاقبت ترسناک این صفت. این رفتار زشت معمولاً در ثروتمندان بی تقوی مشاهده میشود.

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (1)

وای بر هر عیب جویی که به مردم زخم زبان میزند.

هُمَزَةٌ صَيْغَةٌ مَبَالِغَةٌ أَمْزٌ أَسْمَاءٌ. هَمْزٌ يَعْنِي شَكْسْتَنَ شَخْصِيَّةً دِيْغْرَانَ بِأَشْرَافِ عَيْنِ وَأَبْرُو. لُّمَزَةٌ هَمْ صَيْغَةٌ مَبَالِغَةٌ أَمْزٌ أَسْمَاءٌ وَبِهَ مَعْنَى طَعْنَةٍ زَدْنٍ بِهَ كَسِيٍّ بِأَلْسَانِهِ.

امام صادق(ع) فرمود: بدترین خلق کسی است که دیگران از دست و زبان او آرامش ندارند. گویند زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است.

امام سجاد(ع) فرمود: هَمَّازٌ لَمَّازٌ كَمَا أَنَّ مَرْدَمَ مِنْ نِيْشِ زَبَانِهِمْ أَسْوَدُ كَمَا أَنَّ نَدَارَةً، عَقْرَبٌ مَحْشُورٌ يَمِيْشُ.

در آیه 79 سوره توبه، خداوند کسانی را که به مؤمنین بخشنده طعنه میزنند به عذاب الیم حواله میدهد (الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ...) و میگوید: ای پیامبر! اگر هفتاد بار برای ایشان استغفار کنی هرگز ایشان را نخواهم بخشید.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (2) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (3)

همانکه مالی جمع کرده و پیوسته آنرا میشمارد. گمان میکند مالش او را برای همیشه خوشبخت خواهد کرد.

امام رضا(ع) فرمود: گرد آمدن مال بسیار، محصول جمع شدن پنج صفت در آدمی است: حرص و آرزو و بخل و قطع رحم و ترجیح دنیا بر آخرت.

چه ارتباطی بین صفات همز و کمز و پولداری است؟ واقعیت این است که همز و لمز صفتی است که معمولاً در ثروتمندان است و در فقراء به ندرت دیده میشود. کسی که ثروتمند است احساس قدرت کاذب میکند، عبارت "يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ" نیز به همین نکته اشاره دارد. چنین مغرور خودخواهی خود را از دیگران برتر دانسته و به خود اجازه میدهد عیوبی را به آنها نسبت دهد و نیز با زخم زبان آزارشان دهد و تحقیرشان کند. پس مال سبب برتر دیدن خویش است و وقتی کسی خود را از دیگران برتر دید، آزدن آنها و جستجوی عیوب آنها برایش راحت میشود. متأسفانه این همز و لمز تفریح و سرگرمی اغنیای غافل از خداست و نکبتی است که به کفاره غفلت از خدا و رکون به مال، معمولاً به آن دچار میشوند و نفرینی است که عذاب حُطْمَةَ را در سرنوشت ایشان مستقر میکند. تقریباً هر مُتَرَفِي را که این حقیر دیده ام به چنین صفت زشتی مبتلا شده بود تا وسیله تنهایی و دوری از اطرافیان و عذاب او در دنیا و آخرت باشد.

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ (4) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ (5)

چه خیال خامی! در حُطْمَةَ پرتش میکنند. چه میدانی حطمة چیست؟!

توجه بفرمایید که هریک از اسامی عذاب که در قرآن آمده مکان مخصوصی است و برای عده ای خاص مهیا شده از جمله حُطْمَةَ که جهنم مالپرستی است که عیب جوی دیگران است و بر آنها نیش و کنایه میزند.

در انتهای این سوره تحقیقی راجع به اقسام عذاب و مطابقت آن با صفاتی که منجر به آنها میشود آورده ایم.

حطمة در لفظ یعنی خردکننده و در هم شکننده؛ مثل سنگ آسیاب.

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (6) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (7)

آتش خشم خداست که برافروخته شده. همانکه بر دلها چیره میشود. یعنی به عمق وجود ایشان نفوذ میکند.

در ستونهایی بلند از هر طرف احاطه شان میکند. مؤصَّده یعنی فروسته و عمَد ممدَّده یعنی ستونهای بلند.

در روایات به خواندن سوره همزه سفارش شده و رفع فقر و مرگ بد را به آن نسبت داده. این سوره صفت زشتی را که معمولاً اغنیای بی خدا یعنی مُتَرَفِّین دارند مذمّت میکند یعنی نکات منفی دیگران را دیدن یا نکات منفی برای آنها تراشیدن و ملامت کردن و زخم زبان زدن به ایشان.

ریشه این صفت، خود را بهتر از دیگران دانستن است. عاقبت این پلشتی، آسیابی است بنام حُطْمَة که انسان مغرور را در آنجا مثل هیزمی خرد میکند و سپس میسوزانند. هرکس عیب جوست و نیمه خالی مؤمنین را واکاوی میکند و ایرادات آنها را پررنگ مبیند، بی هنر است و کج سلیقه. اما این بی هنری و کج سلیقه اینطور نیست که صرفاً سلب یک کمال از او باشد. خیر! بخصوص اگر با طعنه و زخم زبان همراه شود معصیتی است که آخرت او را هم بر باد خواهد داد. توجه بفرمایید!

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم؛ جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم.

عیب درویش و توانگر به کم و بیش، بد است؛ کار بد، مصلحت آن است که مطلق نکنیم.

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او؛ و بر به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه؛ سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت.

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش؛ هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

حقیقی راجع به صفات سوء و عذابی که از آن منتج میشود:

ظالمین: شجرة الزقوم (صافات:63)؛ مُهل (كهف:29)؛ عذاب مقيم (شوری:45) سراق النار (كهف:29)

اصحاب شمال: سَموم و حَمیم و یحُموم (واقعه:42)

طاغین: حَمیم و غَساق (نبا:25)(ص:57)

کسانی که دین را وسیله کسب دنیا کرده اند: شراب حمیم (انعام:70)

مطلق کافران: ریختن حمیم بر سر، ثياب من نار، مقامع من حدید، غم (حج:19)؛ شراب حمیم و عذاب الیم (یونس:4)؛ سلاسل و أغلال و سعیر (انسان:4)؛ أغلال (رعد:5)؛ عذاب مُهین (آیات بسیار)؛ عذاب غلیظ (آیات بسیار)؛ عذاب شدید (آیات بسیار)؛ عذاب مقيم (چند آیه)

منافقین: عذاب مقيم (توبه:68)

مسخره کنندگان: عذاب مقيم (هود:39)

سدّ کنندگان راه دین با آزار به مؤمنین: عذاب حریق (آیات بسیار)

مُترَفین: عذاب سموم و ظلّ من یحُموم (واقعه:42)

ماکران با خدا: قَطران (ابراهیم:50)

کسانی که بدنبال علم و قدرت غیب بوده اند: سُواظ و نُحاس (رحمان:35)

مکذّبان و مجادلان: سلاسل و أغلال (غافر:71)

ثروتمندان خودخواه و بی خدا: شجرة الزقوم (دخان:41)

ضالّون مکذّبون: شجر من زقوم (واقعه:52)

خطاکاران که دستگیر فقیران نبودند: غَسَلین (معارج:36)

عاملة ناصبة یعنی آنها که عمری بدنبال دنیا دویده اند: صَریع (غاشیه:6)

جَبّار عنید: ماء صدید (ابراهیم:16)

دنیا پرست عیب جوی نیش زن: حُطَمَة (همزه:1)

بَطالین: هاویة (قارعه:9)

این سوره از کوتاهترین سوره‌های قرآن است و به بیان واقعه نابودی لشکر ابرهه توسط پرندگان ابابیل میپردازد. گفته اند ابرهه پیش از آنکه از طرف پادشاه حبشه حکمران یمن گردد مردی مسیحی و صالح و عابد بود؛ اما پس از به قدرت رسیدن فریفته هستی خویش گشت و هستی آفرین را وانهاد و به استبداد گرایید. ابرهه میدید هر سال عده زیادی از اعراب دسته دسته به زیارت کعبه میروند لذا تصمیم گرفت کلیسایی در صنعاء پایتخت یمن بنا کند و مراسمی شبیه به حج بنیان گذارد و عربان را بدان سوی بخواند. شاید هم منافع اقتصادی حاصل از کشاندن سالیانه قبایل عرب بسوی صنعاء در تصمیم او بی تاثیر نبوده. در هر حال کلیسای مجللی با گنبدها طلا ساخت و با تبلیغات بسیار همه را به زیارت این مکان دعوت نمود. اما عربها هیچ استقبالی از زیارتگاه او نکردند و حتی یکشب عربی بدانجا رفت و در آنجا قضاء حاجت نمود و مدفوعش را به محراب مالید. این توهین بهانه لازم را به ابرهه داد تا به مکه لشکر بکشد تا به اصطلاح خودش کعبه، این بتخانه را ویران کند. ابرهه سپاهی گران از فیلان جنگی بسوی مکه براه انداخت. لشکرکشی ابرهه به ظاهر مقاصد دینی داشت و آنطور که خودش تبلیغ میکرد برای نابودی بتکده و دعوت مردم به مسیحیت صورت گرفته بود. اما خداوند از طرح او با نام "کید" یاد میکند. این نشان میدهد که ابرهه در مقاصد خود صادق نبوده و در پی قدرت و ثروت برای خویش بود. مضاف بر اینکه آنچه میخواست انجام دهد مرضی خدا نبود. درست است که کعبه، در آنروز بتکده بود اما بیت الله بود. بیت الله مال خداست، خودش میدانند با آن چه کند و چگونه از لوٹ بتان پاکش کند. اتفاقاً در همان سالی که ابرهه این فتنه را براه انداخت و خود را نابود کرد، یعنی سال 570 میلادی محمد بن عبدالله (ص) بدنیا آمد که بعدها کعبه را از لوٹ بتان پاک کرد. درسی که این سوره به ما میدهد این است که گاهی لشکرکشیهایی به ظاهر موجه و برای پیشبرد دین، کاملاً نفسانی بوده و نه تنها مورد تایید پروردگار نیست بلکه عذاب خدا را در پی دارد؛ به همین دلیل

لشکرکشیدن برای گسترش دین - به خلاف دفاع از سرزمین - به خودی خود ممنوع بوده و اذن مستقیم الهی توسط معصوم زمان که مبری از خطاست را میطلبد. توجه بفرمایید!!!

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (1)

آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟

چون ویژگی بارز سپاه ابرهه فیلهای جنگی بسیار بوده، لشکرش اصحاب فیل نامیده شده اند. البته آنها خود را سپاه خدا مینامیدند اما بواسطه اینکه تکیه گاهشان فیلهای سپاهشان بود، من باب تحقیر، خداوند ایشان را دوستان فیل نامیده. مبادا در قیامت ما را دوستان خانه و مقام و فوتبال و ماشین و یا دسته و حزبی جز حزب خدا صدا کنند و بگویند رکون شما به آن بوده، پس شما اصحاب همانید. چنانکه رسول خدا(ص) فرمود: هرکس چیزی را دوست داشته باشد با همان چیز محشور خواهد شد.

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (2)

آیا کید ایشان را باطل نگرد؟

تضلیل کید، اصطلاحاً یعنی باطل کردن آن. دلیل اینکه لشکرکشی ابرهه کید نامیده شده ذکر شد.

وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (3)

و پرندگان ابابیل را بسوی آنها فرستاد.

ابابیل در لغت یعنی گروه گروه اما این لفظ در قرآن انصراف پیدا کرده و اسم خاص شده برای این پرندگان پرستو مانند که البته شاید در واقع پرنده نبودند بلکه فرشتگانی بودند که برای اجرای فرمان خدا به این شکل تجسد یافته بودند؛ چون نه پیش از آن چنین پرندگانی دیده شدند نه پس از آن. در اخبار و تواریخ هست که این پرندگان از سمت دریای سرخ آمدند و

پس از انجام ماموریت خود به همان سمت بازگشتند. هر پرنده سنگی در متقار و سنگی در هر پایش آورده بود. آنچنان تعداد پرندگان زیاد بود که آسمان تاریک گشته بود. شاید چون آنها نقطه قوت خود را فیل میدانستند که بزرگترین حیوان خشکی است، خدا هم با پرندگان کوچکی که سنگریزه های داغ به اندازه عدس حمل میکردند نابودشان ساخت.

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ (4)

با سنگهایی از سِجِّیل آنها را سنگ باران کردند.

سِجِّیل در لغت، کلوخ است اما در اینجا به نظر میآید سنگریزه داغ مد نظر باشد چنانچه در اخبار چنین رسیده.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (5)

پس ایشان را به شکل کاه جویده شده درآوردند.

یعنی همه هلاک شدند و چون پهن (سرگین) بر زمین افتادند. از این آیه برمیآید که توهین به مقدّسات انسان را نابود میکند. این اتفاق در سال 570 میلادی (معروف به عام الفیل) در وادی مُحَسِّر، در راه عرفات به مکه، بین مشعر و منی رخ داد و مستحب است که حاجیانی که از آنجا میگذرند تا صبح روز عید قربان وارد منا شوند، آنجا را که محل عذاب بوده به سرعت طی کنند و در آن درنگ ننمایند. فاصله وادی محسّر تا مسجدالحرام حدوداً دو ساعت پیاده روی است، یعنی لشکر فیل باید دو ساعت دیگر برای خراب کردن کعبه به آنجا میرسید، که هرگز نرسید. مردم مکه از ترس، شهر را خالی کرده و گریخته بودند. عبدالمطلب روز قبل از نابودی ابرهه، بیدار او رفت و درخواست کرد شترانش را که سپاهیان او در حوالی عرفات مصادره کرده اند پس دهند. شتران را گرفت و خواست برگردد که ابرهه گفت من میخواهم کعبه شما را خراب کنم و تو در فکر شترانت هستی؟ عبدالمطلب گفت "أنا ربّ الابل و للبيت ربّ يحفظه" یعنی من ربّ شتران خود هستم و این خانه ربّی دارد که حفظش خواهد کرد. بنده خدا مصطفی نیک اقبال گوید مؤمن از بیت الله حرمتش بیش است. غم

مخورد که للبت ربّ یحفظه. توجه بفرمایید که واقعه نابودی اصحاب فیل نزدیکترین عقاب غیرطبیعی و عذاب جمعی به دوران ماست.

سوره فیل به ما میآموزد که در تهاجم و لشکرکشی و دست دراز کردنهای خود در زندگی، محتاط باشیم؛ مبادا آنچه قصدش کرده ایم، حرم الله باشد و بدست خود در حال نابود کردن خویش باشیم. بسیار خوانده ام و دیده ام که کسانی که به علمای ربانی اهانت نموده اند، به هر دلیلی و با هر توجیهی، بزودی نابود شده اند. این خبط از گناهانی است که بسیار سریع دامنگیر آدم میشود و جبرانش بسیار سخت و زمانبر است.

سوره فیل به ما میآموزد که اگر به ظاهر با مقاصد موجّه ماجرای را براه انداختیم و عده ای را با منافع خود همراه کردیم، فکر نکنیم که همه چیز تمام شده، وادی محسّر در پیش است. گیرم که خلق را به طریقی فریفتی؛ با دست انتقام الهی چه میکنی؟

از درسهای دیگر این سوره حفظ حرمت و احترام مقدّسات ادیان و مذاهب است. یعنی حرمت آنچه را که نزد متدینین و موحدین عالم محترم است، باید نگهداشت و به مقدّسات ایشان بی حرمتی نکرد. حتی حرمت بتان را قرآن میگوید نگهدارید و به بتان دشنام مدهید که بت پرستان هم خدای شما را دشنام میدهند و از دین حق دور میشوند(انعام:108). یعنی حتی جایی که قداست، واقعی نیست باز با آن با ادب برخورد کنید تا بتوانید عقول مردم را بیدار کنید و به راه حق بکشانید. حتی جایی که دین دستور روشنگری داده و سکوت را حرام دانسته - مثلاً وقتی کسی به دروغ مدّعی علم و قدرت و مقاماتی است که "فاقد" است و دارد دانسته یا نادانسته به مردم ضرر میرساند یا کسی دارد بدعتی در دین میگذارد یا کسی دارد مردم را از دین حق باز میدارد - باز باید با ادب و به تعبیر قرآن جدال احسن با او برخورد کرد، که هم از آفات مصونتر است، هم اثرگذارتر.

در پایان: در روایات دیده ام در برابر دشمن زیر لب سوره فیل بخوانید.

و دوبیت:

ص: 189

بدان اصحاب تن اصحاب فيل اند؛ به كعبه كى تواند برسيدن.

در مكه دين ابرهه نفس علم زد؛ تو طير ابابيل ورا زخم حجر باش.

ص: 190

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره گرچه یک سوره مستقل است اما با توجه به سیاق و اخبار رسیده، از لحاظ مضمون ادامه سوره فیل دانسته شده. فقهاء نیز معتقدند در نماز پس از حمد نمیشود فیل یا قریش را به تنهایی خواند و باید هر دو با هم خوانده شود. در هر حال این سوره به ذکر نعماتی میپردازد که خدا به قبیله قریش که ساکنان اصلی مکه بودند ارزانی داشته و در ازای این نعمات از ایشان میخواهد ایمان بیاورند و بنده او شوند. قریش لقب نضر بن کنانه سیزدهمین جد پیامبر است. خود نضر نسبش با پانزده واسطه به اسماعیل (ع) میرسد. قبیله قریش در زمان پیامبر (ص) بیست و پنج طایفه بودند. منجمله: بنی هاشم، بنی امیه، بنی اسد، بنی زهره، بنی نوفل،... قریش در سرزمینی میزیست که نه زرع در آنجا ممکن بود نه ضرع (پستان پر شیری)، لذا به تجارت روزگار میگذراند. پوست و خشکبار و فلفل از آفریقا از راه دریای احمر برای ایشان میرسید. این کالاها را تابستان بسوی شام برده و فروخته و آرد و پارچه و حبوبات میخریدند و بسوی مکه آورده، صبر میکردند تا زمستان شود. در زمستان آنچه داشتند را بسوی یمن میبردند و آنجا میفروختند و کالای مخصوص آنجا را خریده و بسوی مکه میآوردند. غیر از تجارتی که در شام و یمن میکردند، هر وقت سال هم که موسم حج میشد یا در عمره رجبیه، انواع کالاهای آفریقا و شام و یمن پیش آنها موجود بود و به حاجیان و عمره گزاران میفروختند. اینگونه در این کوهستان لم یزرع، زندگی مرفهی برای خود داشتند و بخصوص چون خادمان کعبه محسوب میشدند و کعبه نسل اندر نسل میان اعراب بادیه نشین محترم بود، هیچ دزد و راهزنی متعرض کاروان قریش نمیشد و هرگز به مکه که آنرا حرم میدانستند حمله نمیکرد. پس تجارت در شبه جزیره عربستان خود بخود در انحصار ایشان بود و ایشان را ثروتمند ساخته بود.

لَا يَلَافُ قُرَيْشٍ (1) إِلَّا فِيهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (2)

ص: 191

برای بقای قریش؛ بقای ایشان که در گرو کوچ زمستان و تابستان بود.

پیوستگی این سوره با سوره فیل ثمره اش این است که میگوید ما اصحاب فیل را نابود کردیم برای بقای قریش چون در میان ایشان و در کنار این خانه، پیامبر خاتم قرار است پا به عرصه وجود گذارد و این خانه را میعادگاه مسلمین جهان کند. البته ایلاف در لغت به معنی الفت است در نتیجه ترجمه بهتر این آیات میشود: کعبه را حفظ کردیم تا الفتگاه قریش باقی بماند. الفتگاهی که پس از سفرهای زمستانی و تابستانی، باز بسوی آن باز میگردند. یعنی مرکزیت مکه را برای ساکنانش میرساند و محوریت بیت الله در بقای ایشان. بعضی از این آیات نتیجه گرفته اند که نفس بیلاق و قشلاق دارای ارزش است و آدم اگر میتواند باید تابستان به مناطق خنک و زمستان به مناطق خوش آب و هوا تر هجرت کند. یکی از اساتید ما میفرمود: مقصود از این آیات حج و عمره است که در ماه ذی حجّه و رجب هر سال - که شش ماه با هم فاصله دارند - توسط قریش صورت میپذیرفت. این عبادت هر ساله را که امتداد سنت ابراهیم بوده، خداوند ستوده. گرچه کعبه در آنروز بتخانه بوده اما نزد خدا بیت الله محسوب میشد و حتی خود بت پرستان، کعبه را خانه خدا میدانستند؛ گرچه به شرک دچار شده بودند و برای بتها نیز حسابی باز کرده بودند. خداوند در این سوره میفرماید بتها را رها کنید و ربّ این خانه را بپرستید زیرا اوست که به شما امن و آسایش داده.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (3)

پس باید پروردگار این خانه را بندگی کنند.

یعنی گوش بحرفش دهند و فرمانش برند. در سوره حمد هم هست که "إِيَّاكَ نَعْبُدُ"؛ اکثر مترجمین در آنجا آنرا به پرستش ترجمه کرده اند. اما پرستش کلمه مناسبی برای عبودیت نیست و فقط یک قسمت از عبودیت را که عبادت است میرساند. عبودیت یا بندگی به معنای گوش کردن به حرف کسی و اطاعت کردن از فرمان اوست. یک قسمت از این فرمان، عبادت و نیایش است. فرمانهای دیگر در ابعاد فردی و اجتماعی و خانوادگی هم هست که لفظ عبادت مستقیماً به آنها دلالت ندارد. پس "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" یعنی فقط گوش به حرف تو

میدهم و فرمان تو را میبریم. به عبارتی فقط بنده تو هستیم؛ آنوقت مسلم است که فقط هم تو را عبادت یا پرستش میکنیم. توجه بفرمایید!

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ (4)

همانکه از گرسنگی سیرشان ساخت و از ترس ایمنشان گرداند.

سیاق این آیات امتنان بر نعمت آسایش و امنیت است و درخواست بندگی بخاطر شکر این نعمات. توجه بفرمایید که سیری و امنیت، اصلی ترین نیازهای انسان و هر حیوانی است و با بودنش گویی کمال عیش فراهم است. هرکس که میدود، میدود تا اینها را برای خود و خانواده خود مهیا کند. نیازهای واقعی انسان هم این دو تاست و نیازهای بیشتر، معمولاً ضروری نیست و بیشتر هوس است تا نیاز. با تامین این دو نیاز یعنی سیری شکم و رفع ترس، هیچ بهانه ای برای انسان باقی نمی ماند و باید در بست، بندگی خدا را بکند و دل از شواغل برکند.

چرا باید بنده خدا باشیم؟ چون ما را آفرید: یا ایها الناس أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ. (بقره: 21)؛ چون ما را سیر کرد و امنیت بخشید (قریش: 4). نکته دیگری که بعضی از این آیه نتیجه گرفته اند این است که دو کار سیر کردن شکم و تامین امنیت برای مردم، عبادت است. خدا هم که میخواهد گوش به حرفش دهیم میگوید من برایت نان امن فراهم کردم. پس اگر کسی میخواهد مردم گوش به حرفش دهند و طبق نصیحتش زندگی کنند باید نخست، کار و آسایش برایشان مهیا کند، آنوقت میتواند انتظار داشته باشد که دنبالش راه بیافتند و به حرفش گوش دهند. نوعاً مبلّغین موفق هم آنهایی بوده اند که در منطقه خویش باعث خدمات و عمران بوده اند. بهترین راه ترویج دین این است که عالمان و مبلّغان به خدمات اجتماعی روی آورند. جالب است که مسیحیت و تصوّف همینگونه در اقطار جهان منتشر گشته است. اگر مبلّغ بخواهد حرفهایش اثر کند باید خدمتی به مردم کند: فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ. یا جای دیگر نزدیک به این معنا هست که خدا اول گفته از طیبات سفره من بخورید، بعد گفته حالا عمل صالح انجام دهید:

كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا (مؤمنون: 51). نکته جالب دیگری که بعضی ها توجه کرده اند این است که اجتماع حج بزرگترین اجتماع صلح آمیز بشر است که قرنهایست در آرامش و امنیت برگزار میشود.

آنطور که در چند روایت آمده خواندن این سوره بر غذا رافع مضرات و موجب جعل شفا در آن است.

سوره قریش خطابش به همه ماست و میگوید لا اقل آنقدر که شکمتان را سیر میکنیم و آرامش برای شما مهیا میکنیم، به حرف ما گوش دهید و بندگی ما را کنید. این شکر آن نعمت است و موجب فزونی نعمت. به کسانی که دائم در جستجوی روزی بیشتر اند باید گفت شکر همین قدر روزی را که نصیب شما شده بجا آورده اید؟ حق بندگی اش را پاس داشته اید؟

ص: 194

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره بر خلاف آنچه برخی گفته اند، قطعاً مدنی است چون راجع به مسلمان خودخواه و بخیلی است که از کمک به دیگران دریغ میکند و کاهل نماز است و هرچه میکند برای نمایش خود است. چنین کسی در عمل، روز جزا را دروغ میپندارد و به آن باور ندارد و الا اینگونه رفتار نمیکرد.

این سوره نشان میدهد که دین یک مجموعه رفتار است و نمیشود کسی بگوید من نماز میخوانم ولی کاری به کار فقیران و یتیمان ندارم. چنین کسی نمازش هم نماز نیست و اصولاً اگر کسی توفیق محبت به خلق را از دست دهد، توفیق توجه به حق را نیز از دست خواهد داد و برعکس، هرکس از یاد خدا مُعرض باشد کم کم خیرش به دیگران هم فروکش خواهد کرد.

از این سوره نتیجه گرفته میشود که دین یک مجموعه کامل لایتنجری است و اینکه عده ای دین را به اصول و فروع یا فقهیات و اخلاقیات و یا ذاتی و عرضی تقسیم کرده اند و بخشی از آنرا مهم تر از بخش دیگر دانسته اند، مطلب نادرستی است و ریشه در قرآن و سنت ندارد. در چند جای قرآن هم اینکه یک بخش قرآن را قبول داشته و عمل کنیم و بخش دیگری از آنرا پشت گوش انداخته و به فراموشی عامدانه بسپاریم، بشدت طرد و رد شده است. یک پایه از دین که از دست انسان رفت و یا بر زمین افتاد، بقیه پایه ها نیز بدنبال آن خواهند رفت.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (1)

دیدی آنکس را که قیامت را (در عمل) انکار میکند؟

فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (2) وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (3)

او همان است که یتیم را از خود میراند. و برای غذای مسکین حرکتی نمیکند.

يَحْضُ يَعْنِي كَسِي خُود بَه كَارِي اَقْدَام كَنْد و دَر عَمَل و بَا عَمَل، دِيْغَرَان رَا نِيْز تَشْوِيْق كَنْد. مَسْكِيْن كَسِي اَسْت كَه فَقْر، خَاْنَه نَشِيْنَش كَرْدَه و قَدْرَت هَر حَرْكَتِي رَا اَز اوْ گَرْفْتَه. پَس مَسْكِيْن، فَقِيْرْتَرِيْن فَقِيْرَان اَسْت. بَايْد رَفْت و غِذَا رَا بَه او رَسَانْد و حَتِي نَبَايْد صَبْر كَرْد تَا بِيَايْد و غِذَا بَخُوَاهْد- چَنَانَكَه فَقِيْر چَنِيْن مِيْكَنْد- چُون او نَخُوَاهْد اَمْد. چُون اَمِيْدِي بَه كَمَك نَدَارْد و شَدْت فَقْر و دَوَام اَن او رَا اَز زَمِيْن و زَمَان نَا اَمِيْد كَرْدَه. كَمَك بَه چَنِيْن كَسَانِي اَلْبَتَه نِيْاز بَه جَمْعِي اَز مَوْمِنِيْن دَارْد بَه هَمِيْن دَلِيْل گَفْتَه يَكْدِيْغَر رَا بَه اِيْن كَار تَشْوِيْق كَنِيْد. بَرَاي مَسْكِيْن غِذَايِي كَه اَز گَرْسَنَگِي نَمِيْرِد فَعَلَا حَاجَت اَضْطَرَارِي اَسْت. بِنَابَرَايْن اَقْدَام بَه اِيْن مَهْم جَزْء دَلِيْل مَسْلَمَانِي مَا قَرَار گَرْفْتَه و اِگَر كَسِي اَعْرَاض كَرْد، بَه صَرِيْح اِيْن آيَات مَسْلَمَان نِيْسْت گَرْچَه نَمَاز خُوَان بَاشْد.

اِيْن آيَات كُوبَنْدَه تَرِيْن آيَات نَسَبْت بَه كَسَانِي اَسْت كَه وِظَايِف اِجْتِمَاعِي اِسْلَام رَا فَرَا مَوْش كَرْدَه اَنْد. طَبَق اِيْن آيَات - صَرِيْحاً - كَسِي كَه بَه حَال اِيْتَام و مَسْكِيْنَان رَسِيْدَگِي نَمِيْكَنْد مَسْلَمَان نِيْسْت.

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ (4) الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (5)

پَس وَاي بَر نَمَاز گَزَارَانِي كَه نَمَاز شَان رَا سَبَك مِيْگِيْرِنْد.

يَعْنِي گَاهِي مِيْخُوَانَنْد و گَاهِي نَمِيْخُوَانَنْد يَا نَمَاز رَا بَه اَخْر وَقْت مِيَاَنْدَا زَنْد و ضَايَعِش مِيْكَنَنْد يَا اَز رُوي عَادَت نَمَاز مِيْخُوَانَنْد و نَمَاز شَان بِي حَضُور و تَنهَا قَالِبِ بِي قَلْب اَسْت.

دَر رُويَات مُتَوَاتِر، مَصْدَاق اِيْن آيَه كَسَانِي دَاَنْسْتَه شَدَه اَنْد كَه نَمَاز رَا اَز اوْل وَقْتِش بَه تَاْخِيْر مِيَاَنْدَا زَنْد.

رُويَات اَسْت كَه "وَيْل" وَادِي اِي دَر دُوزَخ اَسْت.

دَر رُويَاتِي اَز اِمَام رِضَا (ع)، تَنْد نَمَاز خُوَانْدَنْ مَصْدَاق اِيْن آيَه دَاَنْسْتَه شَدَه.

الَّذِيْنَ هُمْ يُرَاءُونَ (6)

هَمَانَهَا كَه بِيْشْتَر كَار هَايِشَان بَرَاي اَن اَسْت كَه مَرْدَم بِيْنَنْد.

ریا، هر کاری است به قصد اینکه مردم ببینند یا بشنوند تا تشویق و ستایشش کنند. پناه بر خدا که همه کارهای ما ریایی است! ورزشکار به همین قصد ورزش میکند و هنرپیشه و هنرمند همه تلاشش در همین جهت است و سیاستمدار بدنبال همین است و دانش آموز در پی همین است. وای بر همه ما! پس خدا کجای کارهای ماست؟ به همین دلیل است که پیش خدا مقبول نیستیم.

ریاکار ظاهرش گوسفند است اما باطنش گرگ. ریا نوعی شرک است. ریا مذبج اخلاص است. ریاکار از ستّاریت خدا سوء استفاده میکند.

البته ریا این است که بخاطر ستایش مردم کاری کنیم، اما اگر کاری را برای خدا کنیم و مردم هم بعداً ستایش کردند، طوری نیست. حتی امام صادق(ع) میفرماید خوشحال شدن هم در این حال طوری نیست مگر اینکه از اول آن کار را کرده باشی تا مردم بفهمند.

و نیز بخشش را باید برای خدا کرد و جزاء و شکور از کسی نخواست اما اگر کسی جبران کرد اینطور نیست که حتماً نباید گرفت و باید پشش داد؛ خیر! مخلص کسی نیست که پول نگیرد، کسی است که برای پول کار نکند. اتفاقاً وقتی کسی مخلصانه کاری کرد بقیه باید بیشتر از کسی که برای اجر کار میکند، به او اجر بدهند. مثل شعیب که گرچه موسی برای خدا در آب دادن گوسفندان به دخترانش کمک کرد، اما گفت بیاوریدش تا اجرش را بدهم.

روایت است که چهل روز اگر کسی خالص باشد حکیم میشود، یعنی حکمت را خدا در دلش جاری میکند.

رسول خدا(ص) میفرماید: ریا از حرکت مورچه ای سیاه بر سنگی سیاه در دل شب پنهان تر است.

روایت است چه بسا قاری و مجاهد را به دوزخ میبرند چون عملشان ریایی بوده.

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (7)

و حتی در برآوردن حاجات ریز مردم خوددارند.

معاون نیاز مندیهای کوچک گاه گاه همسایه است؛ مثلاً کبریت، نمک، ابزار، طناب، ... که ناگهان لازم شده اما فعلاً در خانه موجود نیستند؛ یا چیزهایی که بعضی خانه ها دارند و بعضی خانه ها ندارند؛ مثلاً نردبان، دیگ بزرگ، سیم بکسل، شلنگ، ... یا چیزهایی که در مراسمی مثل عروسی و عزا لازم شده و باید از خانه آشنایان جمع آوری شود تا به مقدار کافی برسد؛ مثل فرش، ظرف، صندلی، و غیره. در تمام این اقسام، درخواست کننده، معاون را فقط برای مدت کمی قرض میخواهد تا کارش راه بیافتد. بدترین بخل، منع معاون است چون بخل از کمترین کمکی است که میشود به دیگران کرد.

در بعضی روایات زکات نیز از مصادیق معاون دانسته شده است.

سوره معاون نهی از سه صفتِ خانمان سوز است. یکی استخفاف نماز و دیگری بخل و منع خیر و سومی برای جلب توجه مردم کار کردن.

در این سوره سیمای یک آدمِ خودخواه بی خیرِ متظاهر به تصویر کشیده شده که نه حق خدا را میگذارد نه حق آشنایان و فقیران را، و فقط بدنبال جلب توجهات مردم است بسوی خود.

نه خدا از او راضی است، نه نزدیکان و نه فقیران.

چنین کسی مسلمان نیست.

ص: 198

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کوثر کوتاه ترین سوره قرآن است. کوثر نقطه مقابل تکاثر است. تکاثر، تباهی در کثرت و ظلمت است و کوثر، خیر کثیر در دنیا و آخرت در سایه وحدت و عبودیت.

تکاثر به قبرستان میکشانند (الْهَکْمُ التَّکَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) و کوثر به آسمان (أَعْطَيْنَاکَ الْکُوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرِ).

در این سوره میگوید: ای پیامبر! ما به تو کوثر را عنایت کردیم. پس به شکرانه آن برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْکُوْثَرَ (1)

همانا به تو خیر بسیار مرحمت کردیم.

کوثر صیغه مبالغه از کثیر است و در این آیه خیر کثیر معنا میدهد. خیری که آفاق و انفس، و دنیا و آخرت را پوشش دهد. خداوند به پیامبرش این خیر کثیر را عنایت فرموده است. مفسران بیست و اندی قول در معنای کوثر آورده اند که همگی مصادیقی برای آنند؛ منجمله گفته اند مراد: نبوت است، قرآن است، کثرت پیروان است، علم و فضیلت است، کثرت اولاد است، مقام شفاعت است، نماز است، ... به نظر میآید که آنچه جامع و مولّد تمام اینهاست، ولایت الهیه است و همه اینها برکات ولایت الهیه است و ظهورات آن در مجاری مختلف. پیامبر (ص) عمری بندگی کرد و ثمره بندگی ولایت الهیه است که خدا به ایشان تملیک نمود. هرکس بندگی کند، به میزان توفیق بندگی اش لایق است از ولایت خدا بهره مند شود. عبودیت، رفتن بسوی خداست و به مجرد این سیر، بدلیل رو کردن به خدا، سالک واجد نور میشود. کسی که این نور را بدست آورده اگر بنا به وظیفه خلافت الهیه که به اقتضای مقامش بر دوشش مینهند، این نور را بسوی ماسوی بتاباند و خرجش کند، در حال اعمال ولایت است. این نور از سالک بشکل علم و قدرت و رحمت و حتی عذاب بسوی ماسوی

جریان می یابد و منشأ کارهای خدایی میشود و ولایت الهیه نام دارد. ولیّ خدا کسی است که به اذن خدا در هستی او تصرّف میکند و نور خدا را میتاباند، یا نور خدا از مجرای فیض او تابش میکند. پس ولایت الهیه، نور خداست که در قوس نزول قرار گرفته و به کسی تملیک شده و منشا تصرّف و هدایت و رحمت و حتی عذاب در هستی میشود. هر مؤمنی برحسب درجه ایمانش بهره ای از این ولایت الهیه را داراست. به همین دلیل اراده و دعایش در ظاهر و باطن هستی اثر میکند و فعل الله را جاری میسازد. حتی نظر و توجّه مؤمن، برکت، و موجب تعالی و توفیق یا خذلان است. بالاخره خذلان هم از افعال خداست که باید یا مستقیماً یا توسط فرشتگان یا توسط اولیاءش جریان یابد.

ولایت، قدرت و فاعلیّت در مقام خلافت الهیه است. وقتی کوثر تعبیری از همین ولایت بود، شامل برکت نسل و شفاعت و هدایت خاصه که شیعیان از آن برخوردارند نیز میشود.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (2)

پس (به شکرانه این خیر کثیر) برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن.

"صلاة" در لغت مطلق ستایش است اما در شرع اسلام، این لفظ انصراف حقیقی پیدا کرده به عبادت خاصی که شامل قیام و رکوع و سجود و قعود است. یعنی حقیقت شرعی پیدا کرده است.

"نحر" قربانی کردن شتر است. اینجا شتر موضوعیت ندارد و مطلقاً قربانی کردن مراد است. قربانی کردن عبارتست از ذبح حیوانی از دارایی شخصی برای اطعام مردم بخصوص فقیران. قربانی سنّت موکّد اسلام است و برکات مادی و معنوی بسیاری دارد و بخصوص در روایات موجب ثروت و محافظت دانسته شده.

به نظر میاید غیر از جنبه اطعامی که در آن هست خود خون ریختن هم موضوعیت دارد چنانکه در روایات به آن تصریح شده، مثلاً هست که "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِرَاقَةَ الدَّمَاءِ وَإِطْعَامَ الطَّعَامِ".

این سنت از زمان هابیل و قابیل مستقر بوده، چنانکه خدا از ایشان خواست قربانی کنند و قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قابیل را رد کرد و گفت: خدا تنها از متّین میپذیرد (مائده: 27).

در اخبار هست در آن زمان، قربانی را کشته و بر سنگی می گذاشتند و ملاک قبولی آن این بوده که آذرخشی آن را میسوزانده. یعنی اطعامی در کار نبوده و تنها جنبه خون ریختن و به خدا پیشکش نمودن مدّ نظر بوده.

در هر حال از روایات سه بحث قربانی و اطعام و انفاق بر میاید که خرید گوشت و تقسیم میان فقرا، اثر خرید گوشت و غذایی با آن درست کردن و اطعام کردن با آن غذا را ندارد و همه اینها اثر قربانی کردن و اطعام کردن با آن را ندارند. یعنی هم در قربانی کردن و هم در وقت گذاشتن و غذایی را برای انفاق درست کردن، التفاتی است که در دیگر چیزها نیست. توجه بفرمایید!

اینکه بعد از نماز، قربانی را آورده، بعضیها گفته اند نماز عید قربان و قربانی آنروز مراد است که البته این حرف، تضییق بی وجهه دایره معناست.

نکته دیگر اینکه نماز برای خالق و نحر عمدتاً برای مخلوق است؛ در کنار هم آوردن این دو تکمیل همان دو وجه اساس دین است که کلاً به آن تذکر داده ایم یعنی توجه به حق و محبت به خلق.

إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْاَبْتَرُ (3)

همانا دشمن تو ابرتر است.

"شانی" یعنی دشمن پاکار، یعنی کسی که دشمنی در او ریشه دارد و از دشمنی دست بردار نیست.

"ابتر" هم یعنی بی خیر و بی برکت. آنها که ابرتر را مقطوع النسل دانسته اند که یکی از مصادیق بی برکتی است، برای حفظ ارتباط صدر و ذیل سوره باید کوثر را وجود مقدّس فاطمه (س) معنا کرده باشند، اما اکثراً - بخصوص عامّه - از این معنا طفره رفته اند.

نخستین فرزند محمد(ص) از خدیجه قاسم نام داشت. لذا کنیه آنحضرت ابوالقاسم است. قاسم در دوسالگی به رحمت خدا رفت. سپس به ترتیب زینب و رقیه و امّ کلثوم و فاطمه متولد شدند. زینب همسر ابوالعاص بن ربیع شد و وقتی محمد(ص) به پیامبری مبعوث شد به وی ایمان نیاورد. حتی شوهرش در جنگ بدر به جنگ پیامبر آمد و اسیر گشت و زینب فدیّه او را برای پیامبر(ص) فرستاد و او را بسوی خود در مکه خواند. زینب و شوهرش سال ششم هجری ایمان آوردند و زینب سال هشتم مرحوم شد. رقیه، نخست به همسری عتبه بن ابولهب درآمد اما وقتی محمد(ص) مدعی نبوت گشت، پسر ابولهب او را طلاق داد و عثمان او را به زنی گرفت. رقیه سال دوم هجرت در مدینه درگذشت و در بقیع مدفون شد. امّ کلثوم سومین دختر پیامبر، نخست همسر عتیبه بن ابولهب شد اما پس از اینکه این پسر ابولهب نیز مانند برادرش پس از بعثت او را طلاق داد، همچنان سالها مطلقه ماند تا اینکه پس از جنگ بدر در حالیکه رقیه مرده بود، این بار او همسر عثمان شد. دختر چهارم پیامبر فاطمه نام داشت که حوالی بعثت بدنیا آمد. او بعداً در مدینه به همسری علی بن ابیطالب(ع) درآمد و نسل پیامبر از طریق او منتشر گشت. پس از بعثت بود که آخرین فرزند خدیجه یعنی طاهر متولد شد. کمی بعد وقتی طاهر از دنیا رفت، دشمنان بدخواه گفتند او را واگذارید که نسلی از او نخواهد ماند و اندیشه اش دنبال رو نخواهد داشت. پیامبر از زنان دیگری که بعد از خدیجه گرفت صاحب فرزند نشد جز ابراهیم که از ماریه بدنیا آمد و آن هم کمی بعد مرد. کفار بر مبنای تفکر جاهلی خود، کسی را قوی و با دنباله میدانستند که پسرانی قدرتمند داشته باشد و حتی ادامه نسل از دختر را عرفاً قبول نداشتند و دختر را تابع شوهرش میدانستند. فکر نمیکردند از زهرای اطهر چنین نسل پرروئی در اقطار گیتی پراکنده گردد و کثیری از ایشان از آخیار باشند و اصولاً این نسل را منتسب به محمد(ص) نمیدانستند. غیر از این، مسلمانان متقی در تمام گیتی، فرزندان معنوی محمد(ص) اند چنانکه خود فرمود "أنا و علیّ ابوا هذه الامة". من و علی پدران این امتیم. پس، دشمنان نابود و مستهلک شدند و محمد(ص) و نسل صّلبی و معنوی اش ماندند و روزی تمام گیتی را پر خواهند کرد.

از نکاتی که از مضمون این آیات برداشت میشود، انتساب به محمد(ص) است ولو از طرف مادر یا مادر مادر یا مادر پدر یا مادران اینها الی آخر. اینگونه اگر بنگریم اکثر شیعیان در ایران و عراق و سوریه و لبنان، بالا-خص، و در اقطار دیگر عالم، بالاعم، و نیز کثیری از اهل سنت در حجاز و مصر و فلسطین و حتی دیگر بلاد، به رسول خدا(ص) منتسب شده، از سادات اند. چون در سی و اندی طبقه در اجداد ایشان، بالاخره یک نفر از فرزندان ذکور یا اناث پیامبر بوده است. این خیر کثیر هم از مصادیق کوثر است.

از نکات جالب این آیه این است که نگفته "مَنْ شَانَنکَ هُوَ الْاَبْتَرُ" که بگوییم پدر عمر و عاص یا خود عمر و عاص مقصود بوده که روزی به پیامبر گفت یا اباالابترا! بلکه گفته "شَانَنکَ هُوَ الْاَبْتَرُ" یعنی اسم فاعل آورده است. پس هرکسی در تاریخ با پیامبر خدا(ص) دشمنی کند، ابتر و بی برکت خواهد شد. این تنبیه و اثر وضعی توهین به مقدّسات است.

سوره کوثر، تذکر به ولایت الهیه است که در اثر عبودیت و یا فضل اولیه خدا اعطا میشود و منشا خیر کثیر در دنیا و آخرت و آفاق و انفس است و به شکرانه اش باید عبادت کنیم و دستگیری. بقاء از آن کسانی است که به خدا منتسب میگردند و مُعْرِضان از آستان او محکوم به زوال اند.

در روایات فریقین (در مقام تمثّل و تجسّم کوثر) هست که کوثر چشمه بی منتهایی است که از سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى سرچشمه گرفته، پهنایش شرق و غرب را گرفته، شیرین و زلال است، هرکس از آن بیاشامد سرشار از سرور گردد و هرگز دیگر تشنه نشود.

در روایات هست که خواندن این سوره موجب برکت میگردد.

در کتاب کافی از رسول خدا(ص) روایتی است که این مضمون که هرکس سخاوتمند است قطره ای از کوثر در او هست.

در تفسیر برهان روایت مهمی هست که رسول خدا(ص) فرمود هرکس حوض مرا یعنی کوثر را قبول نداشته باشد خداوند او را وارد حوض من نخواهد کرد. گوییم: این، یک ملاک در

تعالی است و انکار مقامات موجب حرمان از آنهاست؛ وقتی آدم چیزی را نمی‌فهمد باید در آن توقف کند تا خداوند برایش روشن کند اما اگر انکار کند، انکار موجب حرمان است.

در روایات بسیاری هست که وعده‌گاه رسول خدا(ص) با امت در آخرت در کرانه حوض کوثر است.

شیخ طوسی در امالی از آنجناب(ص) روایت کرده که فقط کسی وارد کوثر میشود که نَقَى القلب و صحیح النیّة باشد، مضاف بر اینکه نسبت به اوصیاء بعد از من تسلیم بوده باشد.

در روایت است علی(ع) منکرین ولایت را از چشمه میراند همانگونه که ساریان شتران جَرَب دار را از گله شتران میراند.

نورالثقلین روایت آورده که امام صادق(ع) فرمود: منظور از کوثر شفاعت است.

در خصال روایتی است که امیرمؤمنان(ع) فرمود در هر خانواده، "نجیبی" هست که آنانرا به امر ما فراخواند و او نیز مانند ما از حق شفاعت برخوردار است و وعده ما با دوستداران ما حوض کوثر است. گویم این "نجابت" که حضرت(ع) فرموده یک مقام معنوی است و روایت، بسیار عمیق است.

روایتی از امام صادق(ع) هست که هرکه دلش برای ما بسوزد، موقع مرگ ما را ببیند و در اثر این دیدار آنچنان قلبش از فرح پر میشود که این فرح تا زمانی که بر حوض کوثر وارد شود باقی است.

روایت است که بوی عطر آگین حوض کوثر از مسافت هزار سال شنیده میشود.

چندین روایت وارد شده که مقصود از "وَ انْحَرْ" بالا- بردن دست تا محاذی گوش در تکبیرات نماز است و این "نحر" زینت نماز است. امیرمؤمنان(ع) فرمود این کار نشانه استکانت و تضرع است.

و گفته اند یعنی هرچه غیر خداست را پشت سر نهاده و بدرگاه او آمده ام.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در شأن نزول این سوره گفته اند: بت پرستان مکه که دیدند حریف پیامبر(ص) نمیشوند و دین او مخفیانه و به آرامی در مکه در حال گسترش است، با ایشان وارد مذاکره شدند و گفتند بیا با هم مصالحه کنیم: تو به بت‌های ما احترام بگذار و دین خود را در تقابل با دین آباء و اجدادی ما قرار مده؛ ما هم کاری به کار شما مسلمانها نداریم هر خدایی را که دوست دارید بپرستید. لذا این سوره نازل شد و پاسخ ایشان را داد.

این سوره خط بطلانی بر مایل شدن به کافران است. یعنی میگوید مسلمانان باید در برابر کفار قاطع باشند و خط و مرز محکمی بین خود و آنها داشته باشند و مراقبت کنند که عقایدشان از دستبرد التقاط و تمایل مصون باشد.

سوره کافرون یکی از پنج سوره ای است که با "قل" شروع میشوند. این سوره ها بترتیب عبارتند از: جن، کافرون، توحید، فلق، ناس. سوره کافرون، برائت از کافران و کفر ایشان است. سالها قبل اینجانب جوان بودم و بجستجوی خدا. در وادی سیر و سلوک افتاده و بدنبال استاد بودم. گشتم و گشتم تا عاقبت به محضر پیر مردی راه یافتیم. نامش امامی نجف آبادی و از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی بود. برای عده ای از مریدانش تفسیر این سوره را میگفت. از وقتی من به آنها ملحق شدم تا هنگامیکه زلفم به کس دیگری گره خورد و محضر آن پیرمرد را ترک کردم حدود چهل جلسه ای شد. و او در تمام این جلسات که الحق پر بار بود همین سوره را تفسیر میکرد و سوره تمام نمیشد. من رفتم و او هنوز تفسیر این سوره را میگفت و از آن معارف استخراج مینمود. میگفت همه معارف قرآن در این سوره جمع است. این سوره در عین چند آیه بودن، گویا یک آیه بلکه یک کلمه بیش نیست و میخواهد فریاد بزند: اُعبد الله! یعنی فقط بنده خدا باش و گوش به حرف او بده!

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (1) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (2) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (3)

بگو ای کافران! آنچه را میپرستید من نمیپرستم. و شما هم آنچه را من میپرستم نمیپرستید.

این که گفته بگو! نشان می‌دهد که گفتن و بر زبان آوردن در ایمان کاملاً موضوعیت دارد و ایمان امری صرفاً قلبی نیست و اظهار لازم دارد. در ذکرها هم گمان است اینگونه باشد و به زبان آوردن آنها ولو زیر لب و به اخفات، موضوعیت داشته باشد. چنانچه در همه دستورات ذکری اسلام هست که مثلاً: قولوا "لا اله الا الله" تفلحوا. یعنی کلمه تهلیل را بگوئید تا رستگار شوید. لذا شاید اینکه برخی گفته اند نیتها را باید بر زبان آورد مثلاً گفت "دو رکعت نماز برای خدا میخوانم" کزاف نباشد. برای خود اینجانب مکشوف شده که باید بر زبان بیاورم و بگویم "خدایا این کار را برای تو می‌کنم؛ مثلاً این تفسیر را برای تو مینویسم" و نیز در دعاها باید بر زبان آورم و بگویم "خدایا از تو میخواهم که چنین و چنان کنی" و اینگونه گفتن، خیلی اثربخش تر از وقتی است که فقط از دل بگذرانم. گویی با بر زبان آوردن، چیزی در هستی ثبت و ضبط میشود و مؤثر می‌افتد.

یکی از نوه های امام خمینی (ره) برای این حقیر تعریف کرد که ایشان در خواب، استادشان آقای شاه آبادی را دیده بود. شاه آبادی گفته بود چرا برای من خیراتی نمیکنی؟ امام خمینی گفته بود من پنجاه سال است بین نماز مغرب و عشاء برای شما یک سوره توحید میخوانم. آقای شاه آبادی گفته بود زیر لب میگوی این برای شاه آبادی؟ امام گفته بود خیر! فقط به خاطر میگذرانم. شاه آبادی گفته بود برای همین به من نرسیده. البته این را که اینحقیر برای یکی از اساتیدم جناب آقای شیخ محمود امجد کرمانشاهی تعریف کردم. ایشان فرمود به نظر من ثواب اینها که امام خوانده بوده در حساب آقای شاه آبادی ثبت و بایگانی شده اما دسترسی آقای شاه آبادی به آنها منوط به بر زبان آوردن امام است. به تعبیر اینجانب یعنی الان امام خمینی میتواند بگوید خدایا ثواب همه اینها را که برای آقای شاه آبادی خوانده ام برسان بدستش. در هر حال در اینجا غرابی هست و عجائبی.

یکی دیگر از استادان این حقیر جناب سید فتح هاشمی تبریزی فرمود من ماه رمضان ختم قرآن برای پدر خانمم میخواندم. در اثنای ماه یکبار به دلم گذشت و بر زبان آوردم آقای بروجردی (ره) هم در ثواب شریک باشد. بعد از اتمام ماه رمضان و اتمام ختم قرآن، یک شب

پدرخانم به خواب من آمد و گفت: این ختم قرآن چرا مال مُشاء بود؟ یعنی چرا کس دیگری در آن شریک بود؟ من خیلی فکر کردم یادم آمد وسطهای ماه چنین حرفی از دهان من خارج شده است. پس گفتن خیلی مهم است و مثل انگشت زدن پای یک سند رسمی میماند و آغازگر خیر و شر در هستی است. مراقب باشیم بد نگوییم و از خوب گفتن کم نگذاریم.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (4) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ (5)

و نه هرگز عابد آنچه شما پرستیده اید، بوده ام. و شما هم آنچه را من میپرستم نمیپرستید.

این دو آیه تقریباً تکرار دو آیه قبل است. تکرار برای تأکید است و یا بدلیل این است که پیشنهاد آن کافران تکرار شده، پس جواب قرآن هم باید تکرار شود. یا آنطور که برخی در شأن نزول این سوره گفته اند آنها پیشنهاد دادند یکسال خدای ما را پرست و سال بعد ما خدای تو را و بعد باز یکسال نوبت تو باشد و سال بعدش نوبت ما. لذا جوابشان را اینطور دوبار تکرار کرده تا دقیقاً ضد آنچه خواسته اند را گفته باشد.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (6)

و دین شما ارزانی خودتان و دین من برای خودم.

معلوم میشود هرکس هر عقیده ای دارد دین است و انسان بی دین روی کره زمین نداریم. منتها جز دین توحید، مابقی دینها انسان را سعادتمند نمیکند. اصل آزادی دین هم از این آیه فهمیده میشود. منتها آزادی دین در مقام تکوین است نه تشریح، چنانکه در آیه الکرسی هم هست که "لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي"، یعنی بنای خدا این نیست که کسی را بزور مسلمان کند؛ رشد یعنی راه اسلام و غی یعنی راه باطل کاملاً در قرآن تبیین شده تا هرکه خواست اختیاراً ایمان آورد، بتواند. هرکس هم نخواست، بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش. آنوقت این آیات با آیاتی که در مقام تشریح میگوید ائمه کفر را بکشید تعارضی ندارد. ایمان آوردن به جعل الهی طوری است که اختیاری است، برای همین ارزش دارد، اما کسی که اختیاراً ایمان نیاورد، در دنیا و آخرت بدفرجام خواهد بود و شاید مؤمنین وظیفه داشته

باشند او را بکشند. پس "لا- إكراه في الدين" میگوید ایمان ذاتش اختیاری است، یعنی هرکسی به اختیار خودش و با علم و آگاهی باید ایمان یا کفر را انتخاب کند و اصولاً با آمدن قرآن امکان این انتخاب فراهم شده و حجت تمام گشته و اصلاً غیر اینکه ایمان و کفر به اختیار انسان و نه از روی جبر باشد قابل فرض نیست. اما اینطور نیست که انتخابی که میکنند تبعات نداشته باشد. خیر! سرانجام ایمان آوردن بهشت و سرانجام کفر، جهنم است و شاید مؤمنان موظف باشند کافران را بکشند! چنانکه کافران نیز معمولاً مؤمنان را میکشند. منتها مؤمنان بدستور پیامبر و کتاب آسمانی و برای دفاع از خویش یا گسترش توحید چنین میکنند و کافران برای ماندن و لذت بردن از دنیا. البته شان نزول آیه "لا إكراه في الدين" راجع به فرد مشرکی است که خودش اسلام آورد اما دو پسرش شرک را رها کرده و مسیحی شدند. یعنی حتی اگر "لا إكراه في الدين" را تشریحی معنا کنیم که خواسته دستوری به مسلمانها بدهد، باز جواز آزاد گذاشتن افراد برای انتخاب و تبلیغ کفر و شرک و ارتداد نمیشود. پس از آیه "ولکم دینکم ولی دین" صلح اسلام و کفر و همزیستی آنها نتیجه گرفته نمیشود. این نتیجه گرفته میشود که "چندین چراغ دارد و بیراه میرود؛ بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش".

از فحوای کلام این سوره فهمیده میشود که گرچه پیامبر مامور به ارشاد و دعوت به حق بود اما انحراف و کفر همچنان خواهد بود. حتی اگر دین اسلام بر سایر ادیان غلبه کند- چنانکه وعده خدا در سوره های توبه و فتح و صف است که او رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام دینها غلبه کند - اما باز، هم مسیحیان و هم یهودیان و هم هواپرستان و هم متابعان شیطان و هم بت پرستان ولو بشکل مغلوب، خواهند بود. در جای دیگر هست که تا روز قیامت میان نصاری (آل عمران: 118) و یهود (مانده: 64) عداوت و بغضاء هست و از بین نمیرد. یعنی اینها تا روز قیامت باقی خواهند بود و اینطور نیست که مثلاً با ظهور امام زمان (عج) مسلمان شوند.

پس گرچه حق غلبه خواهد کرد اما کج راهه و بی راهه باقی خواهد بود و علت بقای ادیان اهل کتاب بدلیل آزادی در انتخاب دین و عدم اکراه بر آن است. اینطور نیست که با ظهور

مهدی(عج) و حاکمیت اسلام همه وادار به اسلام شونند. یعنی "لکم دینکم و لی دین" آنوقت هم برقرار خواهد بود.

سوره کافرون، نهی از عبودیت غیر خداست. عبودیت یعنی بنده کسی بودن. و بنده کسی بودن یعنی گوش به حرفش دادن و اطاعت کردن از فرمانش. این مرحله اول بندگی است اما بندگی به قرب نزد مولا میانجامد و قرب موجب انس با مولا و اتکال به او و آرام گرفتن در کنار اوست. که از آنها تعبیر میشود به عندیّت.

آنچه این سوره را متمایز کرده، پافشاری آن بر موضع محکم دین در باب رد عبودیت جز خداست، بگونه ای که راه هرگونه مدارا را در این باب بسته و کافران را از هر نوع مداخله ای از جانب مسلمانان مایوس مینماید.

مستحب است خواندن سوره توحید در رکعت اول و این سوره در رکعت دوم، در نمازهای نوافل و فرائض؛ و این کار آنطور که در روایات آمده موجب غفران و حسن عاقبت است.

بر خواندن همین دو سوره پیش از خواب تاکید شده و آنرا موجب محافظت دانسته اند.

ص: 209

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره پس از فتح مکه در سال هشتم هجرت نازل شده. آنسال پیامبر(ص) با سپاهی ده هزار نفری بسوی مکه آمد و مکه بدون جنگ و خونریزی فتح شد. با فتح مکه که فتح الفتوح غزوات پیامبر(ص) بود، بنیان شرک در جزیره العرب نابود گشت و کعبه از لوٹ بتان پاک گشت و اسلام برای همیشه استقرار یافت. فتح مکه آغاز اسلام آوردن قبائل عرب بود و فوج فوج برای بیعت با پیامبر(ص) به مدینه می آمدند و تا پایان عمر ایشان در سال دهم هجری، تقریباً همه مردم جزیره العرب مسلمان شده بودند.

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (1) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (2)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ...

چون یاری خدا و فتح آمد؛ و چون مردم را دیدی که فوج فوج در دین خدا داخل میشوند؛ پس تسبیح کن پروردگار خود را به ستایش کردن. توجه کنید که نصر و فتح را در این آیات به خدا نسبت داده یعنی به صرف آزار و تجهیزات و نفرات نمیشود پیروز شد؛ اذن الهی هم لازم است.

قرآن میفرماید چه بسیار گروهی کم بر گروهی بی شمار غلبه کرده به اذن خدا (بقره: 249). قرآن میفرماید بیست نفر اگر مقاومت کنند بر دویست نفر پیروز میشوند (انفال: 65).

منتها نصرت خدا کی میاید؟ وقتی مؤمنین دین خدا را نصرت کنند: **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** (محمد: 7). در واقعه فتح مکه و پس از آن، مردم دسته دسته داخل دین شدند. قبلس نفر به نفر وارد میشدند و بعد از فتح مکه قبیله به قبیله. میگوید به شکرانه این نصرت تسبیح کن خدا را با حمد.

عبارت "سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ" نشان میدهد که حمد، نوعی تسبیح است. راجع به تسبیح به معنای عام پیشتر هم معروض داشتیم که به معنای مطلق عبادت و توجه به پروردگار است و

تسبیح بگو! یعنی توجّه کن به خدا! و با این توجّه بسوی او رهسپار شو! اصل واژه تسبیح، شنا کردن مدام ماهی و بسوی هدفی رفتن است. تسبیح ما نیز سلوک ما بسوی درگاه خداوند است. پس سلوک و سیر الی الله، حقیقت و باطن تسبیح کردن است.

در این بین، خداوند الفاظی را جعل و تشریح کرده که حین یادکردن او یعنی تسبیح کردن او، اسباب لسان و ذهن و روح ما باشند بطوریکه زبان به آن الفاظ ناطق و ذهن در معنای آنها متمرکز و روح در حقیقت آنها واله باشند. از جمله این اسماء تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح (به معنای خاص) اند. یعنی الله اکبر و لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله. که به آنها تسبیحات اربعه گویند یعنی هرکدام از اینها وسیله تسبیح (به معنای عام) یا یادکردن حق است.

الله اکبر یعنی خدا بزرگتر از آن است که به وصف درآید. لا اله الا الله یعنی هیچ معبودی جز او نیست و من فقط بنده او هستم. سبحان الله یعنی خدا از هر نقصی پاک و مبراست. همه اینها مصداق و طریق تسبیح گفتن به معنای عام یعنی خدا را یاد کردن است. الحمد لله هم که در اینجا گفته بوسیله آن تسبیح بگو و خدا را یاد کن، یعنی بگو این نعمت مثل همه نعمتها مال خداست و خدا به ما داده و ما از او متشکریم.

پس عبارت الحمد لله که در سوره حمد آغازگر قرآن است و در سوره یونس (آیه 10) آخرین کلام اهل بهشت دانسته شده، انتساب همه کمالات است بخدا. وقتی همه کمالات و بالتبع اینها که در برابر ماست و ما را به حمد کشانده، از او بود، خود بخود در برابرش تعظیم میکنیم و راکع و ساجد میشویم و از او تشکر مینماییم.

پس نتیجه تحمید، تعظیم و تسلیم و تشکر است. سبحان ربی العظیم و بحمده که ذکر رکوع نماز است یعنی عبادت میکنم پروردگار بزرگم را و او را حمد مینمایم یعنی می ستایم یعنی اقرار میکنم که همه کمالات از اوست. یعنی هر جا در هستی کسی کمالی را اظهار کرده، کمال خدا را دارد می نمایاند و اظهار میکند.

و هر وقت چیزی یا کسی، کمال خدا را نشان داد، اسم و آیت خدا میشود. پس، تمام مخلوقات اسماء و آیات تکوینی خدا هستند و در حال نشان دادن خدا. به دریا بنگرم دریا تو

بینم، به صحرا بنگرم صحرا تو بینم. حقیقت تحمید دیدن خدا در ماسواست. همانطور که حقیقت تکبیر شهود اعتلای خدا از ماسواست. سبحان الله هم یعنی خداوند از نقائص پاک و منزّه است.

تسبیح گفتن موجودات که در جاهای زیادی از قرآن آمده افتقار ایشان به خداست و صدا زدن مدام ایشان، خداوند را. و رو به سوی او داشتن و او را به کمال و بی نقصی ستودن و فیوضات خواستن.

به آیات این سوره برگردیم: میفرماید وقتی پیروزی آمد و دیدی خدا پیروزت کرده و مردم دسته دسته اسلام میآورند، خدا را یاد کن و همه را از خدا بدان. مبادا به خودت نسبت دهی! مبادا غبار غرور بر دلت بنشیند. البته شکر کردن هم در دل حمد نهفته است اما مقصد اولیه از حمد، شکر نیست. شکر یعنی ممنونم که این را به من دادی! و حمد یعنی هرچه داده شده را خدا داده و بس. یعنی در شکر التفاتی به خود و سد فقر خود هست اما در حمد نیست. حمد واله شدن در خداست به همین دلیل حمد، تسبیح است.

... وَ اسْتَغْفِرُهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً (3)

و از او طلب غفران کن که او تَوَّاب است.

"غفران" معنای عمیقی دارد. ریشه غَفَرَ بر بخشودن به معنای گذشت و چشم پوشی بر خطا دلالت دارد. توجه کنید وقتی شما کسی را میبخشید حالت دل شما نسبت به او از غضب به رحمت تغییر میکند. در حالت غضب شما تنبیه و توبیخ او را میخواستید و در حالت رحمت، شما میخواهید او غرق در رحمت باشد گویی اصلاً خطایی نسبت به شما مرتکب نشده. خداوند در چند جای قرآن از ما میخواهد که خطاکاران را ببخشیم: **وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (تغابن: 14)** و اگر عفو کنید و چشم ببوشید و ببخشاید، خدا هم نسبت به شما غفور و رحیم خواهد بود. عفو، ترک عقاب طرف است و صفح به روی او نیاوردن و تغییر ندادن رفتار با او و غفران، در دل از او گذشتن و او را دوست داشتن. تغییری که با غفران رخ میدهد این است که بغض طرف از دل میرود و عشق ورزیدن نسبت به او

ص: 212

آغاز میشود. پس غفران خلاصتا، شمول رحمت است، آنهم رحمت خاصّ. برای همین خیلی جاها در قرآن صفت غفور قرین رحیم آمده است.

طلب غفران از خدا که معنای "استغفار" است عبارتست از اینکه از او بخواهیم ما را ببخشد و شامل رحمت خاصّ خویش کند. این رحمت خاص همان صلوات است که خدا فرموده: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (احزاب: 43). یعنی اوست که به همراه فرشتگانش بر شما صلوات میفرستد تا از ظلمات به نور خارج تان کند. نتیجه غفران هم خروج از ظلمات به نور است.

آدم باید دائم استغفار کند. چرا؟ چون در ظلمات نفس و طبیعت و بعد از خدا، گیر افتاده. خصلت هبوط، پرت شدن به درّه تاریکی هاست و با کثرت استغفار، آدم اندک اندک به جایگاه خود باز خواهد گشت. پس استغفار دلیلش همیشه گناه نیست، خود گناه ناشی از ظلمت بعد است. ممکن است کسی گناه کبیره و صغیره نکند اما باز استغفار مدام لازم است تا از ظلمات هر مرحله نجاتش دهند و شامل رحمت مرحله ای بالاتر کنند.

پس استغفار درخواست از حضرت حق است که رحمت خاصّش را شامل حال آدم کند تا آدم از اینجایی که هست یک درجه بالاتر برود. استغفار طلب نور از خداست.

استغفار در اصل یک دعاست و روی دیگر سکه صلوات است. در صلوات هم از خدا میخواهیم که پیامبر(ص) را و آتش را که ما نیز به تعبیر روایات جزء آنیم، غرق در نور و سرور و توفیق کند. منتها از حیث ادب رفته ایم پشت سر معلّم قایم شده ایم که به بهانه خوبیهای او بدی های ما را لحاظ نکنند و همگی تعالی پیدا کنیم. مثل عبارت "السلام علينا و علی عباد الله الصالحین" در سلام نماز که خود را داخل عباد صالح و مشمول سلام میکنیم.

از این آیات برمیاید که وقتی نصر و پیروزی رسید، به شکرانه اش باید استغفار کرد. استغفار خودش وقتی مستجاب شود موجب نصر و پیروزی بیشتر خواهد شد.

افراد صالح که به قدرت میرسند مغرور و غافل نمیشوند، بلکه اهل عبادت میشوند.

استغفار چون وجود انسان را یک درجه بالا میآورد، روزی های مادی و معنوی او را بیشتر میکند. لذا در روایات متواتر است که هرکس روزی اش تنگ شد زیاد استغفار کند. در قرآن

هم هست: استغفار کنید و سپس توبه کنید تا آسمان بر شما ببارد (هود: 52). در اینجا هم میگوید: ای پیامبر! - که البته به در گفته که دیوار هم بشنود، یعنی خطاب با ما هم هست - لذا: ای مردم، استغفار کنید که خدا تواب است. تواب یعنی بسیار توبه پذیر. یعنی استغفار شما را زود میپذیرد و بسوی شما برگشته - توبه در اصل یعنی بازگشت - و شما را در بغل میگیرد و غرق در نور وصال میسازد.

سوره نصر روشن کرده که هر خیر و خوبی که به شما میرسد از خداست و خواسته لحظات نصرت و فتح را مغتنم شمرده، حمد و استغفار و عبادت کنیم تا نعمت برای ما تثبیت شود و مستعد نعمت بعدی گردیم. پیامبر (ص) که مگه را فتح کرد وارد کعبه شد. بتها را یکی یکی میشکست و میگفت "جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً" یعنی حق آمد و باطل که رفتنی است رفت. سپس به مردم مگه گفت: ای مردم مگه، از من چیزی بخواهید! گفتند میخواهیم که ما را ببخشی. ما با تو و مسلمانان بدی بسیار کردیم بخصوص وقتی در مگه بودید. اشک در چشمان پیامبر حلقه زد و گفت شما را هم اکنون بخشیدم همانطور که یوسف برادرانش را بخشید. عده ای از یاران پیامبر در آنروز شعار داده بودند که "اليوم يوم الملهمة". یعنی امروز روز تلافی است، اما پیامبر (ص) فرمود خیر! "اليوم يوم الرحمة". یعنی امروز روز بخشش است.

در برخی روایات هست که این آخرین سوره کاملی بود که بر رسول خدا (ص) نازل شد. گویم یعنی اگر بعد از آن آیاتی نازل شده، تتمیم سوره های دیگر بوده و سوره کاملی نبوده. البته در برخی روایات هست که این سوره در حجة الوداع یعنی سال دهم هجری نازل شد در وقتی که پیامبر (ص) و مسلمانان در منا بودند. پیامبر (ص) که این سوره را دریافت کرد فرمود این سوره خبر مرگ مرا هم در خود دارد پس مسلمانان را در مسجد خیف جمع کرد و خطبه ای خواند. از جاهایی که فرمود من میروم و دو چیز در میان شما بیادگار میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترتم، همین جا در مسجد خیف و پس از نزول این سوره بود.

در روایات به خواندن این سوره در نمازهای واجب و مستحب توصیه شده و آنرا موجب غلبه و ظفر بر دشمنان دین دانسته اند.

روایت است که پیامبر(ص) اواخر عمرش با استناد به این سوره بسیار میگفت "سبحان الله و بحمده، استعفر الله". در حال قیام و قعود و ملاقات با مردم پیوسته دهانش به این ذکر تر بود. چنین بود تا به ملاقات خدا شتافت.

ص: 215

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مسد بنامهای تبت و ابی لهب نیز معروف است. با اینکه بنای قرآن است که هیچ نامی از یاران و دشمنان پیامبرانش نبرد؛ مسد تنها سوره ای است که نام یکی از دشمنان پیامبر(ص) به صراحت در آن ذکر شده است. این سوره نفرینی است بر ابولهب و همسرش. پیامبر(ص) غیر از حمزه و ابوطالب و عباس، عموی دیگری هم داشت بنام ابولهب. ابولهب در اصل نامش عبدالعزی و پسر ناخلف عبدالمطلب و اتفاقاً عموی تنی پیامبر(ص) بود. دو پسرش عتبه و عتبه نیز هر دو، داماد پیامبر بودند. زن ابولهب نیز امّ جمیل خواهر ابوسفیان و عمه معاویه بود. ابولهب از ثروتمندان قریش بود و در دشمنی با پیامبر(ص) از هیچ کوششی فروگذار نکرد. هنگامیکه محمد(ص) دعوتش را طبق آیه "أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ" میخواست علنی کند، یک میهمانی ترتیب داد و همه ایشان را به منزل خویش دعوت کرد و به اسلام دعوتشان کرد. در این بین ابولهب بسیار خشمگین شده و فریاد زد: تَبَّ لَكَ! یعنی مرگ بر تو! آیا ما را برای شنیدن این مهملات در اینجا جمع کرده ای؟! کمی بعد جواب نفرینی که کرد، از جانب خدا با این آیات نازل شد که هم نفرینی بر او بود و هم از آینده خبر میداد. از این زمان ابولهب در سراسیمگی نزول افتاد و عزتش را از دست داد و در بدبختی مُرد و حتی کسی به دفن او همت نگماشت تا جسدش متعفن گشت. بیشترین آزار را پیامبر(ص) در عمرش از جانب ابولهب کشید. در اخبار هست که هرکجا میرفت تا دین را تبلیغ کند، ابولهب از عقب ایشان روان میشد و به همه میگفت به حرفهای این مرد که برادرزاده من است گوش ندهید، چون او دیوانه است و ما مشغول مداوای او هستیم.

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ (1)

بریده باد دو دست ابولهب و مرده باد او.

بریده باد دو دستش یعنی همه قدرتش محو باد! گنیه ابولهب را بخاطر سرخی گونه یا تندمزاج بودنش به او داده بودند. از حین انشاء این نفرین تا مرگ ابولهب بیش از ده سال زمان گذشت. ده سال برای ما که عجولیم زیاد است اما برای هستی یک لحظه است.

روایت است از حینی که خدا به موسی(ع) که دعا کرده بود خدا او و بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات دهد و خدا فرموده بود "قَدْ أُجِيبَ دَعْوَتُكُمَا" (یونس: 89) یعنی دعای شما را مستجاب کردم، تا آیه بعدی که غرق شدن فرعون است، یعنی "وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ" (یونس: 90) چهل سال طول کشید.

گرچه پایان کار ابولهب به درازا کشید اما آمدن یک سوره در لعن او و ورود زبانها شدن آن، او را در مدتی کوتاه خرد و خانه نشین کرد؛ این قضیه بقیه اشراف را در دشمنی با پیامبر(ص) محتاط کرد و باعث شد کمی پا پس بکشند و مراقب باشند.

مَا أَعْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ (2)

مالش و آنچه جمع کرده بدردش نخورد.

یعنی مال و منالش به او آرامش ندهد. چون غایت اندوخته های دنیا برای تحصیل آرامش است و بس. "مَا كَسَبَ" عام تر از "مال" است و شامل موقعیت اجتماعی و آبرو و خانواده و دوستان فرد هم میشود. بعضی مال زیادی ندارند اما مَا كَسَبْتُمْ بسیار است، بعضی هم فقط مال دارند و هیچ چیز دیگر ندارند. خداوند او را نفرین کرد و او اندک اندک هم مالش را از دست داد و هم ریاستش را. در برابر قهر خدا نه ثروت بدرد میخورد نه هیچ چیز دیگر. توجه کنید که ابولهب فقیر و بی چیز نشد، بی همه چیز شد. خیلی از انسانها بخصوص آنها که به مقدسات توهین میکنند به این نفرین دچار میشوند. یعنی مصداق "مَا أَعْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ" میشوند.

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (3)

بزودی در آتشی پر زبانه انداخته خواهد شد.

اشرافیت دنیا تحقیر آخرت را در پی دارد. زیّ پیامبر(ص) بندگی و تواضع بود. هرکس از این زیّ بیرون شود از اشراف و مُترَفین است.

وَ امْرَأَتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ (4) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ (5)

و زنش حَمَالَةَ الْحَطَبِ است. در گردنش طنابی از لیف خرماست.

"حمالة الحطب" یعنی کسی که خار و هیزم جمع میکند. گویند با اینکه از اشراف بود اما کینه ای که نسبت به محمد(ص) داشت وادارش میکرد شبها از خرابه های مگه خار جمع کند و جلوی در خانه محمد(ص) تلنبار کند تا وقتی ایشان میخواهد از خانه خارج شود اذیت شود.

و گفته اند آتش بیار دشمنی با پیامبر(ص) بود و ایشان را بسیار دشنام میداد و همه را علیه ایشان تحریک میکرد: میان دو کس جنگ چون آتش است؛ سخن چین بدبخت هیزم کش است.

و گفته اند گرچه ثروتمند بوده اما از بخل اینکه به هیزم کش پولی ندهد، خودش هیزم میکشیده و بر پشت میکرده و به منزل میآورده.

در هر حال "مَسَد"، همان طناب زمخت و نازیبایی است که هیزم کش ها هیزم را با آن میندند. گویا کاری که میکرده برای ابد و بال گردنش شده و همانطور محشور خواهد بود.

در اخبار هست یکبار این زن گردنبندش را داده تا در ازایش کسی برود و پیامبر(ص) را تحقیر کند. گویا به همین دلیل گردنبندی از ذلت تا ابد خواهد کشید.

در قرآن چهار جور خانواده ترسیم شده: خانواده علی(ع) در سوره انسان، خانواده فرعون در سوره قصص، خانواده لوط در سوره عنکبوت، و خانواده ابولهب در این سوره. در این خانواده ها به ترتیب هر دو یا تنها یکی از زوجین مؤمن اند یا هر دو کافرند.

سوره مسدّ برائت از دشمنان دین را در دل مؤمنان زنده نگه میدارد. از سوی دیگر این سوره نهی از کینه و دشمنی با مردان خدا و از حد گذراندن در این امر است؛ چه بسا آدمی را به نفرین ابدی دچار کند. بنای اسلام بر ضوابط است نه روابط، لذا حتی عمومی پیامبر(ص)، اگر راه غلط برود و مستحقّ لعن شود، خدا لعنتش میکند. مثال دیگر برای این امر، پسر نوح و زن لوط و پدر ابراهیم است.

ص: 219

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره توحید که با نام إخلاص نیز شناخته میشود از پراجرتین سوره های قرآن و آنطور که در بسیاری روایات آمده به منزله ثلث قرآن است و مداومت بر خواندن آن آدم را موحد میکند. در روایات مختلف هست که مداومت بر این سوره برای حصول توحید، تلقین تقوی، جمعیت خاطر، القاء یقین، و معیت با خدا کارساز است. علاوه بر این، این سوره موجب محافظت انسان است. این سوره در پاسخ به درخواست مشرکین یا اهل کتاب که از پیامبر(ص) میخواستند پروردگارش را برای شان وصف کند، نازل شده است.

از این سوره به شناسنامه خدا تعبیر کرده اند که میگوید: خداوند، پدر و مادر و فرزند و شبیه و نظیر ندارد.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1)

بگو او خدای یکتاست.

"هو" در عربی ضمیر اشاره سوم شخص است، اما در امثال این آیات به معنی "او" نیست بلکه از هر معنایی که تصور کنید اشرف و اعلاست؛ چون برای اشاره به ذات غیر قابل وصف خدا بکار میرود. "هو" است که الله است و رحمن است و رحیم است و غیره. یعنی نزدیکترین لفظ به خود خدا "هو" است.

"الله" اسم جامع صفات است برای این "هو" یعنی خود خدا.

خدا در فارسی دقیقاً معنای هو میدهد چون خدا یعنی خود "آ" یا خود "او".

شروع سوره با "قُل" است یعنی بگو! چند صفحه قبل در تفسیر سوره کافرون معروض داشتیم که دین اسلام بر همین گفتن و شنیدن بنا شده. اصلاً هستی در جهان بر گفتن و شدن طبق آن گفته بنا شده است: خدا "میگوید" باش؛ پس میشود. توجه بفرمایید!

خدا هم به ما دستور می‌دهد که بگوییم "هو الله احد..." تا موحد شویم. یا بگوییم "لا اله الا الله" تا رستگار شویم.

البته گفتن فقط با زبان نیست، با همه وجود است. در سوره کافرون مطالب دیگری هم راجع به بر زبان آوردن کلمات و قدرت آنها هست که در اینجا تکرار نمی‌شود و هر که خواست به آنجا رجوع کند.

به تفسیر سوره بازگردیم: بگو خدا - که نامش در اسلام، الله است - احد است. "احد" یعنی یکتا. توجه بفرمایید که یکتا غیر از یکی است. یکی، وحدت عددی را می‌رساند و یکتا، وحدت در وجود را. یعنی دُرْدانه و یگانه هستی و وجود، اوست.

اصولاً وقتی خدا بی‌نهایت بود، نمیتواند دوتا باشد، چون دومی، اولی را محدود میکند. پس خدا وجود واحد و یکتا و واسع است و همه، از هستی او هستی یافته اند و فرض وجودی جز وجود او ممتنع است مگر اینکه لفظ وجود را صرفاً در ذهن دو تا فرض و اینگونه تقسیم کنیم و بگوییم وجود دو تا است: وجود خالق و وجود مخلوق. اما اگر مرادمان وجود حقیقی خارجی باشد، فرض دوئیت در آن تحدید در ذات خدا و ممتنع است. پس احدیت، یکتایی و بی مانندی است. خود خدا هم فرموده: "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" یعنی او را همانند نیست. علامه طباطبایی که استاد تنی چند از اساتید این حقیر بوده فرموده آیه فوق محکمترین آیه کتاب خداست. برای همین گفته اند وحدت خداوند وحدت عددی نیست که مثلاً میشده دو تا خدا باشد اما حالا یکی هست، بلکه واحد حقه است، یعنی فرض دوئیت در آن راه ندارد و نامتناهی است. یعنی حد و کیفیت و جزء و ماهیت ندارد.

خداوند در مقام احدیت حتی صفت ندارد و صفات در ذات او مُندک و فانی اند. اما این خدای بی صفت، یا "هو"، اسمی به نام "الله" برای خود برگزیده - الله به تعبیر امام رضا(ع) یعنی کسی که "وَلَهُ الْخَلْقُ فِي مَعْرِفَتِهِ" یعنی خلق در او واله و حیران اند - و حدودا دویست صفت در قرآن به خود نسبت داده که هشتاد و اندی از آنها به شکل اسماء الحسنی کاملاً ممتاز شده اند. و خدا در تمام این صفات نیز بی همتاست یعنی عالم واقعی فقط اوست و هر که عالم نامیده میشود یا دروغ است یا علمش نمی از یم علم خداست. مضاف بر اینکه علمش موقتی

است؛ پیر که شد خِرْفَت میشود. پس تنها عالم واقعی که علمش صفت مدام و بی منتهاست، خداست. بی همتایی او در این صفات، واحدیت اوست و بی همتایی او در ذاتش، احدیت او. یعنی او که خود را الله نامیده، احد و یکتاست و البته صمد است، رحمان است، رحیم است، و غیره و در عین واحدیت این صفات، در صفات خود واحد و یکتاست و شریک ندارد.

اللَّهُ الصَّمَدُ (2)

خدا صمد است.

"صمد" در لغت یعنی کسی که همه در همه چیز نیازمند اویند. به تعبیر امام جواد(ع) "السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ"، لازمه این مطلب بی نیازی او از همه است. پس ترجمه صمد به بی نیاز از اینجا آمده.

الف و لام در "الصمد" نیز برای حصر است، یعنی تنها صمد اوست. پس از غیر او خواستن، لغو است چون یا، ندارد که بدهد؛ یا بخیل است؛ یا بدخواه است؛ یا اگر بدهد خودش لنگ میماند.

امام صادق(ع) میفرماید اهلش را پیدا نمیکنم و الا از کلمه صمد برایش همه معارف اسلام را استخراج میگردم.

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (3)

زاییده و زاییده نشده.

زاییده نشدن از لوازم صمد بودن اوست و الا نیازمند والد بود. و اگر میزایید، شریک و همتایی پیدا میکرد و دیگر احد نبود.

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (4)

و هیچ کس همتای او نیست.

ص: 222

کُفو به معنای هم‌تراز است. احدیت و واحدیت خدا، یکتایی و بی‌مانندی او را اقتضاء میکنند. پس این سوره تماماً به مقام احدیت و واحدیت حق دلالت دارد و به همین دلیل توحید نامیده شده است.

سوره توحید، شعار موحدین و ورد زبان عارفین و معشوق مؤمنین است. هرکس بر خواندن آن مداومت کند برکات بسیار یابد.

در روایات بسیار توصیه شده که این سوره لااقل در یکی از رکعات تمام نمازهای واجب خوانده شود. همچنین خواندن سه بار این سوره که به منزله ختم قرآن است جزء تعقیبات نماز است.

در روایات این سوره، سوره امیر مؤمنان(ع) دانسته شده.

اگر کسی بخواهد بخشی از قرآن را ذکر خویش قرار دهد، طبق روایات متواتر و سنت قطعی، این سوره و سوره قدر بهترین انتخاب و مورد توصیه اند، سپس آیت الکرسی و سپس حمد و سپس معوذتین و سپس دیگر بخشها.

روایت است که عقیب نماز صبح یازده بار توحید بخوانید تا در آنروز از معصیت ایمن باشید.

روایت است در قبرستان یازده بار سوره توحید بخوانید تا بعد از آن مردگان ثواب برید.

وقتی سعد بن معاذ صحابی پیامبر(ص) رحلت کرد، پیامبر(ص) دید که فرشتگان زیادی برای تشییع جنازه او آمده اند، سبب را پرسید، گفتند سعد میخوانید و مینشست و راه میرفت و سواره بود، در حالیکه دائم این سوره را میخواند.

پیامبر(ص) به کسی که از فقر گله داشت فرمود: هرگاه وارد خانه خود میشوی گرچه کسی در آن نباشد سلام کن و سوره توحید بخوان. آن مرد چنین کرد و غنی شد.

از امام باقر(ع) روایت است که احد و واحد هر دو به یک معنی و به معنی منفرد و یکتا و بی‌مانند هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره و سوره بعدیش که سوره ناس است به عنوان تعویذ نازل شده اند. لذا آنها را مُعَوِّذَتَيْنِ مینامند یعنی دو عوذ. عوذ کلامی است که انسان بر زبان میآورد یا مینویسد و با خود حمل میکند یا جایی میگذارد تا از شرّ و آفتی در امان باشد.

سنت عرب بود که نزد دعانویسان میرفتند تا آنها برایشان تعویذ بنویسند و با همراه داشتن آن تعویذ احساس امنیت کنند.

دعانویسان مدعی دو کار اصلی بودند یکی اطلاع از مَغیبات یعنی گذشته و آینده افراد و گیر کارشان؛ نام این کار کهانت است. دوم، قدرت حل مشکل آنها از طریق نوشتن دعا و عوذ یا باطل کردن طلسم، نام این کار سحر است. البته بالتبع، دعانویسان بدکردار قادر به سوء استفاده از این علم و قدرت و اذیت کردن دیگران و سحر کردن آنها هم بودند. بعضی دعانویسان بیشتر در کهانت متبحر بودند و برخی در سحر و بعضی در هر دو. در هر حال دعانویسان واقعی همه این کارها را به کمک اجته انجام میدادند.

البته عده زیادی هم بودند که توانایی هیچ کدام از این کارها را نداشتند و تنها هنر آنها قبولاندن خود به کسی بود که به آنها مراجعه میکرد بگونه ای که او را صاحب علم و قدرت بدانند. اینها هم قادر به حل مشکلات افراد از طریق وابسته کردن آنها به خود و تلقینات مثبت به ایشان بودند، درست مثل کاری که مشاوران و درمانگران انجام میدهند.

پس در آن زمان و پس از آن تا زمان ما، هم دعانویس واقعی بوده و هم کسی که بدروغ مدعی دعانویسی است. و البته تعداد این دسته دوم همیشه بسیار بیشتر از دسته اول بوده.

این گروه دوم خطرناکتر هم هستند. چرا؟ چون اینها حقیقتاً چیزی ندارند، لذا همشان مصروف نمایش خود و جذب مردم و مرید کردن ایشان میشود. بسیار جذاب و سیّاس و خودشیفته اند و نجات پیدا کردن از دستشان مشکل است و عنایت الهی میطلبد.

در هر حال رسول خدا(ص) از همان آغاز بعثت، استعاذه به کاهنان و ساحران و مراجعه به ایشان را کفر و شرک دانستند و مسلمین را بشدت از آن نهی فرمودند و برای مدعیان این امور در جامعه اسلامی مجازات سختی در نظر گرفتند. روایات زیادی در این مورد از شخص رسول اکرم(ص) و اوصیاء ایشان(ع) صادر شده و در جوامع روایی و کتب فقهی موجود است.

در عوض، رسول خدا(ص) به آیات و سوره هایی از قرآن یا به بعضی اسماء الله یا دعاهایی استعاذه میجستند و آنرا به عنوان حرز و عوزه توصیه میکردند بطوریکه روایات زیادی در این زمینه در دست است.

اما با نزول این دو سوره، رسول خدا(ص) همه آنها را وانهاد و فرمودند این دو سوره برای تعویذ آمده و برای این مقصود کافی و وافی است. لذا پس از نزول معوذتین، چیز دیگری را عوزه خود قرار ندادند.

متأسفانه در جامعه امروز، جاهلیت به شکلی مدرن و با رنگ و لعابی معنوی در قالب عرفانهای نوظهور بازگشته و برای بی توفیقان از سفره قرآن و عترت، و واماندگان از سلوک حقیقی مکتب انبیاء، زینت یافته و دل ایشان را تسخیر نموده. از اجزای لا یتجزی این عرفانهای نو پا که اتفاقاً از جاذبه های این مکاتب انحرافی است، کهانت و سحر یعنی کسب علم و قدرت غیب است که در تار و پود آنها تنیده شده. اما نه به نام کهانت و سحر بلکه به نامهای دهان پر کن و فریبنده چون طالع بینی و هاله خوانی و جراحی کالبد اثیری و تجسم خلاق و فرا روان درمانی و پاراپسیکولوژی و سایمنتولوژی و برون فکنی روح و ارتباط با فرشتگان و چاکرا درمانی و دیدن زندگیهای گذشته و خلق اجسام و ارتباط با کالبد اختری و سفر به جهان اثیری و غیره و غیره که این حقیر در اکثر این علوم نزد اهلش تلمذ و مذاقه کرده و تالیفات نموده ام و برخی از آن تبّعات در کتاب "جُستارهایی در متافیزیک و علوم باطنی" گردآمده، یعنی بی اطلاع نیستم، بلکه عالم به این مسایلم؛ مع الوصف اعلام میدارم که همه این حوزه ها گرچه فوایدی اندک برای بعضی ممکن است داشته باشد، اما نوعاً خیری در آنها نیست و مثل خمر، ضررش بیشتر از منفعت آن است و از صراط مستقیم الهی که در قرآن و عترت ترسیم شده فرسنگها فاصله دارد و روح این مسایل با آن بندگی که قرآن

توصیف میکند نمیسازد و نوعاً متضمن سلوک الی النفس و "خودخدایی" است و به نور ختم نمیشود و سراسر، ظلمت است. فایده تتبع من در این حوزه ها این بود که اینجا این مسئله را بیان کنم تا نصیحتی برای آیندگان شود که "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَةُ الرَّسُولِ". آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم؛ یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم. شَقَشَقَةٌ هَدَرَتْ.

در هر حال پیام این دو سوره این است که چون گریزی از پناه بردن نیست، به خدایی که آفریننده زمین و زمان است پناه ببریم، نه استادانهای مدعی علم و قدرت غیبی چون تنها او قادر است ما را در آغوش مهربان خویش محافظت کند. و محافظت واقعی تنها اینگونه میسر است. پیامبر(ص) آمده تا این مطلب را به ما یاد بدهد و خودش هم به همین خدا پناه میبرده.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (1)

حرف در زندگی این باشد: پناه میبرم به پروردگاری که تاریکی را میشکافد.

این ترجمه زیبا از "قُلْ" از مُلْهَمَاتِی است که بر دل مترجم باذوق جناب آقای ملکی و مصحح خبیر آن جناب آقای باقری، جاری و شاید بتوان گفت نازل شده. بگو، یعنی با همه وجود بگو: پناه میبرم به ربّ فلق. فلق بامداد است، همان چینی که سپیدی صبح، کرانه افق شرقی را چون شمشیری میشکافد و پرده ظلمت شب را میدرد. در اصل، معنای فلق شکافتن است و در این آیه شر به ظلمت تشبیه شده و خداوند که ربّ الفلق است، پرده شر را میدرد.

اما پناه بردن به خدا به چه معناست؟ به معنای آرام شدن در کنار خدا. یعنی پناه بردن به خدا مستلزم انس با خداست. وقتی کسی با خدا انس گرفت، معرفت عمیقی پیدا میکند که خدا مهربان است و به حالش مطلع است و او را در پناه میگیرد و قادر است از او محافظت کند. وقتی کسی به این معارف یقین پیدا کرد، برایش آرامش حاصل میشود.

اما توجه بفرمایید که انس با خدا لازمه اش ایمان عملی یعنی تقوی است. یعنی متّین اند که از برکات استعاده به خدا بهره مند میگردند: اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ اَمِينٍ (دخان: 51). همانا متّین در مقامی امن اند.

از شر هر چه خلق کرده.

مجهول گذاشتن "ما خَلَقَ" برای توسعه در معنای آن است، چون خیلی از شرها را ما اصلاً نمیشناسیم و از آنها احتراز نداریم. اما باید از آنها به خدا پناه ببریم.

گفته اند خلقت سراسر خیر است و شر از نسبت موجودات به هم ناشی میشود، مثلاً عقرب خلقتش سراسر خیر است اما برای کسی که پایش را روی آن بگذارد و در معرض گزشش قرار گیرد شرّ است، یا آهن سراسر خیر است اما ما آنرا به چاقو تبدیل کرده و شکم مردم را با آن پاره میکنیم. این قول بجای خود درست است و قرآن هم میگوید هر خوبی که به تو میرسد از جانب خداست و هر بدی که به تو میرسد از جانب خود توست (نساء: 79). مثل زمین که بدور خود میچرخد و هر طرفی از آن که رو به خورشید قرار بگیرد بخاطر نور خورشید روشن است اما طرف دیگر تاریک است. در جای دیگر هم هست "الذی أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ" (سجده: 7) یعنی خدا خلقت هر چیزی را به بهترین نحو انجام داده. زهر برای مار کمال اوست اما در بدن ما کشنده است. بقول مولانا: پس بد مطلق نباشد در جهان؛ بد به نسبت باشد این را هم بدان.

اما آیه شریفه چیز دیگری هم میتواند بگوید؛ آیه میگوید هر مخلوقی، یک شرّی هم در خودش مخفی دارد، یعنی واجد یک وجه شرّ هم هست. مثلاً هر انسانی یک سجّین - یعنی یک تگّه از نار جهنم - در طینتش هست. از همان جا، آتش زبانه میکشد و به شکل حسادت بروز میکند و خرابی برای خودش و دیگران ببار میآورد. مهربانترین آدم اگر دست روی نقطه ضَعْفَش بگذاری، به سگی بدل میشود که تو را میگززد. إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي. از این وجه آدمها و همه مخلوقات باید به خدا پناه برد. باید خیر مخلوقات را از خدا خواست و از شرّشان بخدا پناه برد. این راجع به شری که در هر مخلوقی هست اما در هر کاری هم شرّی میتواند نهفته باشد. گاهی آدم نادانسته کارهایی میکند که گمان نمیکند در آینده دور شرّی دامگیرش شود. مثلاً یک خواستگار خوب را رد میکند یا به دختری دل

میدهد و نمیداند در آینده چه از آب در خواهد آمد یا با کسی شریک میشود و نمیداند او را به کجا خواهد کشاند. در هر کاری و جوهی از شر هست که از آنها باید به خدا پناه برد و استخیار (!) یعنی طلب خیر کرد. گرچه در این آیه از همه شرور به خدا پناه برده اما در آیات بعدی سه مورد از شرور برجسته شده:

وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (3)

و از ظلمت وقتی مستقر میگردد.

"غاسق" ظلمت دیجور و بی پایان است. "وقب" یعنی کسی وارد خانه شود و خانه را تصرف کند و در آن ماندگار شود. "غاسق" سیاهی دل است که وقتی آمد به این زودیاها نمیرود. سیاهی فسرده و زنگ زدگی و تاریکی و شقاوت و بی توفیقی دل است. سیاهی دل از چه میاید؟ از دوری از خالق و بی رحمی به خلق. کسی که با خدا مانوس و نسبت به خلق دستگیر نباشد کم کم دلش تاریک میشود. رفیق تاریک و ظلمانی هم در تاریکی دل نقش بسیار دارد. مطالب گمراه کننده و رهزن راه خدا هم چون غذایی مسموم و ناپاک موجب تاریکی درون میشود. بعضی هم وقب را مخفیانه وارد خانه کسی شدن معنا کرده اند یعنی این ظلمتها مخفیانه میایند اما ماندگار میشوند.

وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (4)

و از شر دمندگان در گره ها.

این، کار ساحرها در آئوز بوده که برای بستن توفیقات کسی، گره بر گره میزدند و به آن با اورادی می دمیدند و آن ریسمان را در جایی مخفی میکردند.

روایت است که جادو حق است اما جز بر فرج و چشم مسلط نمیشود. یعنی نهایت قدرتش این است که کسی را از چشم کسی بیاندازد یا میل به همبستری را در او از بین ببرد.

روایاتی در فریقین هست که ساحری یهودی پیامبر (ص) را سحر کرد و ایشان بیمار شد پس جبرئیل آن سحر را که در چاهی مخفی کرده بودند آورد و این دو سوره را بر آن ریسمان دمید

و یازده گره آنرا باز کرد و حضرت(ص) بهبود یافت. مفسرین بعداً در این روایات خدشه کرده اند و گفته اند حتی مؤمن بخاطر ایمان و ارتباطش با خدا سحر نمیشود چه رسد به رسول خدا (ص).

امروزه مصداق "تَفَاتَاتُ فِي الْعُقَدِ" کانالها و صفحات دنیای مجازی است که آدم را پاگیر و در طلسم خویش اسیر میکنند و برکت را از وقت وی میگیرند.

بعضی هم بدگویی سعایتگر که باعث سنگدلی آدم نسبت به کسی میشود را مصداق این آیه دانسته اند.

بعضی هم عقده را اعتقادات درست افراد دانسته اند که دوستان ناباب آنقدر در گوش آدم میدمند تا اعتقاداتش شل شود. یا مثلاً از یک گوشه دین - مثلاً مساله حجاب یا تعدد زوجات - شروع میکنند و در آن تشکیک میکنند تا خرد خرد دست آدم از اولیاء دین کوتاه شود و وقتی چنین شد میتوانند اعتقاد آدم را بدزدند.

بعضی هم آیه را مربوط به وقتی دانسته اند که آنقدر در گوش کسی میخوانند تا او را وادار به شکستن عهد و پیمان میکنند.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (5)

و از شر حاسد وقتی حسدش گل میکند.

"حسد" بدخواهی دیگران است. لازم نیست حسود علیه شما بد بگوید یا به شما نیش و کنایه بزند، رایجترین شکل حسادت تنگ چشمی است که وقتی در هستی جریان یابد سبب آسیب به مفعول میشود و نامش چشم زخم است. در برخی روایات نیز این آیه به چشم زخم مصداق یابی شده.

چشم زخم اگر ناخواسته باشد فاعل مسئول نیست اما اگر خواسته و از روی بدخواهی باشد، دامنگیر و وبال فاعل هم خواهد شد و دیر یا زود به او باز خواهد گشت. پس بهترین بخش از قرآن برای حفاظت از چشم زخم که ناشی از حسد - و لو ناخودآگاه - است این سوره است نه آیه "وإن یکاد"، چنانچه در روایات صریحاً این مساله ذکر شده.

یک چیز دیگر هم هست که نباید با چشم زخم اشتباه شود: گاهی آدم لحظه ای بخودش غرّه میشود، این غفلتِ لحظه ای به شکل بلایی درمیآید و دامنگیر انسان میشود تا بخشیده شود. در این مورد گاهی اصطلاحاً میگویند طرف، خودش را چشم زده اما اینطور نیست و چشم زخم ناشی از حسادت لحظه ای شخصی به شخص دیگر است، این إعجاب است و ناشی از عجب لحظه ای. پناه بر خدا از همه این شرور!

آیه شریفه یک نکته دیگر هم دارد: میگوید از شر حاسد "إذا حسد" یعنی حسادت را خیلیها دارند اما وقتی منجر به قول و فعل میشود و به اصطلاح گُل میکند، خطرناک است.

در برخی روایات هم هست که اگر حسد مخفی باشد خداوند آنرا خواهد بخشید.

البته غبطه با حسادت فرق دارد. غبطه یعنی کاش من هم داشتم و حسادت یعنی کاش او هم نمیداشت. غبطه بد نیست، اتفاقاً آدم را به دعا و تلاش برای کسب میکشاند اما حسادت در هر حال بد است و موجب توقف مادی و معنوی آدم میشود.

از حسود باید دور بود چون خیرخواه آدم نیست. علامت حسود این است که اگر کمالی از دیگران دید یا شنید دوست دارد آن کمال را سوراخ کند و به لجن بکشد. مثلاً میگویند فلانی بخشنده است، حسود سریع میگوید دنبال جلب توجه است؛ میگویند فلانی خوب درس خوانده، حسود سریع میگوید فقط نمره هایش خوب است، سواد ندارد؛ میگویند چه کتاب خوبی نوشته! میگوید این حرفها توی کتابهای دیگر هم هست؛ میگویند چه دست پخت خوبی دارد! میگوید خب اگر غذا را زیادی چرب و با نمک کنی خوشمزه میشود دیگر.

علامت دوم حسود این است که تا کمالی از کسی شنید کمال بالاتری از خودش نقل میکند تا طرف را تحت الشعاع قرار دهد. مثلاً کسی میگوید من وقتی لیسانس میگرفتم... سریع میگوید من وقتی فوق لیسانس میگرفتم....؛ میگویند فلانی رفته اصفهان.. سریع میگوید من رفته ام دبی....؛ و قس علی هذه. البته حسود آنطور که امیرمؤمنان(ع) فرموده معمولاً- جلو آدم از آدم تمجید میکند اما از پشت خنجر میزند.

علامت دیگر حاسد شماتت در مصیبت است یعنی وقتی بلایی سر محسود میآید میگوید حقش است. راجع به حسادت گفته اند اولین گناهی که در آسمان شد، یعنی تمرد شیطان از

سجده بر آدم، و اولین گناهی که در زمین شد، یعنی قتل هابیل توسط برادرش قابیل، از حسادت بود. آنچه بر سر اهل بیت پیامبر(ع) آمد بخاطر حسد بود: آیا نسبت به مردم بخاطر فضلی که به ایشان دادیم حسادت میورزند؟ ما به آل ابراهیم نیز کتاب و حکمت و مُلک عظیمی دادیم (نساء: 54).

روایت است که إِنَّ الْكُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ یعنی اصل کفر حسد است. البته اصل حسد هم کفر است چون حسادت در واقع حکیم ندانستن خداست یا ندیدن دادِ خدا به خود. چون خداوند کمالات را متفاوت میان بندگان تقسیم کرده اگر به کسی زیبایی داده، به دیگری تیزهوشی داده، به دیگری آرامش داده، به دیگری مال داده، به دیگری بچه خوب داده، به دیگری سلامت داده،... و حسادت وقتی پیش میاید که آدم نعمت خدا به خود را نبیند و این نیز نوعی کفران است. تازه وقتی کسی نعمات بیشتری دارد بارش هم در نگاه خدا سنگین تر است و از او طاعت بیشتری میخواهند. وقتی خدا به کسی چند تا نان داده سیر کردن چند تا شکم را هم از او میخواهد.

روایت است حسد ایمان را میخورد. روایت است که حسد، حس روزی میآورد.

باعث حسادت شدن با به رخ کشیدن نعمت یا تبعیض بین مردم، خیلی بد است؛ روایت است که اگر کسی موقع مرگ وصیت کند که به یکی از بچه هایش بیشتر بدهند، و اینگونه باعث ایجاد حسادت میان آنها شود گناه کبیره مرتکب شده است.

سوره فلق، آموزش پناه بردن به خدا از شرور بیرونی است. خداوند خودش به ما گفته به من پناه آورید، پس قطعاً پناه خواهد داد.

خود "بسم الله" که در آغاز این سوره آمده نیز خودش نوعی پناهندگی به خداست. هر کاری که با نام خدا آغاز شود در محافظت خدا قرار میگیرد.

در روایات است که شبها موقع خواب و صبح ها حین بیدار شدن این دو سوره را بخوانید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ناس با سوره قبلی اش فلق، با هم نازل شده اند و همانطور که گفته شد آن دو را مُعَوِّذَتَيْنِ یعنی دو عوزه گویند. عوزه کلمه یا نوشته ای است که بجهت محافظت میخوانند یا با خود حمل میکنند. در اسلام این سوره ها را روزانه میخوانند. البته همراه با خواندن، قصد انشاء میکنند یعنی با همه وجود به مقتضای سوره که سپردن خود به خدا و پناه بردن به خداست عمل میکنند.

سوره فلق، استعاذه از شر مخلوقات بود مثل جنبنندگان تاریکی و ظلمت نفوس ایشان و سحر و تسخیر و بدخواهی و چشم زخم مردمان. این سوره استعاذه از وساوس شیاطین جن و انس است که در دل انسان طنین میافکنند و از درون، انسان را به بدکاری و شر میکشاند. یعنی به نوعی پناه بردن از شر خویش به خداست.

در سوره فلق از چیزهایی به خدا پناه میبریم که اختیاری در آنها نداشتیم، اما در سوره ناس از چیزهایی به خدا پناه میبریم که در دل ما میشینند و ما را وسوسه میکند تا به اختیار خود، موجب بدکرداری و سوء عاقبت ما شود. از این رو گفته اند آن سوره به شرور بیرونی و این سوره به شرور درونی ناظر است.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (1) مَلِكِ النَّاسِ (2) إِلَهِ النَّاسِ (3)

در زندگی شعارت این باشد که پناه میبرم به پروردگار انسانها، صاحب اختیار انسانها، معبود انسانها.

رَبِّ و ملک و اله هر سه از اسماء اقتدار و جلال الهی اند. برخی گفته اند اینکه تلویحاً سه بار استعاذه تکرار شده یا به سه صفت خدا پناه برده شده نشان میدهد که خطری که از درون انسان را تهدید میکند بیش از خطری است که از بیرون او را تهدید میکند. چنانچه خداوند هم فرموده: اگر صبور باشید و متقی، کید کسی به شما ضرر نمیرساند (آل عمران: 120).

یعنی اصل ضرری که حتی از جانب بیرون متوجه آدم است روی نقص درونی خود انسان سوار میشود. سحر هم همینطور است میاید روی بد خلقی و کم حوصلگی سوار میشود و آنها را آنچنان زیاد میکند که به انسان ضرر برساند. به همین دلیل سحر روی مؤمنان متخلّق و با تقوی بی اثر است. چون علاوه بر محافظت الهی که چنین افرادی از آن بهره مندند، نقطه ضعیفی هم ندارند که سحر بر آن کارگر افتد.

نکته مهم دیگری که در سه آیه آغازین این سوره هست این است که اگر خدا واقعاً پرورش دهنده انسانهاست پس چرا از روانشناسان غربی و شرقی کمک میخواهیم؟ اگر خدا مَلِک الناس است چرا به حکام شرق و غرب کُرنش میکنیم؟ اگر اله النَّاس است چرا زر و زور و نفس را میپرستیم؟

ترتیب ربّ و ملک و اله هم برای این است که آدم اول ربّش را میشناسد و به او پناه میبرد، بعد مَلِکش را، بعد معبودش را.

اینکه گفته "بگو" به خدا پناه میبرم، برای این است که وقتی آدم نیازش را به خدا میگوید در این گفتن، تواضع و تعبد و تسلیم شکوفا میشود.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (4)

از شر وسواس خناس.

"وسوسه" چیزی است که دائم به دل خطور میکند. این کلمه بار منفی دارد و در موارد سوء بکار میرود. وسوسه چون دائم میاید و میرود، با صفت خناس توصیف شده. خناس یعنی پنهان شونده. این آیه نشان میدهد که ویژگی وسوسه این است که تا انسان ذاکر خداست پنهان میشود و تا انسان یاد خدا را فراموش میکند، پیدایش میشود. پس تنها کسانی از آن در امان اند که همیشه با خدا باشند.

الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (5) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (6)

همانکه در دل آدمیان وسوسه میکند. گاهی جنّ است و گاهی انسان.

این آیه میگوید منشأ وسوسه خود آدم نیست بلکه جنیان یا دیگر آدمیان اند. جن های شرور در اطراف انسانها فراوان اند و اگر کسی مؤمن و ذاکر نباشد و طبق این آیات، دائم به خدا پناه نبرد، به او القاءات سوء میکنند.

بعضی کارها هست که زمینه این القاءات را بیشتر میکند، منجمله حاضر شدن در مکانهای معصیت یا مجالس معصیت و یا دوستی با اهل معصیت که گرداگرد آنها اجنه فاسق بسیارند.

آیه ای در سوره اعراف هست که بدرد فهم این سوره میخورد: اهل تقوی هنگامیکه شیطانهای دوره گرد ایشان را مس میکنند، بیاد خدا میافتند و بناگاه مستبصر میگردند (آیه 21). در سوره مؤمنون نیز هست: خدایا بتو پناه میبرم از همزات شیاطین و به تو پناه میبرم حینی که ایشان حاضر میشوند (آیه 97). یعنی شیاطین مؤمنین را مس یعنی لمس میکنند و هزل میدهند یا در گوش ایشان همز مینمایند یعنی وسوسه میکنند. مثلاً از فقر فردا ایشان را میترسانند. در هر حال این اتفاقات در اطراف ما در جریان است اگر ما بیاد خدا و پناهنده به او بودیم، حفظ میشویم و الا - فلا؛ چنانکه در جنگل گرگ زیاد است، اگر با خود سلاح و آتش و همراه، داشتیم حفظ میشویم و الا بالاخره روزی گرگ ما را خواهد خورد.

این از شیاطین جنّ، یعنی اجنه ای که فاسق و مُفسق اند. اما شیاطین انس، آنها هم کسانی هستند که فسق و فساد برای ایشان ملکه شده: برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جنّ برگماردیم (انعام: 112). لفظ شیطان از شطن به معنای خبیث و شرور و پست است. هم انسان و هم جنّ میتواند آنچنان در غیّ و طغیان و گناه غرق شود که به این در که برسد و برایش ملکه شود. در این صورت به هواداران شیاطین یا اولیاء الشیاطین و سرانجام به یکی از شیاطین بدل میگردد و به قول قرآن جزء حزب شیطان میشود (مجادله: 19). شیاطین ویژگی شان این است که قدرت القاء و تلقین ظلمت و بدی دارند و میتوانند در دل دیگران وسوسه و آنها را به بدی ترغیب کنند و تخم بدی را در وجود ایشان بکارند.

انسانی که شیطان شده است با انسانهای عادی تفاوت دارد. او بسیار جذّاب و پرسخن و نکته دان و با اطلاع و طرار و نقشه کش و سیّاس و پارانرژی است. منتها این صفات را برای کشاندن دیگران به راه کفر و ظلم و تباهی بکار میگیرد. یک ویژگی اصلی هم دارد: خودش

را از دیگران برتر میدانند؛ گرچه بظاهر تواضع کند، اما خودش را از دیگران بهتر میدانند. برای گمراه کردن دیگران هم از راه دوستی و به ظاهر، خیرخواهی وارد میشود. از آدم تعریف میکند و به آدم توجه میکند و روی آدم بظاهر عشق میگذارد و میگوید قدر تو را کسی نشناخته و به او وعده موفقیت های بزرگ میدهد. چون نقطه ضعف اصلی انسان حقارت است روی همان نقطه ضعف، دست میگذارد.

دلیل حقارت انسان نیز این است که خدا انسان را حقیر آفریده. مگر انسان فقیر و ضعیف و جهول و عجول و بخیل و کفور و کفار و ظلم و قتل و یئوس و قنوط و هلع و کنود نیست؟ اینها صفاتی است که خدا در قرآن به انسان نسبت داده و مجموعه آنها انسان حقیر را میسازد. انسان فی نفسه حقیر است به همین دلیل باید برود خودش را به خدای عظیم بچسباند تا فقر و حقارتش را سد کند اما شیاطین میگویند تو حقیر نیستی، خیلی کسی! هر کار دلت میخواهد بکن که شجرة الخلد و ملک لا یبلی همین عیش نقد است؛ بعدش را کی دیده؟! از اینجا انسان را زمین میزند. مثل پدرمان آدم که از همینجا زمین خورد. نخستین وسوسه، دست درازی به درخت ممنوعه بود کاری که هر روز ما داریم تکرارش میکنیم و حرمت مناهی الهی را میشکنیم. پناه بر خدا از شیاطین جنّ و انس که در دل ما وسوسه به پا میکنند. البته آنها تخم وسوسه را میکارند و کمی آبش میدهند بعدش وسوسه از خود توجه ما نیرو میگیرد و رشد میکند تا صفحه دل را تسخیر کند و ما را به دست درازی وا دارد. اَنَّ النَّفْسَ لَمَّارَةٌ بِالسَّوِّءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي. همانا نفس به بدی بسیار دعوت میکند مگر خدا مهارش کند یوسف: 53).

سوره ناس تعلیم عملی پناه بردن به خداست از شر شیاطین جنّ و انس و وسوسه ای که در دل بر میانگیزانند. چاره همه اینها ذکر خداست چون خداوند میفرماید: هرکس از یاد رحمان باز ماند شیطانی برایش میگماریم تا پیوسته با او قرین باشد (زخرف: 36).

در روایات به خواندن صبح و شام این دو سوره توصیه شده است.

با تشکر از فاضل ارجمند جناب آقای «حائری فومنی» که هم مشوق این حقیر برای نوشتن این تفسیر بودند، هم در ویراستاری آن مرا بسیار یاری نمودند.

و عالم مستعدّ جناب آقای «منتظری» که ایشان نیز هم مشوق این حقیر بودند، هم در تصحیح آن زحمت بسیار کشیدند.

ص: 236

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

